d

مبـانـي نـظري و عمـلـي حبّ اهل الـبـيـتعليهم السلام

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-
مباني نظري و عملي حبّ اهل‌البيت عليهم‌السلام / طاهرزاده، اصغر.- اصفهان: لُب‌المیزان، 1388.
333 ص.

ISBN: 978-964-2609-24-6

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا
كتابنامه به صورت زيرنويس.
1- دوستي (اسلام). 2- اخلاق اسلامي. الف. عنوان.
BP 196/65/ط2م2 1388
297/652
كتابخانة ملي ايران
1964837

مباني نظري و عملي حبّ اهل‌البيت عليهم‌السلام
اصغر طاهرزاده
نوبت چاپ: اول
چاپ: پرديس
تاريخ انتشار: 1388
ليتوگرافي: شكيبا
قيمت: 1200 تومان
حروفچين: گروه فرهنگي المیزان
شمارگان: 3000 نسخه
ويراستار: گروه فرهنگي المیزان
طرح جلد: گروه فرهنگي المیزان
صحافي: سپاهان
كليه حقوق براي گروه المیزان محفوظ است
مراكز پخش:
1- گروه فرهنگي المیزان
تلفن: 7854814- 0311
2- دفتر انتشارات لب‌المیزان
همراه: 09131048582

فهرست مطالب

مقدمه 11
مقدمه مؤلف 15
جلسه‌ي اول، معني مودّت و ولايت اهل‌البيت‌ﷺ 17
محبّت في‌الله 26
رجوع براي فهم برين 31
شرايط تحقق عملي محبّت 38
مصداق محبّت به خدا 42
معني طهارت تكويني اهل‌البيت‌ﷺ 44
معجزه‌ي محبّت و مودّت 47
حبّ اهل‌البيت‌ﷺ؛ مسير فناي عبد 50
راه عملي محبّت به خدا 54
زيباترين محبّت 58
مصداق واقعي عشق 63
چگونگي شروع شور عشق 66
جلسه‌ي دوم، معني مودّت و ولايت اهل‌البيت‌ﷺ 75
اساسي‌ترين نياز 78
چگونگي هدايت قلب 80

اگر دوست داشتن در انسان بميرد ... 83
بركات محبت به انسان‌هاي متعالي ... 85
نتايج محبّت به اهل‌البيت در قيامت 88
جامعيت محبّت 91
محبت به اولياء الهي؛ آثاري از لطف خدا 93
راه‌هاي نظر به خداوند 95
نياز عشق به مصداق 98
تفاوت خيالات وَهمي با خيالات آسماني 101
جايگاه حضور حضرت جبرائيل◆..... 104
شرط تحقق عشق واقعي 110
نياز انسان‌ها به نمونه‌هاي عالي تربيتي 112
عقلِ معصوم‌شناس، دلِ معصوم‌پسند 116
مودّت به اهل‌البيت اساس دينداري. 120
تأسفي آزاردهنده 124
عاشقان را بر سر خود حكم نيست ... 130
جلسه‌ي سوم، معني مودّت و ولايت اهل البيت 135
سابقه‌ي تاريخي توجه به حقايق قدسي 138
راه ارتباط با حقيقت ولايت 140
مراحل ولايت امامان..... 144
نظر به ولايت ائمه در دو نگاه... 146
چگونگي تعين به مقام ائمه..... 149
حداقلِ شرط جهت تجلّي نور ولايت 153
ميهماني عالم قدس 156
ورود به زندگي معنادار 159
رابطه‌ي حبّ به اهل‌البيت و ظهور ايمان 162
كربلا؛ آينه‌ي ظهور محبّت حقيقي 164
محبت اهل‌البيت؛ جوابدادن به ذات دوستداشتن 169

اصل اصيل دوستداشتن 172
اهل‌البيت‌ﷺ و لايه‌هاي عميق وجود انسان174
بدترين شكست 176
محبّت به انسان كامل و انتخاب‌هاي صحيح 181
انسان كامل؛ مسير رسيدن به انسانيت184
جايگاه مودّت به اهل‌البيت 188
سير از «صورت» به «حقايق» 190
جلسه‌ي چهارم، بركات محبّت به اهل البيت‌ﷺ 201
امامان معصوم‌ﷺ؛ آينه‌ي محبّت به خدا207
اوقات فراغت؛ هديه‌ي خدا يا معضل بشر؟ 209
محبّت پايدار 211
سلطان دل‌ها و قبول‌شدن نماز 220
مسير قبول عبادت 222
عوامل نزديكي به محبت امامان‌ﷺ... 227
ارتباط جان‌ها با امام قبل از تولد 229
اتحاد مقام عشق و مقام عصمت 233
امام◆؛ مصداق كامل عقل عملي..... 234
زيباترين اطاعت 237
معصومين وسيله‌ي شناخت حق 247
چگونگي مديريت محبّت تكويني 249
بزرگترين محبّت به بشر 251
جلسه‌ي پنجم، معني و نتايج حبّ اهل البيت‌ﷺ 261
اگر محبّت گم شود 264
رنجي كه مي‌بريم 267
راه ايجاد محبّت به اهل البيت‌ﷺ... 270
محبّت به عبد محض؛ دريچه‌ي محبّت به ربّ272
جامعه‌ي ايده‌آل ما 275

اهل‌البيت؛ هديه‌ي خدا به بشر.... 278
مقصد عقل؛ مقصد قلب 281
تغذيه‌ي قلب و خيال 284
عشق و محبّت به «كامل»، درمان حقيقي رذائل اخلاقي 285
خداوند خود را از طريق معصومين نشان مي‌دهد 287
عدم تفكيك دينداري از محبّت به اهل‌البيت..... 290
محبّت اهل البيت؛ مسير بهشت است .. 294
دل، آنگاه كه درست راه برده شود . 295
محبّت به اهل البيت، جواب محبّت نهايي دل 298
برنامه‌ي دين براي دل 301
برترين مردم 303
حبّ اهل‌البيت و مسير اتحاد جهان اسلام 305
مسير كمال ايمان 309
زيبايي‌هاي خداپسند 311
جلسه‌ي ششم، جايگاه مخلَصين در هستي317
مقامي فوق دسترسي شيطان 320
تفاوت مخلَصين با مخلِصين 322
ضرورت وجود انسان‌هاي معصوم 324
مخلَصين؛ نمونه‌ي كامل ظهور خواست خدا328
كمال معصومين در حفظ عصمت 332
چگونگي برخورد با مخلَصين 336
مصداق مخلَصين 340
زيارت جامعه و خصوصيات مخلَصين ... 343
حضور مخلَصين در همه‌ي مراتب هستي . 347
يك راز بزرگ 349
اوج بصيرت 354
غفلتي خطرناك 358

آينه هاي نمايش حق 362
خلقتي فوق زمين و زمان 367
مباهله و نتايج آن 371

مقدمه

باسمه تعالي

محبّت و مودّت به پاكترين انسان‌ها كه مأمور هدايت بشريت نيز هستند، اوج به ثمررساندن زندگي است. زيرا اولاً؛ در اين مسير محبّت است كه اشارت مي‌كند و جلو مي‌برد. ثانياً؛ سمت و سوي آن محبّت به سوي انسان‌هاي معصومي است كه تعين كمال انساني‌اند. و در اين بستر عشق حقيقتاً به ثمر مي‌رسد و دوستداشتن سركوب نمي‌گردد.

موضوع مودّت به اهل‌البيت‌ﷺ به‌واقع جواب‌گويي به عشقي است كه هركس مي‌خواهد به آن برسد و تسليم آن شود و در راه آن خود را ببازد تا با پاكي هرچه زلال‌تر، شايسته‌ي نزديكي به محبوب گردد و در آتش عشق به محبوب از هر خودبيني و خودخواهي رهايي يابد و شايسته‌ي قرب الهي گردد. حضرت باقر◆ تمام اين مسير را با تمام ابعاد آن چنين بيان فرموده‌اند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا

يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ٱللهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى ٱللهِ وَ يَنْظُرُ ٱللهِ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ ٱللهِ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى ٱللهِ»[1] هركس مايل است بين او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببيند و خداوند نيز او را مشاهده كند بايد آل محمّد را دوست بدارد و از دشمنانشان بيزار باشد و پيرو امامي از اين خانواده گردد. اگر چنين بود خدا را می‌بيند و خدا نيز او را می‌بيند.

وقتي متوجه شديم محبوبي جز خداوند براي انسان قابل تصور نيست و قلب بايد با آن اُنس بگيرد و نه عقل، می‌فهميم چرا براي رسيدن به محبوب حقيقي‌مان بايد از مسير محبّت اهل‌البيت‌ﷺ اين راه را طي كنيم.

كتاب «مباني نظري و عملي حبّ اهل‌البيت‌ﷺ» سعي دارد پس از طرح درست موضوع و شناخت صحيح مقام اهل‌البيت‌ﷺ راه اُنس قلبي و مودّت و محبّت به آن ذوات مقدس را هموار كند.

آنچه خوانندگان عزيز بايد عنايت فرمايند دقّت در مقدماتي است كه ابتدا بايد درست درک شود تا إن‌شاءالله از محبّت عاطفي به محبتي حِكمي و قلبي دست يابند، تا از اين طريق بهترين عالَم را كه عالَم محبت و اطاعت از امامان معصوم‌ﷺ است سرمايه‌ي جان خود كنند. و در واقع چنين محبّتي است كه می‌تواند

---

1 - بحارالأنوار، ج23، ص 81

سرمايه‌ي حقيقي جان انسان باشد. و در راستاي آن محبّت است كه اطاعت از خدا و رسول او ﷺ و ائمه‌ي هدي عليهم‌السلام شيرين‌ترين عمل براي انسان مي‌گردد.[2]

سخنران محترم، ما را متوجه مي‌كند كه «سخت‌دوست‌داشتن» و عشق حقيقي را به تعالي رساندن، فقط از مسير محبّت به اهل‌البيت عليهم‌السلام ممكن است و سعي دارد رواياتي كه راه‌هاي ورود به چنين محبّتي را نشان مي‌دهد تبيين كند، تا انسان‌ها به بهانه‌ي جواب‌دادن به عاطفه به سمت هر خاشاكي دست دراز نكنند.

گروه فرهنگي الميزان

---

2 - مقام معظم رهبري«حفظه‌الله‌تعالي» مي‌فرمودند: «علاوه بر ولايت و اطاعت، مودّت لازم است. مودّت پشتوانه است، اگر اين مودّت نباشد همان بلايي بر سر امت اسلامي خواهد آمد كه در دوران‌هاي اول بر سر عده‌اي آمد، مودّت را كنار گذاشتند، به تدريج ولايت و اطاعت هم كنار گذاشته شد، مودّت خيلي مهم است. (1388/9/22)

مقدمه مؤلف

باسمه تعالي

مقدمه مؤلف...

طاهرزاده

جلسه‌ي اول،
معني مودّت و ولايت
اهل البيت‌ﷺ

بسم الله الرحمن الرحيم

"وَالَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوُا الصّالِحاتِ في رَوْضاتِ الْجَنّاتِ لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِهِمْ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ ذلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللهُ عِبادَهُ الَّذينَ ءامَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدة في القُرْبي وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً اِنَّ اللهَ غَفورٌ شَكُورٌ ۞ [1]

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند در باغ های بهشت اند و هرچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آن ها فراهم است؛ این است فضل بزرگ الهي.

این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد! بگو: من هیچ پاداشی از شما براي رسالتم درخواست نمی کنم جز دوستداشتن نزدیکانم؛ و هرکس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.

1- سوره‌ي شوري، آيات 22 و 23.

خداوند در آيات فوق ابتدا نتيجه‌ي ايمان و عمل صالح را گوشزد مي‌فرمايد كه آن بهشتي است با همه‌ي مطلوباتي كه افراد طلب مي‌كنند و آن را فضل كبير و يك لطف بزرگ از طرف پروردگار مي‌داند. سپس در آيه‌ي بعد آن بهشت را بشارتي براي اهل ايمان بر مي‌شمارد. پس از طرح چنين نتيجه‌اي براي ديندارن، به پيامبرش دستور مي‌دهد بگو: من در راستاي رسالت كه راه ديندارى را براي شما گشوده، هيچ اجر و مزدي نمي‌خواهم مگر دوستي و مودّت نزديكانم. از طرز بيان قسمت اخير آيه معلوم است كه خداوند نكته‌ي مهمي را مطرح مي‌كند و به همين دليل شكل گفتن را تغيير داد و نفرمود «و اين بشارت الهي براي كساني است كه به نزديكان من مودّت و محبّت دارند» بلكه مي‌گويد: اي پيامبر به آن‌ها بگو- تازه به اين نحو هم بگو- كه نتيجه‌ي رسالت من و جزاي رسالت من وجواب صحيح و برخورد صحيح با رسالت من، اين است كه شما مسئله‌ي ديندارى را به مودّت نزديكانم بكشانيد. يعني آن موضوع را مسئله‌اي بالاتر و شديدتر از ايمان و عمل صالح معرفي مي‌كند.

بدون آن كه بخواهيم مسئله را با احساسات دنبال كنيم و تعصب شيعه‌بودن خود را به ميان آوريم از خود مي‌پرسيم موضوع مودّت نزديكان چيست كه در قرآن اين‌چنين با اهميت و به شكل خاص مطرح مي‌فرمايد؟ آيا شيعه‌ي واقعي كه مكتبش مكتب محبّت و عشق به اولياء الهي است،

با تدبّر در قرآن و با راهنمايي هاي قرآن به اين مطلب رسيده است، يا يک نوع فرقه‌گرايي است؟ آيا در آيات قرآن دقت كرده و حساسيت به خرج داده تا به قله‌ي فهم آيات الهي دست پيدا كرده است، يا اين عقيده را كه بايد به اهل‌البيت پيامبر محبّت داشت تا دينداري انسان كامل باشد، به طور عادي به‌دست آورده است؟ در خصوص موضوعي كه در اين آيه مطرح است بايد بسيار دقّت و حوصله داشت تا متوجه نتايج فوق‌العاده‌ي حبّ به اهل‌البيت پيامبر شد، مثل آدمي كه مي‌خواهد برود چيز مهمي را از سر يك قله بردارد، بايد خيلي پا هايش را محكم بردارد، زيرا به گفته‌ي مولوي:

هر كه او ارزان گوهري،طفلي

اگر ما مسئله‌ي بزرگي را ارزان بخريم، به‌خوبي از آن استفاده نمي‌كنيم. و موضوع محبّت و مودّت به اهل‌البيت به‌واقع موضوع بسيار مهمي است كه اگر با حوصله مطلب را دنبال كنيم انسان از عظمت آن حيرت مي‌كند.

به‌هرحال خداوند در معرفي بهشتي كه به مؤمنين بشارت مي‌دهد مي‌فرمايد: «ذلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللّه عِبادَهُ الَّذينَ ءامَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ»، سپس به پيامبر دستور مي‌دهد: «قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ اَجْراً اِلاَّ المَوَدة في القُرْبي»؛ از خودمان مي‌پرسيم چرا در ميان بحثِ بشارت الهي به مؤمنيني كه عمل صالح انجام

مي‌دهند، يك مرتبه بحث «مودّت به نزديكان» را پيش مي‌كشد. از طرز سخن معلوم است كه يك چيزِ مهم و اساسي را به ميان آورده و اين از خود آيه و از آوردن كلمه‌ي «قُلْ» مشخص است، علاوه بر اين‌كه به اصطلاح اُدبا جمله با استثناء آمده كه يك نحوه حصر را مي‌رساند، مثل اين‌كه به كسي گفته شود، بگو هيچ‌كس را قبول ندارم غير از اين آقا، با اين طرز بيان قبول‌داشتن بقيه را مطلقاً نفي كرده است، ولي اگر بگويد من اين آقا را قبول دارم؛ دوست‌داشتن بقيه را نفي نكرده. اين دو نوع گفتار يك معني را به خواننده خبر نمي‌دهد، هرچند در هر دو جمله خبر از آن است كه اين آقا را قبول دارد.

خداوند در آيه‌ي مورد بحث مي‌فرمايد: «قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ اَجْراً اِلاَّ المَوَدة في القُرْبي»؛ در راستاي رسالت خود چيزي جز مودّت نزديكانم را نمي‌خواهم، به اين معني كه اجر رسالت مرا نمي‌دهيد، مگر اين‌كه به ذي‌القربي مودّت بورزيد. طبيعي است كه يك انسان محقق و كسي كه مي‌خواهد دينداري خود را از قرآن بگيرد و مي‌داند قرآن به عنوان كتاب خدا ظرائفي را به همراه دارد، بايد اين موضوع را با دقت و خارج از احساسات دنبال كند، تا إن‌شاءالله به آن چيزهايي كه بايد با نور خداوند از طريق اين آيه به آن برسد، دست يابد. بنده با دقّت در تفسير شريف الميزان و سخنان علامه طباطبائي«رحمةالله‌عليه» احساس مي‌كنم

ايشان با همين دقت به آيه نظر انداخته‌اند.

مستحضر هستيد كه علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌عليه» يك مفسر خاص هستند، زيرا سعي دارند در تفسير الميزان كوچكترين احساساتي را كه پايه‌ي عقلي نداشته باشد وارد نكنند. حتي ايشان در تفسير ارزشمند خود ذرّه‌اي از مبناي استدلالي و حِكمي خارج نمي‌شوند. ابن سينا يك فيلسوف بزرگ است، در عين حال شاعر هم هست، ولي همواره مواظب است در كتاب‌هاي فلسفي حرف‌هايي را كه مي‌خواهد بزند با شعر مخلوط نكند چون مي‌داند شعر، عامل تحريك عواطف است و ممكن است در مباحث عقلي باعث شود عقل تحت تأثير عاطفه قرار بگيرد و از مسير استدلال خارج گردد. علامه طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» هم يك شاعرِ اهل دل‌اند ولي در تفسير قيم الميزان مواظب‌اند حرفي كه احساسات را برمي‌انگيزاند نزنند، تا در تفسير قرآن ذرّه‌اي از مسير استدلالي خارج نگردند، وگرنه مي‌دانند كه شعر در جاي خود جايگاه بزرگي دارد.

ابتدا خلاصه‌ي نظرات ايشان را در ذيل آيه‌ي مذكور طرح مي‌كنيم و سپس مورد بررسي قرار مي‌دهيم.

علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌عليه» مي‌فرمايند:

«اين‌كه خداوند به پيامبرش مي‌گويد: در رابطه با اجر رسالت بگو، اجري در رابطه با آن نمي‌خواهم مگر دوستي نزديكانم، از آن‌جايي‌كه استثناء در آن آيه، استثناي منقطع است، موضوعي

است در رابطه با هدايت مسلمانان. و با توجه به آيه‌ي 48 سوره سبأ كه مي‌فرمايد: «قل ما سَئَلْتُكُمْ مِن اَجْرٍ فَهُوَ لَكُم...» بگو اين اجر و مودّت ذي‌القربي كه از شما مي‌خواهم، باز در رابطه با ادامه‌ي دين‌داري است و آن براي خود شما مفيد است. زيرا اسلام هرگز مردم را دعوت نمي‌كند به اين‌كه خويشاوندان پيامبرﷺ را به‌خاطر اين‌كه خويشاوندان او هستند دوست بدارند، بلكه آن محبّت، محبّت في‌الله است بدون اين‌كه مسئله‌ي خويشاوندي كمترين دخالتي در آن داشته باشد. صله‌ي رحم هم غير از محبّت به رحم است، چون اسلام بر هر محبّتي به جز محبّت به خدا خط بطلان كشيده است و با توجه به اخبار زيادي كه از طريق سني و شيعه وارد شده همه‌ي آن‌ها آيه را به مودّت عترت تفسير كرده‌اند و طايفه‌ي ديگر از روايات كه مردم را در جهت فهم كتاب خدا به اهل‌البيت ارجاع داده، كمك مي‌كند تا متوجه باشيم منظور از واجب‌كردن مودّت اهل‌البيت و اجر رسالت قراردادن آن مودّت، تنها اين بوده كه اين محبّت وسيله‌اي گردد تا مردم را به ايشان رجوع دهد و اهل‌البيت مرجع علمي قرار گيرند. لذا مودّتي كه اجر رسالت فرض‌شده چيزي ماوراي خود رسالت و دعوت ديني و بقاء و دوام آن نيست و در واقع همان است كه بگويد: «من هيچ اجري نمي‌خواهم».

هم چنين در جواب كساني كه مي‌گويند اگر «في القربي» خانواده‌ي پيامبر محسوب شود پيامبرﷺ متهم مي‌شوند به اين‌كه دين خدا را وسيله‌ي ارتزاق خانواده‌ي خود كرده و لذا في‌القربي را بايد به كسان ديگري نسبت داد، علامه طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» استناد مي‌كنند به آيه‌ي «قل لا اسئلكم عَلَيْهِ اَجْراً ،اِنْ هُوَ اِلاّ ذِكْري لِلْعالَمين»؛[2] بگو اين اجري كه در برابر رسالتم به شما پيشنهاد مي‌كنم، يعني «مودّت في القربي» چيزي نيست جز «ذِكْري لِلْعالَمين»؛ ذكر و وسيله‌ي الهي شدن بشريت، تا مردم معارف دين خدا را از اهل‌البيتؑ بگيرند، نه اين‌كه مالي به آن‌ها بدهند، پس اجري كه در آيه‌ي مورد بحث در رابطه با رسالت خواسته شده، نفعي است كه عايد مؤمنين مي‌گردد نه عايد عترت پيامبرؑ. مضافاً كه در سوره‌ي فرقان، آيه‌ي 57 مي‌فرمايد: «قل ما اَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجرٍ اِلا مَنْ شاءَ اَنْ يَتَخِذَ اِلي رَبِّهِ سَبيلاً»؛ يعني مزد من در انجام رسالت اين است كه اگر يكي از شما بخواهد راهي به سوي پرودگارش اتخاذ كند و دعوت مرا به اختيار بپذيرد، همين مزد من است. يعني چيزي جز دعوت در كار نيست.

---

2 - سوره‌ي انعام آيه‌ي 90.

محبّت في‌الله

در آيه‌ي مورد بحث؛ استثنايي به‌كار رفته است كه براي رسيدن به ديندار واقعي بسيار راه‌گشاست و آن اين‌كه مي‌فرمايد: بگو من از شما در ازاء رسالتم چيزي نمي‌خواهم مگر مودّت نزديكانم. يك وقت به فرزندتان مي‌گوئيد: «من در ازاء فراهم‌كردن شرايط تحصيل براي تو، چيزي نمي‌خواهم جز اين‌كه درس بخواني». اين استثناء را استثناء منقطع مي‌گويند. خداوند در آيه‌ي مورد بحث به پيامبرﷺ مي‌فرمايد: «بگو در ازاء رسالتم از شما هيچ نمي خواهم جز اين كه به ذي‌القربايم مودّت كنيد. بعد مي‌گويد: مودّتي كه گفتم بكنيد «فَهُوَ لَكُم» براي خودتان مفيد است، پس عملاً من هيچ چيز از شما نمي‌خواهم جز اين كه مي‌خواهم باموذّت ذي القربي راه ديندارياتان را كاملتر كنيد.

در قرآن در راستاي اجر و مزد رسالت نبي اكرمﷺ فقط يك جا بحث شده و آن هم فقط در همين آيه است كه مي‌گويد من اجري از رسالت نمي خواهم مگر مودّت في‌القربي. بعد در آيه‌ي 48 سوره سبأ اشاره مي‌كند كه آن اجري هم كه گفتم، در رابطه با استجابت دعوت رسول‌اللهﷺ و ادامه‌ي ديندار است و به نفع خودتان است. زيرا روح اسلامي كه سراسر آن دعوت به توحيد است و انصراف از غير خدا، هرگز مردم را دعوت نمي‌كند به

اين‌كه خويشاوندان پيامبرتان را - به‌خاطر اين‌كه خويشاوند او هستند- دوست بداريد، بلكه براي كمال ديندار مؤمنين و براي آن كه ديندار مسلمانان به نتايج واقعي خود دست يابد و مسير ديندار وارد وادي محبّت الهي شود، چنين نكته‌اي را مي‌فرمايد و معلوم است كه در اين مودّت و محبّت، محبّت فِي الله مطرح است، بدون اين كه ذره‌اي مسئله‌ي خويشاوندي پيامبر ﷺ مطرح باشد. اين را هم عملاً ديده‌ايم كه روح اسلام اين نيست كه به كسي بي‌دليل ارزش بدهد.

همچنان كه ملاحظه فرموديد، علامه طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» مي‌فرمايد: «حتي صله‌ي رحم كه در اسلام توصيه به آن شده، محبّت به رحم نيست». يعني ما حق نداريم جز براي خدا، كسي را دوست بداريم، هرچند وظيفه داريم به دستور خدا ارحام خود را محترم بشماريم و با آن‌ها قطع رابطه نكنيم. يك مسلمان بايد فقط خدا را دوست داشته باشد و در عين حال به دستور خداوند بايد صله‌ي رحم بكند و به والدين خود نيكي نمايد، مي‌فرمايد: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنسانَ بِوالِدَيْهِ حُسْناً»؛[3] به انسان توصيه كرديم به والدين خود نيكي كند، يعني كمكشان كند، و به آن‌ها احترام بگذارد.

---

3 - سوره‌ي عنكبوت، آيه‌ي 8.

دوست داشتن در سرتاسر اسلام فقط براي خداست تا مصداق حقيقي معبودبودن پروردگار محفوظ بماند و در آن راستا، هر انسانِ خدايي، اعم از والدين و غير والدين را مي‌توان دوست داشت، چون نشاني از محبوب دارد. حضرت يعقوب◆ چندين پسر داشتند، ولي به دو نفر از آن‌ها عشق مي‌ورزيدند و محبّت خاص داشتند، چون اين دو نفر انسان‌هاي الهي بودند و به جهت انسان الهي‌بودن آن‌ها، خداوند آن دو يعني يوسف و بنيامين«عليهماالسلام» را به پيامبري برگزيد. در مورد محبّت پيامبر♂ به فاطمه زهرا♯ نيز موضوع از همين قرار است، با اين‌كه حضرت فقط يك دختر نداشتند ولي فقط حضرت زهرا♯ را كه مظهر عبوديت كامل الهي بودند، در حد جان دوست مي‌داشتند. اگر پيامبر اكرم♂ فاطمه زهرا♯ را به اندازه‌ي بقيه‌ي دخترانشان دوست داشته باشند، معنياش اين است كه براي حضرت رسول♂ خوب و خوبتر مساوي است. اگر يكي از برادران يا فرزندان‌تان متدين‌تر است ولي شما او را مانند بقيه دوست داريد نشان مي‌دهد كه خدادوستي‌تان مشكل دارد. البته اين‌كه بايد حقوقشان را به طور مساوي رعايت كنيد، بحث ديگري است، ولي مگر مي‌شود دلي كه خدادوست است فرزند متديّن و مؤمن خود را به اندازه‌ي فرزند عادي خود دوست داشته باشد؟!

وقتي روشن شد صلهي رحم غير از محبّت به رحم است و اسلام بر هر محبّتي، جز محبّت به خدا خط بطلان كشيده است، جايگاه محبّت و مودّت به ذي‌القرباي پيامبر روشن مي‌شود.

در مودّت به ذي القرباي پيامبر و مصداق‌هاي ذي‌القربي، بين شيعه و سنّي هيچ اختلافي نيست. همين امروز هم با آن همه فتنه‌اي كه امويان ديروز و وهابيون امروز دامن مي‌زنند، وقتي به مكه مشرف مي‌شويد بعضاً ملاحظه مي‌كنيد كه برادران اهل تسنن از مصر يا سودان - بخصوص سنّي‌هاي شمال آفريقا روبه‌روي چاه زمزم يعني در كنار يكي از آياتِ بينات الهي- مي‌ايستند و نيايش مي‌كنند و به پيامبر و اميرالمومنين◆ و فاطمه زهرا(و حسنين متوسل مي‌شوند. با اين كه شيعه هم نيستند ولي چون طبق آيه‌ي قرآن و روايت وارده مي‌دانند ذي‌القربا چه كساني هستند به آن ها متوسل مي‌شوند.

روح قرآن به عنوان كتاب هدايت الهي اين است كه ما را از طريق ارجاع به اهل‌البيت پيامبر به هدايت اصلي برساند. در آيات 79-77 سوره‌ي واقعه مي‌فرمايد: «اِنَّه لَقُرآنٌ كَريمٌ، في كِتابٍ مَكنُونٍ»؛ هر آينه آن قرآن، قرآن كريمي است و در مقام و مرتبه‌ي بالايي قرار دارد، به عبارت ديگر الفاظ قرآن يک باطني دارند و آن باطن مقام خيلي بالايي دارد. «في كِتابٍ مَكْنُونٍ» در نوشته‌اي است پنهان، كه از دسترس حس و

عقل مع مولي خارج است. «لا يَمَسُّهُ اِلاّ الْمُطَهَّرُونَ»؛ فقط مُطَهَّرون مي‌توانند با آن قسمتِ متعالي و مكنون قرآن تماس حاصل كنند.

از طرف ديگر قرآن مي‌فرمايد: فقط و فقط عده‌اي خاص‌اند كه مطهّرند. مي‌فرمايد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللّه لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛[4] خداوند فقط اراده كرده است از شما اهل‌البيت هرگونه آلودگي را بزدايد و يك نوع طهارت خاصي به شما بدهد. پس قرآن از يک طرف مي‌فرمايد من يك حقيقت عالي‌ه‌اي دارم كه مطهّرون مي‌توانند با آن تماس بگيرند، از طرف ديگر خودش مطهّرون را معرفي مي‌كند كه آن‌ها اهل‌البيت هستند. اين آيات به‌خوبي ما را متوجه اين امر مي‌كند كه براي درك حقيقي قرآن بايد دامن «اهل‌البيت» را بگيريد، زيرا آن‌ها با حقيقت قرآن و جنبه‌ي متعالي و پنهان آن، در تماس‌اند. حال وقتي در آيه‌ي 23 سوره‌ي شوري مي‌فرمايد: ذي القربي را دوست داشته باشيد؛ آيا نتيجه نمي‌گيريد كه اين نوع دوست‌داشتن يكنوع دوست‌داشتن براي فهم بهتر قرآن است؟ علامه «رحمة‌الله‌عليه» با توجه به همين نكات مي‌فرمايند: ساير آيات كه ما را به اهل‌البيت ارجاع مي‌دهد براي فهم بهتر قرآن است، تا متوجه باشيم منظور از واجب‌كردن مودّت اهل‌البيت و اجر رسالت

4 - سوره‌ي احزاب، آيه‌ي 33.

قراردادن آن، تنها اين بود كه اين محبّت وسيله‌اي شود تا مردم به ايشان رجوع كنند و از اين طريق، اهل‌البيت مرجع علمي مسلمانان قرار گيرند. چرا كه قرآن در آن جا فرمود: اين ها با باطن قرآن و اصل قرآن در تماس‌اند و در اين‌جا مي‌فرمايد كه به اين‌ها مودّت و محبّت بورزيد و دلتان را متوجه اين ها بكنيد، نتيجه آن مي‌شود كه به آن ها رجوع كنيد تا دين واقعي را در اختيارتان بگذارند.

رجوع براي فهم برين

با توجه به نكات فوق إن‌شاءالله به اين اصل محكم مي‌توان دست يافت كه تأكيد بر محبّت به نزديكان پيامبر جهت رجوع به آن ها براي فهم صحيح دين و كشف حقايقي از قرآن است كه ما با فهم خودمان امكان دستيابي به آن را نداريم. زيرا با دقت در آياتي كه در سوره‌ي واقعه عرض شد روشن مي‌شود حقايقي در باطن قرآن هست كه اين خاندان به عنوان مصداق كامل «مطهرون» آن حقايق را مي‌شناسند، بنابراين براي كشف آن حقايق بايد با انگيزه‌ي طلب علمي و تعالي قلبي با آن خانواده مرتبط شد. زيرا اگر در ديندارى با پاي خشک استدلال جلو برويم و دل را به صحنه نياوريم شوق ادامه ديندارى از بين مي‌رود ولي از آن طرف دلدادگي هم بايد عاقلانه باشد و نه احساساتي صِرف،

يعني اگر مودّت به اهل البيت را به معناي دوست داشتن‌هاي عادي بگيريم و در مسير رسيدن به فهم برين دين به آن ها رجوع نكنيم، حق مطلب را اداء نكرده‌ايم و از مقصدي كه دين در اين مودّت براي ما در نظر گرفته باز مي‌مانيم. زيرا با دقت در آيه‌اي كه مي‌فرمايد: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛[5] فقط مطهّرون با حقيقت قرآن در تماس‌اند، ما با مودّت في القربي إن شاءالله به حقايقي مي‌رسيم كه دستيابي به آن حقايق بدون مدد اهل البيت و دلدادگي به آن‌ها برايمان محال است. و خداوند آن حقايق را در بين خانواده‌ي پيامبر گذاشته است و از طريق دلدادگي به آن ها و پذيرفتن ولايت آن بزرگواران مي‌توان به آن حقايق دست يافت. »

خداوند به همان دليل كه پيامبرش را انتخاب كرده تا مردم از هدايت خاص الهي محروم نمانند، به شما مي‌گويد اگر مي‌خواهيد در ديندارى به جاهاي درستي برسيد، اولاً: بايد به اين خانواده محبّت و مودّت بورزيد و از اين طريق به آن ها رجوع كنيد، ثانياً: اين خانواده با توجه به ارتباطي كه با باطن قرآن دارند، مركز حقيقت قرآنند، لذا مودّتي كه اجر رسالت فرض شده، چيزي ماوراء خودِ رسالت و دعوت ديني و بقاء و دوام دين نيست. خداوند با طرح

---

5 - سوره‌ي واقعه، آيه‌ي 79.

مودّت به اهل البيت‌ﷺ مي‌خواهد دين‌داري را از ضعف‌ها و نقص ها پاک گرداند و عقول را با شور قلبي درهم آميزد تا دين‌داري به معني واقعي آن صورت پذيرد، چون در ديندا‌ري بايد عقل و قلب در ميان باشد. با برداشتي خشك و خشن از دين نمي‌شود به خدا نزديک شد. و تا عشق به خدا در ميان نيايد بندگي واقعي صورت نمي‌گيرد و جز عاشق کسي در مقابل معشوق اظهار خواري نمي‌نمايد.

عنايت بفرمائيد وقتي مي‌فرمايد: «قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِنْ هُوَ اِلاّ ذِكْري لِلْعالَمين»؛[6] بگو من به جهت انجام رسالتم هيچ اجر و مزدي از شما نمي‌خواهم و اين قرآن چيزي نيست مگر ذکري براي همه‌ي عالميان تا انسان‌ها متذکر پروردگار شان باشند و مقصد و مقصود اصلي خود را فراموش نکنند. ممکن است سؤال شود؛ در سوره‌ي شوري، آيه‌ي 22 مي‌فرمايد: چيزي که به عنوان مزد رسالتم مي‌خواهم «مودّت في القربي است» ولي در اين آيه مي‌گويد: چيزي به عنوان مزد رسالتم نمي خواهم و اين قرآن چيزي نيست مگر ذکري براي همه عالميان. پس چرا يکجا مي‌فرمايد: مزد رسالتم مودّت نزديکانم باشد، و يکجا مي‌گويد مزدي براي آوردن اين قرآن نمي خواهم و اين قرآن چيزي جز ذکر براي عالميان نيست؟ اگر به اين دو آيه دقت بفرماييد مي‌توان نتيجه گرفت

---

6 - سوره‌ي انعام، آيه‌ي 90.

كه عملاً مودّت في‌القربي همان ذكر براي عالمين خواهد بود تا از طريق اين مودّت ياد خدا و بندگي او در انسان‌ها بماند. چون وقتي مي‌فرمايد: من هيچ چيزي نمي‌خواهم و اين قرآن ذكر براي عالمين است، معلوم مي‌شود آن‌جا هم كه فرموده: هيچ چيز نمي‌خواهم مگر مودّت في‌القربي، هيچ‌چيز نمي‌خواهد الاّ اين‌كه آن چه مي‌خواهد، همان دين‌داري بهتر است. يعني خداوند ادامه و كمال رسالت پيامبرش را با توصيه به مودّت في‌القربي برنامه‌ريزي كرده است.

با دقت در مباحث گذشته ديگر نه‌تنها جايي ندارد كه تصور كنيم پيامبر با توصيه‌ي مودّت به نزديكانش خواسته است براي فرزندانش نان و آبي دست و پا كند، بلكه روشن مي‌شود كه مردم معارف دين را با عمل به اين آيه از اهل البيت پيامبر مي‌گيرند. و واقعاً اين آيه چه نانی در سفره‌ي اهل البيت پيامبر گذاشت؟! در حالي كه تاريخ نشان مي‌دهد همه‌ي آن ها شهيد شدند. توجه داشته باشيد كه اهل‌البيت از قبيله‌ي بني‌هاشم بودند و قبل از بعثت پيامبر يكي از قبايل مهم مكه به‌شمار مي‌آمدند، حال خداوند مي‌فرمايد: برويد قرآن را از اين ها بگيريد و آن ها در اين راستا چه آزارها كه نديدند، همه‌ي آن آزارها به خاطر تأكيدي بود كه اين خانواده به قرآن داشتند، خدا خوب مي‌داند كه در آينده چه كفر و تعصبي بر جامعه حاكم خواهد شد و طرح محبّت

اهل البيت‌ﷺ موجب مي‌شود تا كينه‌هاي پنهان رو شود، ولي چون نجات اسلام با آن‌گونه مشكلات همراه بود آن خانواده با جان و دل همه‌ي آن مشكلات را قبول كردند.

در سوره‌ي فرقان كه مي‌فرمايد: «قل لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلاّ مَنْ شاءَ اَنْ يَتَّخِذَ اِلي رَبِّه سَبيلاً»؛[7] بگو اي پيامبر! مزد من در انجام رسالتم اين است كه اگر يكي از شماها بخواهد راهي به سوي پروردگارش اتخاذ كند و دعوت مرا به اختيار بپذيرد، همين مزد من است. پس در دعوت به مودّت ذِي‌القربي چيزي جز خود دعوت در كار نيست».

به گفته‌ي علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» چنانچه ملاحظه فرماييد آيه‌ي فوق مي‌فرمايد:

«اي پيامبر بگو: در مورد قرآن و رسالت خود چيزي نمي‌خواهم مگر آن‌كسي كه بخواهد راه پروردگارش را پيگيري كند، يعني اجر رسالت من همان كسي است كه به سوي پروردگارش سير مي‌كند، و شكرانه‌ي اين كار از ناحيه‌ي خدا، خود اين شخص است كه راه پروردگارش را پيشه كرده است. از طرفي فرمود: اجر رسالت من مَودّة في‌القربي است، از طرفي مي‌فرمايد: اجر رسالت من آن كسي است كه راه خدا را پيشه كند. پس معلوم است ذي‌القربي راه خدايند و هركدام همان كسي هستند كه به نحو مطلق راه الهي را پيشه كرده‌اند، چون كسي كه در حدّ

---

7 - سوره‌ي فرقان، آيه‌ي 57.

محدودي راه الهي را پيشه كرده است نمي‌تواند اجر رسالت باشد، چون اجر رسالت و قرآن بايد چيزي در حدّ قرآن و رسالت باشد و كسي كه تماماً و در تمام ابعاد، اتخاذ سبيل إلي ربّه كرده باشد مصداق كامل اجر رسالت است كه همان ائمه‌ي معصومين و در حال حاضر حضرت صاحب‌الزمان هستند.»

ابن‌عباس نقل مي‌كند كه چون آيه‌ي «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرا إلاّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي» نازل شد اصحاب عرض كردند: يا رسول‌الله! أقرباي شما كه خداي‌تعالي مودّتشان را بر ما واجب كرده چه كساني‌اند؟ حضرت فرمودند: علي و فاطمه و فرزندان ايشان،[8] و اين مودّت را كه نام مي‌برد مزد خاصي نيست بلكه براي آن است كه به‌وسيله‌ي آن، از آنان پيروي شود و موجبات سعادت دنيا و آخرت خود را فراهم سازند و لذا فرمود: «..مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُم ...» و اين مودّت اقرباي من براي‌شماست.

چنانچه ملاحظه فرموديد اين‌كه گفته مي‌شود اهل‌البيت پيامبر سبيلِ به سوي حق هستند از خودِ قرآن استنباط مي‌شود و شيعه در اين مورد چيزي ماوراء قرآن نگفته است.

با دقت در مباحث گذشته روشن مي‌شود قرآن اصرار دارد موضوعي در انديشه‌ي

---

8 - الغدير، ج 2 ، ص 307 .

مسلمانان مطرح شود با عنوان مودّت به نزديكان پيامبر و آن را به عنوان مسير صحيح ديندارى مورد توجه قرار دهند و لذا در آيهي 57 سورهي فرقان مىفرمايد: بگو از شما در رابطه با اجر رسالتم چيزي نمي‌خواهم مگر «مَنْ شاءَ اَنْ يَتَّخِذَ اِلي رَبِّه سَبيلاً» كسي را كه خواست راهي به سوي پروردگارش بيابد، همان شخص اجر رسالت من است و مصداق كامل چنين كسيكه مىخواهد به سوي پروردگارش راه پيدا كند علي و ائمهي معصومين هستند، پس اجر رسالت پيامبر خدا خانوادهي عصمت و طهارت مىباشند تا همانطور كه بايد به رسالت رسول خدا رجوع كرد، بايد به آن‌ها رجوع نمود.

احمد حنبل از سعيد بن جبير، از ابن عباس نقل مىكند كه: لَمَّا نَزَلَتِ الْآيَةُ «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّه مَنْ قَرَابَتُكَ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللّه عَلَيْنَا مودّتهُمْ قَالَ: «عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ وُلْدُهُمَا» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَقُولُهَا؛[9] وقتي آيهي «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» نازل شد گفتم اي رسول خدا! خويشاوندان شما چه كساني هستند كه بر ما واجب است آن ها را دوست بداريم؟ فرمود: علي و فاطمه و فرزندان‌شان. اين سخن را سه مرتبه تكرار نمود.

---

9 - بحارالأنوار، ج 23، ص 241. تفسير فرات: ص 144.

ملاحظه مي‌كنيد احمد حنبل كه يكي از ائمه‌ي چهارگانه‌ي اهل سنت است چنين مي‌گويد و هم اكنون نيز در فرهنگ اهل سنت موضوع محبّت اهل‌البيت موضوع پذيرفته شده‌اي است. مشكل اين است كه آن دقت‌هايي كه بتوانند با آن، نتايج عالي‌ه‌اي از اين آيه بگيرند در ميان نيست و موضوع را در حدّ يک محبّت عاطفي خلاصه كردند، بدون آن‌كه آن خانواده را مرجع برنامه‌ريزي جامعه اسلامي قرار دهند و قاعده‌ي اتحاد بين وِلايت و وَلايت را كه زيباترين شكل زندگي اجتماعي است محقق كنند، يعني كساني حاكم جامعه اسلامي باشند كه به جهت عصمت و پاكي و بي‌عيبي شان محبوب جان افراد باشند.[10]

شرايط تحقق عملي محبّت

محبوب‌قراردادن نزديكان پيامبر كه در آيه‌ي مورد بحث مطرح است از نيازهاي اساسي انسان است، چون اولاً: انسان نياز دارد كه دوست داشته باشد تا قلب او تغذيه شود. ثانياً: آن دوست داشتن، دوست داشتن حقيقي باشد. لذا است كه گفته مي‌شود: «اصل در محبوب، آن است كه او از هرگونه آلودگي مبرّا باشد وگرنه مودّت حقيقي محقق نمي‌شود.» زيرا فطرت انسان طوري است كه تمام دل

---

10 - موضوع اتحاد بين وِلايت و وَلايت را در بحث «جايگاه إشراقي انقلاب اسلامي» از سلسله مباحث مربوط به انقلاب اسلامي دنبال بفرمائيد.

خود را به كسي كه از همه‌ي عيوب مبرا نباشد نمي‌دهد و نمي‌تواند بدهد و لذا خداوند ابتدا اهل‌البيت را از هرآلودگي مصون داشت و سپس توصيه به مودّت آن‌ها نمود. فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛[11] خداوند فقط اراده كرده است تا از شما اهل‌البيت هرگونه آلودگي را پاك كند وآن‌هم چه پاك‌كردني، پاك‌كردني خاص. و حال پس از آن‌كه آن‌ها را در نهايت پاكي قرار داد و خبر آن طهارت خاص را به ما رساند، مي‌فرمايد: پيامبر بگو! جواب و اجر رسالت من دوستداشتنِ نزديكان و في‌القربيِ من است.

انسان واقعاً دلش را تماماً جز به خدا به احدي نمي‌تواند بدهد، چون انسان از هر كمالي، مطلق آن كمال را مي‌طلبد و مصداق كمال مطلق فقط خدا است، محبّت به خدا جواب آن بُعد از ابعاد ما است كه نياز به محبّت به كمال مطلق دارد. اما از آن جايي كه اين محبّت محقق نمي شود مگر آن كه مصداق خارجي پيدا كند وگرنه يك محبّت ذهني است و نه قلبي، ما نياز به انسان‌هايي داريم كه نمايش كامل محبوب حقيقي ما باشند، زيرا محبّت قلبي با تصور محبوب در خيال سيراب مي شود و اين است كه نمي‌شود خدا را دوست داشته باشي ولي ما بازاء محبّت به خدا را در

11 - سوره‌ي احزاب، آيه‌ي 33.

جلوه‌اي از انسانيت پيدا نكني و باز آن محبّت، زنده و با طراوت بماند.[12] اگر بخواهيد محبّت به خدا داشته باشيد ولي كسي را نيابيد كه مظهر محبّت به خدا باشد، محبّت شما بي‌مصداق مي‌شود و قلبي نمي‌گردد و در حد يک مفهوم ذهني باقي مي‌ماند و سير و نفوذ آن تا دل و قلب نمي‌رسد، زيرا خداوند در هر محلي جمال خاصي دارد و با توصيه به مودّت في‌القربي به ما خبر داد آن جمالي كه ما را به خودش متصل مي‌كند و موجب نظاره‌ي وجه جميل او مي‌شود، نظر محبّت‌آميز به اهل‌البيت است. به همين جهت گفته مي‌شود محبّتي كه در حدّ مفهوم ذهني است و نظر به جمال متعين او ندارد، محبّت نيست. مفهوم محبّت هرگز نمي‌تواند نقش محبّت واقعي را ايفا كند، مثل مفهوم آب كه نمي‌تواند نقش

---

12 - عنايت داشته باشيد كه بحث از عالم خيال است و نه قوه‌ي خيل و اين طور نيست كه عالم خيال ساخته‌ي قوه‌ي خيال باشد، بلكه عالمي است كه انسان از طريق نفس ناطقه‌ي خود با آن عالم مرتبط مي‌شود و با صورت خيالي حقايق تماس حاصل مي‌كند و از آن‌جايي كه بعداً روشن خواهد شد اهل‌البيت داراي باطن و حقيقت نوري هستند و مرتبه‌اي از آن حقيقت نوري در عالم عقل و مرتبه‌اي در عالم خيال است، انسان از طريق عقلي و قلبي به آن ذوات مقدسه تجليات نوري آن‌ها را در خيال خود پديد مي‌آورند، و يا از طريق توجه به سيره و گفتار آن‌ها از طريق مرتبه‌ي خيال خود به مرتبه‌ي عالم خيال انوار اولياء الهي منتقل مي‌شود، و يا به عبارت ديگر مفتخر به تجلي نور آن‌ها در مرتبه‌ي خيال خود مي‌شود و به جهت پاكي و طهارت آن نور، به آن‌ها دل مي‌سپارد.

تربودن را داشته باشد، آري! «محبّت قلبي به خدا بدون محبّت به يک انسان معصوم محقق نمي‌شود» به همين جهت هم خداوند مي‌فرمايد: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّه فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّه»؛[13] اي پيامبر به آن ها بگو اگر مي‌خواهيد خدا را دوست داشته باشيد، از من پيروي کنيد تا خداوند به شما محبّت بورزد. در اين آيه با بيان ربط محبّت به خدا به پيروي از پيامبرﷺ، روشن مي‌شود که براساس همان محبّت به خداوند بايد پيامبرﷺ را پيروي کرد که خود به خود يک نوع محبّت به پيامبرﷺ را به همراه داشته باشد و انسان را متوجه مصداق عيني محبّت الهي بکند.

در راستاي به‌دست‌آوردن مصداق محبّت به خدا امام صادق◆ مي‌فرمايند: «نَحْنُ وَاللّه اَسْمَاءُ الْحُسْنَي»؛[14] چون خداوند مي‌فرمايد: «وَللّه الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»؛[15] براي خداوند اسماء حسنايي هست، پس او را از طريق آن اسماء حسنا بخوانيد. حضرت صادق◆ مي‌فرمايند: به خدا سوگند ماييم آن اسماء حسنايي که خدا فرموده او را از طريق اسماء حسنا بخوانيد. در واقع حضرت در اين سخنِ بسيار مهم خود مي‌خواهند ما را راهنمايي کنند که از طريق مصداق اسماء الهي و محل ظهور جمال خاص

13 - سوره‌ي آل عمران، آيه‌ي 31.
14 - مستدرک‌الوسائل، ج 5 ، ص 229.
15 - سوره‌ي اعراف ، آيه 180.

پروردگار مي‌توانيد با خدا مرتبط شويد.

مصداق محبّت به خدا

وقتي بخواهيد دوست‌داشتن را وارد زندگي كنيد، از يك طرف بايد محبوب انسان هيچ نقصي نداشته باشد و از طرف ديگر جلوه و ظهور جنبه‌ي كمالي خودِ ما باشد تا همسنخي بين مُحِب و محبوبْ واقع گردد. به همين دليل خداوند كساني را در عالم قرار داده كه اولاً: از جنس خود انسان‌ها هستند. ثانياً: در عين انسان‌بودن، معصوم‌اند و تمام جنبه‌هاي آرماني و كمالي انسان‌ها را دارا مي‌باشند و در شخصيت خود جواب واقعي آن محبّتي هستند كه ما بايد به محبوب خود داشته باشيم. اگر شما به اين ليوان محبّت كنيد و به خود القاء نماييد كه اين ليوان را خيلي دوست مي‌دارم، اگر كمي هوشيار باشيد همان لحظه از درون خود به خودتان مي‌گوئيد اين‌كه ليوان است، چطور همه‌ي دلت را مي‌خواهي به آن بدهي؟! اصلاً مگر مي‌توانيد در جان خود چنين احساسي را پيدا كنيد؟ به همين جهت در اولين توجه به ليوان به عنوان محبوب واقعي، دل خود را از آن پس مي‌گيريد و به دنبال محبوبي مي‌گرديد كه بتوانيد دل خود را تماماً به آن بدهيد.

مسلّم دل انسان به‌جز كسي را كه در برخورداري از كمال، مطلق باشد به

عنوان مصداق كامل محبّت نمي پذيرد و آن هم جز خدا نيست، منتها خداوند از جهت وجود، در كمال مطلق است و معبود همه‌ي جان ها است ولي خود او ما را متوجه معصوميني كرده كه از جهت انسانيت در كمال انساني قرار دارند و مقصد و مقصود كمالِ همه‌ي انسان‌ها مي‌باشند. خداوند در قرآن از وجود انسان‌هايي خبر داده كه آن ها را از هرگونه پليدي مبرّا ساخته و در آخر آيه مي‌فرمايد: «يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»؛ طهارتي به شما اهل‌البيت دادم كه از طهارت هاي معمولي نيست، مطلق طهارت است. حضرت امام خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» وعلامه طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» مسلّم در آخر عمر نه تنها گناه نمي‌كردند حتي فكر انجام گناه هم نمي‌كردند. ولي اين‌ها خودشان را خاك پاي اهل‌البيت هم به حساب نمي‌آوردند، چون آن طهارت خاصي را كه خداوند براي اهل‌البيت قرار داده است تا حدّي مي‌فهمند كه آن ها عين طهارت‌اند و هر اندازه كه به آن ها نزديك شوند از مسير طهارت آن‌ها مي‌توانند به طهارت واقعي و همه‌جانبه دست يابند. حيف كه وقتي مي‌خواهيم در موضوع مقام اهل‌البيت وارد بشويم، چون بعضي از مسائل معرفتي هنوز درست برايمان حل‌نشده، يك‌مرتبه به ذهن مي‌آيد كه آيا براي آن ها پارتي‌بازي شده است؟! و واقعاً اگر اين مسائل برايمان حل نشود نمي‌گذارند سير ما

درست انجام گيرد، همان طور كه سر پل صراط يك گناه نمي‌گذارد جلو برويم، عقيده‌ي ضعيف هم نمي‌گذارد انسان تا نزديكي به حقايق جلو برود.

معني طهارت تكويني اهل‌البيت

با سير در معارف الهي إن‌شاءالله بايد به جايي برسيم كه متوجه گرديم همين طور كه خداوند آب را براي ما خلق كرد، كه عين تري است، اهل البيت را خلق كرد كه عين انسانيت هستند. هركس هر چقدر مي‌خواهد از تري بهره‌مند باشد بايد برود آن را از عين تري بگيرد، هيچ‌كس نمي‌گويد اين پارتي بازي است كه چرا آب عين تري شد. چون مي‌داند براي اين‌كه سيراب شود عين تري را خلق قرار كردند. حالا چرا اهل البيت عين طهارت شدند؟ جواب اين است براي اين‌كه ما از طريق آن‌ها از نقائص خود خارج شويم و به كمال انساني خود دست يابيم. اين‌ها وجودهاي مقدسي هستند با طهارتي خاص كه اصطلاحاً به آن طهارت تكويني مي‌گويند. قرآن فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ...»؛[16] خدا اراده كرده است كه فقط شما اهل‌البيت از هرگونه آلودگي پاك باشيد. وقتي مي‌فرمايد اين طهارت را فقط براي آن خانواده اراده كرده است، پس بايد آن طهارت يک نوع طهارت خاص باشد، زيرا مي‌دانيم خداوند با فرستادن پيامبران

16 - سوره‌ي احزاب، آيه‌ي 33.

و با دستوراتي كه از آن طريق به بشر داده، اراده كرده است همه‌ي بشريت از هرگونه پليدي پاك و مطهر باشند و اساساً پيامبران براي همين طهارت عمومي كه به آن طهارت تشريعي گفته مي‌شود، ارسال شده‌اند. پس خداوند با احكامي كه فرستاده خواسته است همه‌ي بشريت تشريعاً و با انتخاب خود از پليدي‌ها پاك باشند ولي از طرف ديگر اراده كرده است تا فقط خانواده‌ي پيامبر در طهارت باشند، با دقت در اين دو قضيه مي‌توان نتيجه گرفت كه آن طهارتي كه براي اهل‌البيت اراده كرده غير از آن طهارت تشريعي است كه براي عموم بشر اراده كرده است. وقتي متوجه شديم طهارت اهل‌البيت، طهارت تشريعي نبود، مي‌ماند كه آن طهارت، طهارتي تكويني باشد، يعني ذات و جان آن‌ها عين طهارت باشد. در طهارت تشريعي به انسان‌ها توصيه مي‌شود تا خودشان به اندازه‌اي كه مي‌خواهند و با انتخاب و اختيار خودشان دستورات دين را عمل كنند تا از آلودگي‌هاي كفر و ريا و كبر پاك بمانند ولي در طهارت تكويني اراده‌ي خداوند موجب تحقق آن طهارت مي‌شود، مثل مرد يا زن قرار دادن ما كه با اراده‌ي تكويني خدا واقع شده است. منتها امامان معصوم با اراده‌ي خود بايد تلاش كنند آن طهارت تكويني را در اموري كه به انتخاب و اختيار آن‌ها بستگي دارد حفظ

كنند و عبادات طولاني آن‌ها جهت حفظ آن طهارت است. از جمله آياتي كه روشن مي‌كند عده‌اي را خداوند برگزيده و خالص گردانيده آيه‌اي است كه از قول شيطان مي‌فرمايد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»؛[17] شيطان به خدا گفت: به عزّت تو قسم همه را گمراه مي‌كنم مگر آن‌هايي كه مخلَص هستند. يعني تو آن‌ها را خالص گردانيده‌اي، نه اين‌كه خودشان به تدريج در امر خلوص خود قدم گذاشته باشند.

آنچه عزيزان بايد به آن عنايت داشته باشند اين است همان طور كه خداوند براي سيراب شدن انسان‌ها عين تري را خلق كرده، براي طهارت انسان‌ها نيز انسان‌هايي كه عين طهارت‌اند را خلق نموده است. بنابراين خداوند با اراده‌ي تكويني خود، اهل‌البيت را مجسمه‌ي هدايت بشريت قرار داد و اين از زيبايي‌هاي نظام أحسن الهي است كه عين طهارتي را كه در ملائكه گذاشته است، عيناً در انسان‌هايي كه امكان الگوگيري از آن‌ها ممكن است، قرار داده است. خداوند در قرآن در مورد ملائكه مي‌فرمايد: «لَا يَعْصُونَ اللهَ مَا أَمَرَهُمْ»؛[18] هيچ عصياني در مقابل امر خدا ندارند. درباره‌ي اهل‌البيت مي‌فرمايد: اين خانواده عين عصمت‌اند،

17 - سوره‌ي صاد، آيات 82 و83.
18 - سوره‌ي تحريم، آيه‌ي 6.

پس همان‌طور كه وجودات مقدس و پاكي در آسمان‌ها موجود است به نام ملائكه، وجودات مقدس و پاكي در زمين هست به نام اهل‌البيت.

معجزه‌ي محبّت و مودّت

خداوند با توجه به ساختار وجودي انسان‌ها به آن‌ها خبر داد اگر مي‌خواهيد محبّتتان را درست خرج كنيد و آن را به درستي جهت دهيد، انسان‌هاي معصومي در اين عالم هستند كه براي شما امكان جهت‌دهي و مديريتِ محبّت‌هايتان را ممكن مي‌سازند، بايد به آن ها مودّت و محبّت بورزيد و از اين جهت فرمود، اجر رسالت من مودّت في‌القربي است تا اين محبّت در بستر رسالت و شريعت مديريت شود و گرفتار محبوب‌هاي وَهمي نشويم.

وقتي انسان توانست به جاي محبّت به دنيا و لوازم آن، محبّت را به جايي منتقل كند كه به شكل واقعي جواب آن را مي‌دهد و به‌واقع كساني هستند كه به جهت عصمتي كه در شخصيتشان هست، ارزش محبّت‌ورزيدن دارند، شكوفايي و اميدواري و نشاط در زندگي انسان شروع مي‌شود، به‌خصوص كه در اين راستا پروردگار خود را نيز راضي كرده‌ايم و با جلب رضايت پروردگار، تمام بهشت‌ها در قلب انسان شكوفا مي‌گردد، چون با ظهور چنين رضايتي راه ارتباط با خدا گشوده شده و گويا انسان براي ارتباط

با خدا بال مي‌گشايد و در اين حين چيزي جز يقين در ميان نخواهد ماند و اين همان معجزه‌ي محبّت و مودّت است.

از مسير مودّت به انسان‌هاي معصوم كه نمايش كمالات الهي هستند و آيت كبراي خداوند مي‌باشند، راه عشق به خدا گشوده مي‌شود، چون امامان معصوم مطلق كمال در موطن انسانيت‌اند و عشق به آن ها امكان انتقالِ عشق به كمال مطلق را در انسان پديد مي‌آورد و آن هايي كه حقيقتاً در وادي عشق وارد شده‌اند و با عشق الهي به حركت در آمده‌اند بر اين نكته تأكيد دارند كه راه عشقِ به خدا از طريق عشق به آيات كبراي او ممكن است. از اين رو مودت‌ورزيدن به اهل‌البيت سبب مي‌شود كه اولاً: از عشق محروم نمانيد، ثانياً: گرفتار عشق‌هاي وَهمي و ناقص نگرديد.

عشق به موجود كامل عشق حقيقي است و انسان را راه مي‌برد و به انتها مي‌رساند و تمام وجود او را به ادبِ با معشوق دعوت مي‌كند كه در بندگي تمام به نمايش مي‌آيد و شريعت الهي به عنوان راه رسيدن به محبوب، با ارزش‌ترين هديه‌ي خدا مي‌گردد و امامان معصوم به عنوان راه‌هاي متعين براي انس با محبوبِ قلب و جان انسان مورد مودّت و محبّت قرار مي‌گيرند، و با رؤيت سيره‌ي آن ذوات مقدسه، دل از مستوري و حجاب آزاد مي‌شود.

عاشق نه در سوداي تملک است و نه در طلب ماندن، مي‌خواهد يک چيز بماند و آن محبّت به معشوق و اين در کربلا واقع شد، چون همه‌چيز براي وقوع چنين عشقي فراهم بود، از معصوم بودن محبوب، تا دستور الهي براي تعلق محبّت به نزديکان رسول خدا، و از معجزه‌ي عشق بود که اصحاب امام حسين تواستند در فداکاري سبقت بگيرند. آيا عشق به آن صورت که در کربلا نسبت به امام حسين و يا نسبت به ساير ائمه به خصوص نسبت به علي ظاهر شد، در جاي ديگري صورت عملي به خود گرفت؟

شريعت وسيله‌اي است تا ما با انجام وظايف ديني که خدا به عهده‌مان گذاشته، خداي خود را راضي کنيم. چون دلمان مي‌خواهد خدايمان را راضي کنيم و چون خدا مي‌داند بشر نياز دارد که پروردگار خود را راضي کند شريعت را فرستاد و انسان‌هاي مؤمن هم متوجه شدند که با انجام وظايف و فرايض، محبوب خود را راضي مي‌کنند. حال انسان مؤمن در راستاي به‌دست‌آوردن رضايت خدا بود که شنيد خداوند به پيامبرش مي‌گويد: بگو در امر جوابگويي به رسالت من يک چيز بيشتر در ميان نيست و آن مودّت في‌القربي است که جزيي از ديندار است و راهي است براي اين‌که ديندار شما صورت حقيقي بگيرد، «فَهُوَ لَکُمْ» و آن مودّت براي کمال خودِ شما است و جزيي از راه ديندار است و آن‌هايي که مي‌خواهند حق شريعت الهي را

ادا كنند به حكم خدا به ذي القربي محبّت بورزند، محبّتي كه خداوند به صورت فطري در جان انسان‌ها نهاديه كرده است.

انسان بدون آن كه تصورش را بكند، چون وارد فرهنگ محبّت به انسان‌هاي معصوم شد، ناگهان مي‌بيند چه بركات غير قابل تصوري از اين محبّت نصيبش مي‌شود، ديگر حتي نمي‌گويد: «خدا در قلب من است» بلكه متوجه مي‌شود «او در قلب خداوند است» و ديگر قصه‌ي اين‌كه خود را به حضور خداوند ببرد به اين موضوع تبديل مي‌شود كه خداوند بنده‌اش را به حضور مي‌برد و در آن مسير هرلحظه كمالي از خود را به او مي‌نمايانند، زيرا در منظر خود امامانی را مي‌يابد كه تمام زندگي آن‌ها، نمايشِ حضور خداوند است، و در رابطه با آن حضور گزارش مي‌دهند كه: «لَنا حالاتٌ مَعَ اللهِ هُوَ فِيها نَحْنُ وَ نَحْنُ فِيها هُوَ وَ مَعَ ذلِكَ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ»؛[19] ما را با خداوند حالاتي است كه او در آن حالت مائيم و ما در آن حالت اوئيم و مع ذلك او، اوست و ما، مائيم.

حبّ اهل‌البيت؛ مسير فناي عبد

وقتي متوجه شديم مقام فناي عبد در رب يعني چه و در آيه‌ي تطهير تدبر نموديم كه مي‌فرمايد: ما اراده

---

19 - نورُ عَلی نور، ج 1، ص 155. (كلمات مكنونه فيض، كلمه پنجاهم از امام صادق◆).

كرده‌ايم شما خانواده را در مقام تطهير قرار دهيم و روشن شد اين تطهير، تطهير تكويني است، و تمام ابعاد وجودي آن‌ها عين طهارت از هرگونه پليدي است، اعم از بُعد قلبي تا بُعد جسمي، همان‌طور كه آب تكويناً عين تري است، حال مي‌فهميم چرا امام صادق◆ مي‌فرمايند: «نَحْنُ وَ اللّه الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِهِ»؛[20] سوگند به خدا مائيم اسماء حسناي الهي كه هيچ چيزي از بندگان پذيرفته نمي‌شود مگر با معرفت به ما، كه خداوند فرمود او را به آن اسماء حسنا بخوانيد.

از حضرت «اللّه» به عنوان جامع كمالات در تجلي اول، مخلوقي متجلي مي‌شود كه در مقام مخلوقيت جامع همه‌ي كمالات الهي است و موجودي كه ظرفيت حمل همه‌ي كمالات الهي را داشته باشد جز انسان نمي‌تواند باشد و لذا قرآن فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا»؛[21] همه‌ي اسماء را به آدم تعليم كرديم. و حضرت صادق◆ در حديث فوق متذكر همين نكته‌اند كه آن تجسم عيني انساني كه حامل همه‌ي اسماء الهي است، ما اهل البيت هستيم كه خداوند مودّت و محبّت به آن‌ها را به مسلمانان دستور فرموده تا از اين طريق راه ارتباط با خودش را بر بندگانش بگشايد و راه عشق الهي گُم

20- مستدرك الوسائل، ج 5 ، ص 229.
21 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 31.

نشود و شوق به كمال مطلق، بدون تجسم عيني، از منظر ها خارج نگردد و دلِ بي تاب حق، سرگردان نشود كه از كجا بايد شروع كند.

ابن عباس مي‌گويد: «فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّه أَوْصِنِي؛ فَقَالَ عَلَيْكَ بِحُبِّ عَلِيبنِ أَبِي طَالِبٍ- فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّه أَوْصِنِي؛ قَالَ عَلَيْكَ بِمَوَدَّةِ عَلِيبنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ الَّذِي بعَثَنِي بالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ اللّه لَا يَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيبنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ تَعَالَى أَعْلَمُ فَإِنْ جَاءَهُ بِوَلَايَتِهِ قَبِلَ عَمَلَهُ عَلَى مَا كَانَ فِيهِ وَ إِنْ لَمْ يَأْتِهِ بِوَلَايَتِهِ لَمْ يَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ وَ أَمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَ الَّذِي بعَثَنِي بالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ النَّارَ لَأَشَدُّ غَضَباً عَلَى مُبْغِضِ عَلِيٍّ مِنْهَا عَلَى مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلّه وَلَدا»؛[22]

عرض كردم: يا رسول اللّه! مرا توصيه اى بكن. فرمود: على بن ابى طالب را دوست بدار. عرض كردم: يا رسول اللّه! ديگر چه سفارشى دارى؟ فرمود: به على بن ابى طالب مودّت بورز. سوگند به خدايى كه مرا به حقّ به پيامبرى برانگيخته است خداوند هيچ حسنه‌اى را از بنده‌اى نمى‌پذيرد مگر آن كه از حبّ على بن ابى طالب از او پرسش كند و خداوند، آگاه است اگر بنده‌ي او در حالى به روز رستخيز آمد كه ولايت على را با خود داشت، عمل او را مي‌پذيرد و اگر ولايت او را نداشت ديگر خداوند از اعمال او

22 - كشف اليقين فيفضائل أميرالمؤمنين◆، ص 464.

پرسشی نمی‌کند و فرمان می‌دهد به آتش درانداز ندش. ای ابن عبّاس! سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه ورزد بیشتر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد.

با دقت در امثال روایت فوق متوجه مي‌شويم ديندار با محبّت به ذي‌القربي برکاتي دارد که اولين نتيجه‌ي آن تحقق ديندار است و نهايت آن فناي در محبوب است به آن معني که:

آب‌کوزه چون در محو در وي گردد

وقتي آب کوزه در جوي وارد شد ديگر احساس محدودبودن به کوزه را ندارد و احساس آبِ جوي‌بودن مي‌کند؛ همان حالتي که براي شهدا پيش مي‌آيد که مصداق کامل فناء في‌الله‌اند و لذا اميرالمؤمنين◆ مي‌فرمايند: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّه»؛[23] هرکس از شما در بستر خود جان سپرد در حالی که حقّ پروردگار خود و رسول او و اهل بیت وی را بشناسد، شهید مرده و اجر او بر کردگار است.

دقت در اين دو روايت اخير؛ رازهاي بزرگي را بر ما مي‌گشايد که اين مقال ظرفيت طرح آن‌ها را ندارد، فقط همين اندازه فکر کن که چگونه خداوند در

23 - نهج البلاغه، ص 283.

منظر حبّ علي◆ هر حسنه‌اي را از بندگانش مي‌پذيرد و چگونه معرفت به خدا و رسول و اهل بيت رسول موجب فناي عبد از انانيت خود مي‌شود كه چنانچه با آن معرفت از دنيا رحلت كرد، شهيد مرده است.

راه عملي محبّت به خدا

از آن جايي كه فقط خداوند متعلّق حقيقي محبّت در جان و فطرت انسان است، انسان نمي‌تواند جز خدا را دوست داشته باشد، زيرا هر چيزي را كه انسان دوست دارد به جهت جنبه‌ي كمالي آن است، همين امر موجب مي‌شود به محبوبي نظر كند كه متذكر كمال و زيبايي است و آن محبوب هرگز نمي‌تواند با زيبايي هاي زميني خود دل ما را در نزد خود نگه دارد مگر آن كه زيبائي هاي آسماني در او باشد و آن زيبايي ها اولاً: در موطن انساني، مطلق باشد، ثانياً: راهي به سوي زيبائي مطلق بگشايد و مصداق اين زيبايي جز امامان معصوم نيستند. وقتي گل زيبايي را دوست داريد به جهت آن است كه زيبايي را دوست داريد و چون اين گل از آن زيبايي برخوردار است، آن را دوست داريد، پس عملاً زيبايي را دوست داريد، از طرفي زيبايي به معني مطلق آن جز كمال مطلق يعني خداوند نيست، و رسول خدا در اين رابطه فرمود: «اِنَّ اللهَ جَميلٌ يحِبُ

الْجَمال»؛[24] خداوند زيبا است و زيبايي را دوست دارد. پس هرچه را كه شما به عنوان زيبايي دوست داريد به جهت آن است كه كمال مطلق را دوست داريد و چون دوستداشتن زيبايي خود يک نوع كمال است، خداوند در عين آن كه خود را دوست دارد، هر زيبايي را از آن جهت كه زيبايي است و به جمال جميل او تعلق دارد، دوست دارد. ما گل را از آن جهت كه نقص دارد دوست نداريم بلكه از جهت جنبه‌ي كمالي‌اش دوست داريم. مثلاً مي‌گوييم: اين گل اطلسي، خصوصيات گل بنفشه را ندارد، اي كاش كمالات و زيبايي هاي آن گل را هم داشت. پس در واقع شما نقص هاي گل زيبا را دوست نداريد، بلكه كمالاتش را دوست داريد. حال چون كمالاتش محدود است، به اندازه‌اي كه محدود است، ناقص است و شما آن نقص را دوست نداريد، پس كمالاتش را به طور مطلق مي‌خواهيد، از طرفي مطلق همه‌ي كمالات، خداست،پس مطلقاً محبّت انسان‌ها به خداست و اگر آن محبّت به جايي ديگر نيز سير مي‌كند چون حكايتي است از كمال مطلق و چون زيبايي‌هاي آن را نشان مي‌دهد دوست داريد. دعوت به مودّت اهل البيت‌ﷺ از آن جهت است كه آن ذوات مقدسه نمايش كمالات الهي‌اند و متذكر مودّتي هستند كه انسان به خدا دارد و آن را محقق مي سازند. خداوند بر اساس علم به

24 - بحارالأنوار، ج 70، ص 192.

قاعده‌ي مودّت، امامان معصوم را راه ارتباط محبّت‌آميز به خودش قرار داده است. چون در دل آن محبّت، محبّت مطلق به خدا و قرب حقيقي كه فقط از طريق مودّت به‌وجود مي‌آيد، حاصل مي‌شود.

خاصيت عشق اين است كه عاشق را همسنخ معشوق مي‌كند، وقتي محبوبِ جان انسان كساني بودند كه عين فناي في‌الله‌اند، انسان از طريق آن‌ها مفتخر به فناي في‌الله مي‌شود و راه عملي محبّت به خدا جز اين نيست. بنابراين راه محبّت به پروردگار، با معرفت به اهل البيت شروع مي‌شود و به مودّت آن‌ها مي‌رسد و راه محبّت به پروردگار از طريق آن‌ها گشوده مي‌گردد.

موضوع يگانگي مُحبّ با محبوب تا حدّي است كه حتي وقتي محبوب انسان، انسان غير معصومي هم باشد، نقش‌آفرين است. شهيد مطهري«رحمة‌الله‌عليه» مي‌فرمودند طلبه‌هاي شاگرد مرحوم آيت‌الله جلوه آنچنان مجذوب ايشان مي‌شدند كه تُن صداهايشان شبيه تُن صداي استادشان مي‌شد. كسي كه فرهنگ محبّت را شناخت و وارد دنياي محبّت شد چيزهايي در شخصيتش ايجاد مي‌شود كه در حالت عادي غير ممكن بود به‌وجود آيد. مي‌فرمودند: ما از شكل راه‌رفتن بعضي از طلبه‌ها مي‌فهميديم اين‌ها شاگردان مرحوم آيت‌الله جلوه هستند، ناخودآگاه آنچنان بين آن‌ها با استادشان اتحاد پيدا مي‌شد كه ديگر خودشان را فراموش مي‌كردند، حتي حركاتشان تحت تأثير محبّت به استادشان واقع مي‌شد. همان‌طور

که گاهي محبّت فرزندان به پدر و مادر طوري است که شما از تکلم آن جوان متوجه مي‌شويد که فرزندِ چه کسي است. تا آن‌جا که ما مي‌خواهيم بگوييم شباهت چهره فرزندان به مادر و پدر، ريشه در توجه و محبّت روح فرزند به مادر و پدر دارد. البته گاهي موانعي در ميان مي‌آيد که اين مسير درست طي نمي‌شود. اما به طور کلي عشق موجب يگانگي بين مُحبّ و محبوب خواهد شد، چون موجب اتصال روحي بين آن‌ها مي‌گردد در نتيجه هر چه را که محبوب دوست مي‌دارد، مُحِب هم آن را دوست خواهد داشت. منتها وقتي اين مسير نتيجه‌ي واقعي مي‌دهد که رسيدن به مطلق کمال از منظر مُحب پنهان نگردد. توصيه به عشقي که عرفا به آن تأکيد دارند از همين جهت است و لذا حافظ توصيه مي‌کند:

عاشق شو ور نه روزي ناخوانده نقش مقصود
کار جهان سرآيد از کارگاه هستي

او تأکيد دارد که انسان از طريق عشق، به مقصد اصلي خود که قرب به معبود اصلي است، مي‌رسد، ولي همين حافظ مي‌گويد:

مردي ز کَنَنده‌ي در اَسرار کرم ز خواجه‌ي
خيبر بِبُر، قنبر بِبُر
گر طالب فيض حق به سرچشمه‌ي آن ز ساقي
صدقي حافظ کوثر بِبُر

يا در جايي ديگر مي‌گويد:

حافظ اگر قدم زني در بدرقه‌ي رهت شود همّت
ره خاندان به صدق، شحنه‌ی نجف

همچنان که مولوي در مورد علي◆ مي‌گويد:

ترجماني هرچه دستگيري هركه پايش درگ
مرحبا يا مجتبي ان تغب جاء
انت مولي القوم قدردي كُلاًّ لئن لم

مي‌گويد: آنچه در درون قلب عارفان است تو ترجمان آن هستي تا بتوانند واردات قلب خود را درست تحليل كنند، همچنان كه دستگير كساني هستي كه در مسير سلوك پايشان در گِل گير كرده است. خوش‌آمدي اي برگزيده و اي پسنديده، اگر در صحنه‌ي هدايت اهل سلوك نباشي، قضا مي آيد و فضاي بندگي را تنگ مي‌كند، تو مولاي قوم مسلمانان هستي، حال آن كس كه تو را نخواهد و نپذيرد، اگر باز نايستد و از انكارش دست بر ندارد، به‌كلي هلاك مي شود.
همچنين كه در جاي ديگر مي‌گويد:
هست اشارات محمد كل گشاد اندر
صد هزاران آفرين بر قدوم و دور
آن خليفه زادگان زاده‌اند از عنصر

زيباترين محبّت

در موضوع حُب اهل البيت كه در قرآن و سخنان پيامبر بر آن تأكيد شده است نه‌تنها مسير محبّت به پروردگار عملي مي‌شود و انسان مي‌رسد به اين كه تمام وجودش محبّت به خداوند مي‌گردد، بلكه به خودي خود دنيايي خاص در مقابل روح و قلب انسان گشوده مي‌شود كه به عنوان

نمونه؛ در خبر داريم: سهل بن‌حنيف انصاری كه از دوستان عالی مقام علی◆ بود در كوفه وفات كرد، هنگامی كه علی◆ از صفين به كوفه برگشتند سهل‌بن‌حنيف وفات كرده بود امام◆ در ضمن سخنانی كه در اين باره بيان داشتند فرمودند: «لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ»؛[25] اگر كوهی مرا دوست بدارد از هم پاره‌پاره می‌شود.

حديث فوق می‌رساند كه شخصيت اهل البيت طوري است كه اگر كسي بتواند با جنبه‌ي معنوي آن ذوات مقدسه مرتبط شود آنچنان جذب آن‌ها مي‌شود و آنچنان محبّت به آن خاندان در جانش شعله مي‌كشد كه هرگونه انانيتي در او ذوب مي‌گردد، حتي بدنِ خود را نمي‌تواند تحمل كند. همان‌طور كه در قرآن مي‌فرمايد: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللّهِ»؛[26] اگر اين قرآن را بر كوهی فرومی‌فرستاديم يقينا آن كوه را از هم پاشيده می‌ديدی. يا می‌فرمايد: «وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و چون موسی به ميعاد ما آمد و پروردگارش با

25 - بحار الأنوار، ج64، ص 247.
26 - سوره‌ي حشر، آيه‌ي 21.

او سخن گفت عرض كرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم، فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیكن به كوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگارش بر كوه جلوه نمود آن را ریزریز ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزهی به درگاهت، توبه كردم و من نخستین مؤمن به تو هستم.

در آیه‌ي اخیر مي‌فرماید با تجلي نور پروردگار بر كوه، نه تنها كوه پاره‌پاره شد، بلكه حضرت موسي◆ نیز مدهوش شد و به كلي خودیت خود را از دست داد و لذا چون به خود آمد عرض كرد، هم‌اكنون با این حالِ جدید به سوي تو آمدم و در این مسیر اولین مؤمنین از امت خود گشتم.

علي◆ و اهل البیت ظاهرشان یک چیز است و باطن آن ها كه محبّت برانگیز است، چیز دیگري است و افراد خاصي در زمان ائمه متوجه آن باطن شدند و در مسیر محبّت به آن خاندان قرار گرفتند كه امثال میثم و كمیل و رشید هجري و سلمان از آن‌هایي هستند كه وارد محبّت باطني نسبت به آن حضرت شدند و از محبّت آن‌ها به حضرت در تاریخ داستان‌ها نقل شده است تا آن‌جا كه موضوع محبّت به علي◆ یک جرم به حساب مي آمد و حاكمان اموي محبین آن حضرت را به قتل مي‌رساندند.

موضوع حب اهل البيتﷺ در روايات و تأكيد رسول خداﷺ بر آن، نشان مي‌دهد كه از طريق اين حب نتايجي خاص نصيب مسلمانان خواهد شد. در خبر داريم محمدبن بكير خدمت زيدبن علي مي‌رسد و از او مي‌خواهد حديثي از پدرش حضرت سجاد◆ برايش بگويد و وي مي‌فرمايد: «قَالَ رَسُولُ اللهﷺ مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي اللهِ- حُشِرَ مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا الْجَنَّةَ- يَا ابْنَ بُكَيْرٍ مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا فَهُوَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى- يَا ابْنَ بُكَيْرٍ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اصْطَفَى مُحَمَّداًﷺ - وَ اخْتَارَنَا لَهُ ذُرِّيَّةً فَلَوْلَانَا- لَمْ يَخْلُقِ اللهُ تَعَالَى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ- يَا ابْنَ بُكَيْرٍ بِنَا عُرِفَ اللهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللهُ- وَ نَحْنُ السَّبِيلُ إِلَى اللهِ وَ مِنَّا الْمُصْطَفَى وَ الْمُرْتَضَى- وَ مِنَّا يَكُونُ الْمَهْدِيُّ قَائِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛[27]

فرمود پدرم از پدر خود و او از جدش نقل كرد ... هر كه ما خانواده را دوست داشته باشد با ما محشور مي‌شود و همراه خود او را به بهشت مي‌بريم. پسر بكير! هركه چنگ به دامن ما بزند در مقام‌هاي عالي بهشت با ما خواهد بود. خداي تعالي محمدﷺ را برگزيد و ما را براي او ذريه قرار داد، اگر ما نبوديم دنيا و آخرت را نمي‌آفريد. اي پسر بكير خدا به واسطه‌ي ما شناخته شد و به واسطه‌ي ما پرستش گرديد، ما راهنماي به سوي خدائيم، از ما

27 - بحار الأنوار، ج46، ص 202.

خانواده، محمد مصطفى و علي مرتضي است و از ما خواهد بود مهدى و قائم اين امت.

همچنين از رسول خدا دارىم: «من أحبّنا أهل البيت حشره الله آمنا يوم القيامة»؛[28] هر كه ما اهل بيت را دوست داشته باشد، خدا او را روز قيامت ايمن محشور مىكند.

اين حديث شريف نشان مىدهد كه حب امامان معصوم همهي محبّتهايي را كه عامل نزديكي به آتش است از جان انسان پاك مىكند. و لذا حديث ديگري با جامعيت بيشتر، موضوع را مطرح مىفرمايد و مىگويد: قال رسول: «معرفة آل محمّد: براءة من النّار و حبّ آل محمّد جواز على الصّراط و الولاية لآل محمّد: أمان من العذاب»؛[29] شناخت آل محمّد باعث بيزارى از آتش و دوستى آل محمّد وسيلهي عبور از صراط و ولايت آل محمّد سبب ايمنى از عذاب است.

ملاحظه بفرمائيد قرآن از طريق مودّت ذيالقربي، چه راهي را در جلو بشر قرار مىدهد! چون عشق و محبّت اتحاد مىآورد، به ما مىگويد عشقتان را به اين خانواده بيندازيد. از آن طرف هم اين خانواده را طوري پرورانده كه در اوج بينقصي و عصمتاند تا بتوانيم

---

28 - الحكم الزاهرة با ترجمهي انصارى، ص 145.
29 - الحكم الزاهرة با ترجمهي انصارى، ص 144. ينابيع المودة، 22 الغدير 10/ 279.

محبّت خود را به آن‌ها بيندازيم تا با محبّت به آن ها، دل به جهت نيافتن محبوب ايده‌آل خود، عقب‌گرد نكند.

اگر انسان به غير معصوم عشق بورزد، يا گرفتار عشق سرگردان و وَهمي مي‌شود، كه محبوب او ربطي به واقعيت ندارد، يا گرفتار عشقي منقطع مي‌گردد كه قابل ادامه‌دادن نيست. ولي در مودّت و محبّت به اهل البيتؑ هر چقدر آن محبّ جلو برود بيشتر شكوفا مي شود و شعله‌ور مي گردد. چون مُحِب، با مَحبوبي متحد مي شود كه در اوج كمالِ انساني است و حقيقت ايده‌آل اوست. و چون حال و هواي محبوب به مُحب منتقل مي‌شود، با مودّت به اهل البيتؑ، نحوه‌اي از عصمت و پاكي در قلب انسان جاري مي‌گردد و اين شروع ارتباط حقيقي با خدا خواهد شد و محبّت به خدا آن طور كه حقِ محبّت است در جان مُحِبِّ اهل البيتؑ جريان مي‌يابد، اين است سرّ آن كه با محبّت به اهل البيتؑ راه محبّت به خدا به قلب انسان باز مي شود كه البته در مباحث آينده إن‌شاءالله باز به اين موضوع مي‌پردازيم.

مصداق واقعي عشق

چقدر خوب است كه عزيزان متوجه شوند به راحتي نمي‌توان به محبّت به خدا دست پيدا كرد و از وسيله‌هايي كه خداوند نيز بر آن تأكيد دارد غافل ماند. مي‌فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ

اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُواْ فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛[30] اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد تقواي الهي پيشه كنيد و جهت قرب به او وسيله‌ي مخصوص آن را به‌دست آوريد، و در راه رسيدن به او تلاش و جهاد كنيد، باشد كه رستگار شويد.

حضرت كاظم◆ در تفسير آيه‌ي فوق در راستاي به‌دست‌آوردن وسيله جهت قرب الهي مي‌فرمايند: يعني طاعت و عبادت و ترك معصيت، پس از معرفت به امام و پيروي از او. و علي‌بن ابراهيم در تفسيرش مي‌گويد معني آيه اين است كه به‌واسطه‌ي امام و به‌وسيله‌ي او به خدا نزديک شويد.[31] اگر اين نكته به خوبي روشن شود كه راه ارتباط با خدا انسان‌هاي كاملي هستند كه عين انسانيت مي‌باشند، آن وقت جايگاه محبّت به اهل البيت‌ﷺ و نتايج آن به خوبي روشن مي‌شود.

با دقت در آيات مربوط به اهل البيت‌ﷺ مي‌توان متوجه شد كه عشق به خدا به غير از طريق اهل البيت‌ﷺ محال است، وقتي اين موضوع به خوبي روشن شد، ثابت مي‌شود كه مدعيان عشق به خدا كه از مسير محبّت به اهل‌البيت‌ﷺ غافل‌اند، متوجه نيستند كه واقعاً به خدا عشق ندارند. به قول حافظ: «عشق داند كه در اين دايره سرگردانند» چون

30 - سوره‌ي مائده، آيه‌ي 35.
31 - بحارالأنوار، ج 67، ص 271.

عشق از قلب ريشه مي‌گيرد و قلب با نظر به جلوه‌ي عيني محبوب به آرامش مي‌رسد، جلوه هايي كه در خيال ظاهر مي شوند و لذا تا مصداق واقعي عشق تجسم نيابد، عشق محقق نمي شود و رابطه‌ي انسان با خدا در حدّ مفهوم عقلي باقي خواهد ماند و به دلدادگي منجر نمي‌گردد ولي وقتي محبوب مصداق پيدا كرد امكان تعلق قلبي به آن فراهم مي‌گردد و لذا رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ رَانِي فَقَدْ رَأي الحق»؛[32] هركس مرا ببيند خدا را ديده است. يعني آن حضرت آيت كاملي از خداوند هستند كه امكان انتقال به خداوند را به بيننده‌ي آن حضرت مي‌دهد و از طرفي بايد خود حضرت دوستداشتني باشند، تا معشوق همسنخ عاشق باشد و بتواند نياز عاشق را به عنوان وجودِ برينِ عاشق رفع كند.

از شخصيت‌هاي مشهوري كه در مقام حبّ في‌الله سرآمدِ عارفان تاريخ به‌شمار مي‌آيد جناب عمربن علي حموي مصري مشهور به «ابن‌فارض»، عارف بزرگ قرن هفتم هجري است.[33] وي در شرح احوالات خود مي‌گويد:

ذَهَبَ الْعُمْرُ باطِلاً اِذْ لَمْ اَفُزْ
غَيْرُ مَا اَوْلَيْتُ مِنْ عِتْرَةِ الْمَبْعُوثِ

---

32 - بحارالأنوار، ج 58، ص 235.

33 - در مورد مقام ابن فارض به مقدمه‌ي عالمانه‌ي مرحوم استاد سيدجلال‌الدين آشتياني بر كتاب «مشارق‌الدراري» شرح تائيه‌ي ابن فارض رجوع فرماييد.

يعني؛ عمر من ضايع و باطل گشت، چراكه به هيچوجه به حقيقت شما نرسيدم و كامياب نشدم. غير از عقد و گرهي ولايت عترتِ برانگيخته شدهي به حق از اولاد قُصَيّ (عترت و خاندان محمدبن عبدالله... ابن‌قُصَيّ) كه آن به من رسيده است.

يعني؛ نتيجه يك عمر سير و سلوك الي‌الله، وصول به ولايت عترت طاهره است كه به صورت بخشش به من عطا شده و من از آن كامياب و فائز گرديده‌ام.[34]

اين نشان مي‌دهد كه اگر سير و سلوك و حبّ في‌الله از حبّ اهل‌البيت هم شروع نشود اگر سير و سلوك خالص باشد بالاخره به حبّ آن ذوات مقدسه مي‌انجامد تا سالك بتواند نتيجهي كار خود را بيابد.

چگونگي شروع شور عشق

انسان به خودِ برتر و آرماني خود عشق مي‌ورزد و به همين جهت در اصلاح خود تلاش مي‌كند، حال وقتي با امامان معصوم مرتبط شود به يك نحو به خود برتر خود نظر كرده و به آن عشق مي‌ورزد. زيرا در عشق، خودي غير از خود معمولي در وسط است و شور عشق از اين‌جا شروع مي‌شود، حال وقتي امامان معصوم تجسم عيني خودِ برتر انسان بودند و انسان توانست از اين زاويه

---

34 - ديوان ابن فارض، ص 219 . كتاب «روح مجرد»، از آيت‌الله حسيني تهراني، ص 328.

به آن‌ها نظر كند، چون هم ما انسانيم و هم آن‌ها، ولي آن‌ها انسان‌هاي بي‌نقص‌اند، نظر به آن‌ها عين نظر به خودِ برترمان است و عشقِ رسيدن به خودِ برتر، همان عشق به آن‌ها خواهد بود و معني عشق به اهل البيت كه دريچه‌ي عشق به حضرت حق است، فعليت خواهد يافت و مي‌فهميم جايگاه ذكر «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ جايگاه نظر به محبوباني است كه از دريچه‌ي آن‌ها راه ارتباط با محبوب حقيقي گشوده مي‌شود كه مقصد و مقصود برين هر انساني است، به همين جهت حضرت ثامن‌الأئمه◆ مي‌فرمايند: صلوات بر محمد و آل محمد معادل تسبيح و تهليل و تكبير است.[35] ذكر صلوات بر محمد و آل محمد به قلب‌ها جهت مي‌دهد تا اسماء الهي را در آينه‌ي جمال اهل‌البيت بنگرد. از خدا تقاضا مي‌كني؛ سلام و صلواتت را بر محمد و آل او ارزاني دار زيرا آن‌ها جان و قلب ما هستند و عملاً از طريق صلوات بر محمد و آل محمد نظر جان را به قلّه‌ي وجود اصلي خود سير داده‌ايم.[36]

خدايا! وقتي پيامبر و امامان را شناختيم، متوجه شديم تو چقدر بر بندگانت محبّت داشتي كه چنين

---

35 - امالي صدوق، ص 73.

36 - براي بررسي بيشتر در مورد جايگاه صوات بر محمد و آل محمد و نقش آن در تعالي روح انسان به كتاب «صلوات بر پيامبر؛ عامل قدسي‌شدن روح» از همين مؤلف رجوع فرماييد.

انسان‌هايي را براي هدايت بشر خلق كردي و تو چقدر به بندگانت محبّت داشتي كه به آن‌ها دستور دادي به اهل‌البيت پيامبرت محبّت بورزند. خداوند مي‌خواست نتيجه‌ي مودّت به ذي‌القربي اين شود كه انسان‌ها را با پايدل به‌سوي‌خودش بكشاند.

علامه‌ي طباطبايي«رحمةالله‌عليه» در غزلي همين مضمون را با خدا در ميان گذارده‌اند كه؛ خدايا! من را متوجه اين خانواده كردي تا تو را بيابم، با مودّت به آن‌ها چيزهايي به دست آوردم كه اصلاً خودم نمي‌توانستم به صِرف عبادت به دست بياورم، مي‌گويند:

من به سرچشمه‌ي خورشيد ذره‌اي بودم و مهر تو
نه‌خود بردم راه مرا بالا برد
من خس بي سرو پايم كه او كه مي‌رفت مرا هم
به سيل افتادم به دل دريا برد
خودت‌آموختي‌ام «مهر» وخو با برافروخته رويي كه
دت سوختي‌ام قرار از ما برد

اگر آن برافروخته‌رويانِ درگاه خودت نبودند و دستور مودّت به اين خانواده را به ما نمي‌فرمودي و مهر به آن‌ها را به ما آموزش نداده بودي، هنوز همان خس بي‌سرو پا بوديم.

«من به سرچشمه‌ي خورشيد نه خود بردم راه» يعني اي خدا! من اصلاً نمي‌توانستم محبّت به تو را بفهمم، به من راه عملي ياد دادي، ياد دادي به اهل‌البيت محبّت و مودّت بورزم، ناگهان از همه‌ي منيت‌ها سوختم و ديدم با تمام وجود با تو روبه‌رو شدم، اين نيز از مهر تو به ما بود كه فرمودي به اهل‌البيت مهر

بورزيم، و همين مهر بود كه مرا بالا برد.

من خس بي‌سرو پايم كه او كه مي‌رفت مرا
به سيل افتادم هم به دل در با برد

خود را در مسير حيات و مهمات اهل البيتؑ قرار دادم، يك‌مرتبه خود را در درياي بندگي تو يافتم، چقدر خوب خس بي سر و پا را به درياي بندگي خود آوردي.

خودت آموختي‌ام مهر با برافروخته رويي كه
وخودت سوختي‌ام قرار از ما برد

يعني تو آمدي كساني را كه مظهر محبّت به تو بودند به من نشان دادي و از اين طريق چه راه هاي به ظاهر غير قابل فتح را بر من گشودي، حالا مي‌فهميم چرا به ما فرمودي: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ»؛[37] اي مؤمنان تقواي الهي پيشه كنيد و براي رسيدن به خدا وسيله‌ي آن را جستجو نماييد. فرمودي با مودّت و محبّت به اين وسيله‌ها، راه رسيدن به خدا را ممكن و شيرين كنيد. پس به گفته‌ي حافظ:

عالم از ناله‌ي عشاق كه خوش‌آهنگ و فرح‌بخش
مبادا خالي از اين نوا باشد

فراموش نفرمائيد اگر خداوند به ما فرمود مودّت و محبّت نزديكان پيامبر را پيشه كنيد، مسلم دلي براي ما خلق كرده كه جاي اين محبّت است، بايد نگذاريم با محبّت هاي دروغين از اين اصيل‌ترين محبّت محروم شويم.

---

37 - سوره‌ي مائده، آيه‌ي 35.

اگر فرهنگ اهل‌البيت در حدّ يك احساسات منهاي حكمت معرفي شود به آن فرهنگ جفا شده است و اگر آن فرهنگ در حدّ استدلال‌هاي منهاي شور و محبّت قلبي معرفي گشت، حقيقت آن در حجاب رفته و در هر دو حال راه ديندارى حقيقي گم مي‌شود.

آيا دعا هايي كه از طريق امامان معصوم مطرح شده نشانه‌ي وجود دل‌هاي عاشقانه‌اي نيست كه در اوج محبّت به حق‌اند و به ما فرمود با مودّت به آن‌ها از آن عشق محروم نگرديد؟ حال و هواي خاصي در دعاهاي مربوط به ائمه هست كه نشان مي‌دهد صاحبان اصلي اين دعاها تماماً در عشق به حق بوده‌اند و خداوند به ما راه نشان داده است كه مي‌فرمايد؛ دل‌هاي خود را به آن‌ها بدهيد، آن‌هايي كه تمام دل خود را به خدا داده‌اند. اگر عالي‌ترين عشق به خدا در ميان نبود، هرگز چنين دعاهايي از قلب مبارك اهل البيت صادر نمي‌شد، پس آن‌ها عين عشق به خدايند و هركس هر اندازه مي‌خواهد در عشق به خدا وارد شود بايد از راه مودّت و محبّت به آن‌ها وارد آن وادي گردد[38] تا قاعده‌ي «واصل» و «تابع» محقق گردد و ما به عنوان تابعان آن هايي كه خود

---

38 - همان‌طور كه هركس خواست از تري و رطوبت بهره‌مند شود بايد از عين‌تري كه آب است آن تري را بگيرد.

وصل به حقاند، از نور آن ها بهره‌مند گرديم. إن‌شاءالله.

در يک جمع‌بندي مي‌توان نکاتي را که در اين جلسه عرض شد به صورت زيربيان کرد:

1- با دقت در آياتِ قبل از آيه‌ي «مودّت في‌القربي»، موضوعِ نتيجه‌ي کار مومناني که عمل صالح انجام داده‌اند را به عنوان« فضل کبير» مطرح مي‌فرمايد و سپس مودّت في‌القربي را به‌عنوان اجر رسالت پيش مي‌کشد تا معلوم شود فضل کبير و روضات جنّات از طريق آن مودّت محقق مي‌شود.

2- علامه طباطبايي«رحمةالله‌عليه» با ربط آياتي که در آن ها موضوع اجر رسالت مطرح مي‌شود روشن مي‌کنند که مودّت به اهل‌البيت براي آن است که آن عزيزان مرجع علمي و عامل هدايت جامعه باشند و تذکر مي‌دهند که اين محبّت، محبّت في‌الله است و نه محبّت عاطفي به خانواده‌ي پيامبر از آن جهت که فرزندان پيامبرند.

3- علامه طباطبايي«رحمةالله‌عليه» با دقت در آيه‌ي «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا»؛[39] به زيبايي تمام روشن کردند اجر رسالت پيامبر بايد شخصي باشد که آن شخص مي‌خواهد راهِ به سوي پروردگارش را اتخاذ کند و چنين کسي نمي‌تواند يک

39 - سوره‌ي فرقان، آيه‌ي 57.

مسلمان معمولي باشد و لذا اجر رسالت آن حضرت بايد انسان‌هاي معصومي باشند كه شايسته‌ي اتخاذ راه به سوي پروردگارشان مي باشند.

4- به شرايط تحقق عملي محبت پرداخته شد كه آن محبت فقط از طريق محبت به انسان‌هاي معصوم محقق مي‌شود وگرنه انسان در محبت‌هاي وَهمي متوقف مي‌گردد و از نظر به خدا از طريق مظاهري كه جمال حق را مي‌نمايانند محروم مي‌شود.

5- تا اندازه‌اي به سخن امام صادق◆ پرداختيم كه فرمودند: «نَحْنُ وَاللّه أسماءُ الْحُسْني»؛ و جا دارد در جلسات آينده بيش از پيش بدان پرداخته شود.

6- به موضوع طهارت تكويني اهل‌البيت پرداخته شد و جايگاه اين طهارت در هستي تا اندازه‌اي روشن شد و اين‌كه چرا هركس بخواهد در موطن انساني به طهارت برسد بايد از طريق آن ذوات مقدسه راه خود را پيدا كند.

7- در اين جلسه به طور مختصر به موضوع اتحاد بين مُحبّ و محبوب پرداخته شد و به معجزه‌ي محبّت و مودّت در كربلا اشاره گشت تا إن‌شاءالله در جلسات آينده راه‌هاي فهم عمق موضوعِ محبّت گشوده شود.

8- با توجه به روايت حضرت صادق◆ به موضوع فناي آن ذوات مقدسه در اراده‌ي پروردگار به صورت گذرا اشاره شد و اين‌كه با محبت به بندگاني كه به‌طور

كامل فاني در حقاند مي‌توان راه فناي في‌الله را طي كرد.

9- روشن شد چرا رسول خدا‌ﷺ به ابن‌عباس مي‌فرمايند: «إِنَّ اللهَ لَا يَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ‌بنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ خداوند هيچ حسنه‌اي را از بندگان قبول نمي‌كند مگر اين‌كه از حبّ علي◆ از آن‌ها سؤال كند. و اميدوار هستيم در جلسات آينده راز اين نكته‌ي بسيار مهم براي عزيزان روشن گردد.

10- از زيباترين محبّت سخن به ميان آمد و اين‌كه انسان دوست دارد به محبتي دست يابد كه حتي بدن او در ميان نباشد و لذا اميرالمؤمنين◆ فرمودند: «لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهافَتْ» اگر كوهي مرا دوست بدارد از هم پاره مي‌شود.

11- از نقش محبت به اهل‌البيت‌ﷺ و آرامشي كه در قيامت به همراه مي‌آورد تا حدّي سخن گفته شد، به اميد آن‌كه راز اين محبّت كه مصداق واقعي عشق است در جلسات آينده روشن شود.

«والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته»

جلسه‌ي دوم،
معني مودّت و ولايت
اهل البيت‌ﷺ

بسم الله الرحمن الرحيم

"قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى"[1]

اي پيغمبر به اين مردم بفرما: در ازاي اين رسالتي كه من براي شما آوردم، هيچ اجري نمي‌خواهم جز اين‌كه مودّت نزديكان را در خودتان ايجاد كنيد.

مقدمات بحث بحمدالله در جلسه‌ي قبل گذشت، اميدوارم كه آن مقدمات در ذهن عزيزان بماند تا إن شاءالله نتايج بعدي حاصل شود.

محور بحث در اين جلسه بر روي نياز قلب به دوستداشتن انسان‌هاي كامل است و اين‌كه اگر به اين نياز درست جواب داده نشود انسان سرخورده مي گردد و دوستداشتن كه ضروري‌ترين بُعد زندگي است خاموش مي شود، سپس ذهن عزيزان متوجه بركات محبّت به اهل البيت‌ﷺ در قيامت و حيات ابدي مي‌شود و اين‌كه چرا گفته شده: «براي مؤمن هيچ لذّتي به اندازه‌ي مرگ نيست». بعد از آن به اين موضوع مي پردازيم كه محبّت در انسان

---

1 - سوره‌ي شوري، آيه‌ي 23.

وقتي به نتيجه مي‌رسد كه آن محبّت «جامعيت» داشته باشد و نظر به محبوبي شود كه همه‌ي كمالات انساني در او جمع است.

موضوع مهم اين جلسه محبّت به خدا از طريق محبّت به اهل‌البيت است تا از آن طريق «عشق» از حالت مفهومي به حالت مصداقي سير كند.

بعد از آن به تفاوت محبوب‌هاي وَهمي با محبوب‌هاي حقيقي و نقش هركدام مي‌پردازيم كه لازم است با دقت كامل آن را دنبال فرماييد.

جايگاه خيال و رابطه‌ي آن با عشق موضوع بسيار مهمي است كه سعي‌شده تا حدّ ممكن عزيزان متوجه اين امر بگردند.

تذكري هم راجع به جايگاه عرشي و نوري اهل‌البيت داده شده و اين‌كه بايد سعي شود نظرها متوجه اين جايگاه باشد و از همه مهم‌تر بايد تلاش كرد كه ذوات مقدس اهل‌البيت از جايگاه عرشي خود بر جان ما إعمال ولايت نمايند و جان ما را تدبير كنند و در آخر به شرايطي توجه شده كه امكان إعمال ولايت انسان كامل را بر جان انسان فراهم مي‌كند.

اساسي‌ترين نياز

در جلسه‌ي قبل عرض شد خداوند در قرآن به پيامبر مي‌فرمايند بگو: «...فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ

عَلَى اللّه...»؛[2] من هيچ اجري از شما نمي‌خواهم، همانا اجر من بر خدا است. پس معلوم است اين اجري كه در سوره‌ي شوري در رابطه با «مَوَدَّة فِي الْقُرْبي» مطرح مي‌فرمايد، براي رسول خدا نيست، بلكه همان‌طور كه قرآن مي‌فرمايد براي ماست. و در همين راستا به پيامبر فرمود بگو: «قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُم»؛[3] اين اجري كه در قرآن در رابطه با اجر رسالت مطرح‌شده براي خود شماست، و باز يادآوري مي‌كنم كه روشن شد خداوند محبّت ما را به چيزي مي‌اندازد كه نتيجه‌ي آن محبّت رسيدن به عالي‌ترين محبوب باشد كه آن قرب به خودش است و إن شاءالله غفلت نفرموده‌ايد كه اين محبّت، محبّتي است كه موجب ادامه‌ي دين و دين‌داري براي انسان مي‌گردد و به همين جهت خداوند در آيه‌ي مورد بحث در سوره‌ي شوري مي‌فرمايد نتيجه‌ي نهايي ديندار به عنوان اجر رسالت بايد محبّت به كساني بشود كه خداوند براي آن‌ها عصمت و طهارت محض را اراده كرده است و فرمود: «إِنَّما يريدُ اللّه لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِجْسَ اَهْلَ الْبَيت وَ يطَهِرَكُم تَطْهيراً»؛[4] خداوند اراده كرده از شما اهل البيت هرگونه آلودگي را پاك كند و شما را به تطهيري خاص مطهر نمايد. خداوند در راستاي هدايت

---

2 - سوره‌ي يونس، آيه‌ي 72.
3 - سوره‌ي سبأ، آيه‌ي 47.
4 - سوره‌ي احزاب، آيه‌ي 33.

انسان‌ها از يک طرف معصومين را پرورانده، از طرف ديگر كشش وجودي هر انساني را تماماً به سوي ان ها كه عالي‌ترين شخصيت ممكن مي‌باشند قرار داده و نيز خود دين گفته است كه نتيجه‌ي نهايي ديندار، محبّت ذي‌القربي است. پس در واقع آيه‌ي: «قُلْ لا اَسْئَلُكُم عَلَيهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُربي» عالي‌ترين و همه جانبه‌ترين و وسيع‌ترين نياز انسان را به او گوشزد مي‌كند.

چگونگي هدايت قلب

لازم است مقدماتي كه عرض شد دائماً در ذهن عزيزان باشد چون وقتي انسان بخواهد قلب خود را سير بدهد بايد بداند حقيقتاً قلب چه چيزهايي را دوست مي‌دارد، ما نمي‌توانيم به قلب خود بگوييم چه چيزي را دوست بدارد و چه چيزي را دوست ندارد، ما فقط مي‌توانيم به قلب كمك كنيم تا در شناخت مصداق‌ها فريب نخورد و جايگزيني غلط انجام ندهد، به اين معنا كه جاي چيزي را كه به دنبال آن است به غلط به چيز ديگري ندهد. قلب هميشه پاكي و حقيقت را مي‌خواهد و هميشه تعالي را دوست دارد، ممكن است مصداق پاكي و حقيقت را به شكلي غلط به او معرفي كنيم.

به قلب نمي‌توان گفت آنچه را نفس امّاره‌ي من مي‌خواهد بپذير، اما مي‌شود قلب را از صحنه‌ي زندگي بيرون كرد و نفس امّاره را جايگزين آن كرد. از

طرفي آدم ها با قلبشان زندگي مي‌كنند نه با عقلشان و لذا اگر قلب در صحنه نباشد، زندگي در صحنه نيست. به همين جهت پدراني كه خيلي جدي و منظم و حسابگر باشند در خانواده‌شان خيلي موفق نيستند، مگر اين‌كه در عين منظم بودن، با محبّت و مدارا كارها را جلو ببرند. اگر در كنار عقل و استدلال، قلب انسان‌ها در ميان نباشد انسان‌ها نمي‌توانند زندگي كنند، خيلي زود دلمرده مي شوند. در همين راستا اگر دين به مودّت كشيده نشود شور و نشاط در دين‌داران پيش نمي‌آيد و اگر هم به سوي مودّت سير كند بايد اين مودّت در مسير صحيحي مديريت شود تا قلب اغفال نگردد. همان‌طور كه وقتي عشق‌هاي سرگردان را به جاي عشق‌هاي حقيقي بگذاريم بعد از مدتي آثار منفي و سرخوردگي‌هاي انتهايي‌اش ما را آزار مي‌دهد و احساس مي‌كنيم در عشق شكست خورده‌ايم، اگر مودّت «في‌القربي» را درست مديريت نكنيم به آن نتيجه‌ي فوق‌العاده ارزشمندي كه در پي دارد نمي‌رسيم.

در عشق‌هاي سرگردان انگيزش اصلي گرايش به يافتن محبوبي متعالي و بي‌نقص است ولي در مصداق آن اشتباه مي‌شود. هر انساني احساس مي‌كند نياز به دوستداشتني عميق و كامل و ناب دارد و جهت جواب‌گويي به آن مي‌خواهد كسي يا چيزي را دوست داشته باشد كه بتواند تمام وجودش را خرج آن كند،

اما آن عشق و محبّت را خرج كسي يا چيزي مي‌كند كه مصداق واقعي آن محبّت ناب نيست و لذا چيزي نمي‌گذرد كه دچار سرخوردگي مي‌شود.

عشق‌هايي كه مصداقش غلط باشد، موجب بي‌جواب ماندن ميل به محبّت‌ورزي فطري مي‌شود، در آن صورت جواب محبّت‌ورزي را درست نداده‌ايم. همان‌طور كه گاهي ما جواب تشنگي‌مان را غلط مي‌دهيم و به جاي اين كه آب بخوريم، شربت مي‌خوريم و تشنگي‌مان را بي‌جواب مي‌گذاريم و خود را كلافه مي‌كنيم بدون آن كه بفهميم علت اين كلافگي چيست.

ميل به محبّت‌ورزيدنِ ناب در هر انساني هست اگر درست جوابش را ندهد، سرخورده مي‌شود و احساس بي‌ثمري مي‌كند. خدا محبّت را در جان ما گذاشته است تا ما را به عالي‌ترين شكلِ زندگي برساند ولي اگر آن محبّت را سرگردان كرديم و سعي نكرديم مصداق آن را درست انتخاب كنيم، ابتدا متوجه موضوع نمي‌شويم ولي بعد از مدتي احساس مي‌كنيم هيچ نتيجه‌اي نگرفته‌ايم در حالي كه مي‌توانستيم از طريق درست به كار بردن محبّت فطري نتايج فوق‌العاده‌اي به‌دست آوريم.

اگر محبّت به اهل‌البيت داراي نتيجه‌ي كمي بود خداوند آيه‌ي مربوطه را با اين سبك و سياق نمي‌آورد و اين‌چنين تأكيد نمي‌فرمود كه مسلمانان بايد همه‌ي اجر رسالت را با مودّت اهل‌البيت جواب دهند. مسئله بايد خيلي

مهم باشد، زيرا مهم‌ترين مسئله براي بشر، هدايت بشر است و اين مهم با ارسال پيامبر محقق مي‌شود و حال در راستاي ارسال پيامبر و هدايت بشر مي‌فرمايد: نتيجه و ثمره‌ي اين مهم‌ترين مسئله، با مودّت به اهل البيت به بار مي‌نشيند و تأكيد مي‌فرمايد كه اي پيامبر بگو اين رسالت بايد به مودّت نزديكان ختم بشود وگرنه نتيجه‌ي مطلوب نصيب شما نمي‌شود.

اگر دوست داشتن در انسان بميرد

مودّت و دوست‌داشتن را در جان ما گذاشتند تا محبوب‌مان را پيدا كنيم و به ثمره‌اي متعالي برسيم، در اين راستا اولين ضرر بزرگ وقتي پيش مي‌آيد كه با محبوب‌هايي به‌سر ببريم كه كمالات مطلوب ما را در خود نداشته باشند و ما متوجه آن نباشيم و عملاً از ثمره‌ي فراوانِ به‌سربردن با محبوب واقعي محروم شويم. ضرر دومِ پيدانكردن محبوب واقعي، سرخوردگي در محبّت و مودّت است كه آسيب‌هاي فراواني به بار مي‌آورد، زيرا در آن صورت دوست داشتن در انسان مي‌ميرد و واي اگر دوست داشتن در انسان بميرد.

خداوند به انسان يک عقل منطقي و استدلالي داده است. اين عقل باعث مي‌شود كه خدا را پيدا كند. اگر عقل را درست به كار ببرد به وجود خدا مي‌رسد. ولي خدا علاوه بر عقل، يک دل

هم به او داده است. همان كه به ما عقل داد تا به وجود خدا پي ببريم، يک دل هم به ما داده است كه بتوانيم به خدا عشق بورزيم. از آن طرف دل براي عشق‌ورزيدن نياز دارد كه صورت محبوب خود را در خيال خود متعين كند. تا آن محبت در حدّ مفهوم انتزاعي نماند و با توجه به صورتي كه حكايت از او دارد دل را متوجه او نمايد. ممكن است هنوز اين سؤال براي عزيزان باشد كه به چه دليل عشق ورزيدن به خدا، واسطه مي‌خواهد؟ در اين مرحله از بحث ممكن است عواطف و احساسات با اصل موضوع مخلوط شود و آن‌طور كه لازم است موضوع روشن نگردد و پايه‌هاي بحث محكم نگردد و اگر پايه‌ي اين مباحث محكم نباشد، مسئله‌اي كه فوق عقل است، به نام عشق و محبّت، تبديل مي‌شود به مسئله‌اي كه دون عقل است يعني احساسات، در آن صورت نه تنها نتايج لازمي را كه مي‌توان به دست آورد از دست مي‌دهيم، بلكه ممكن است تحت عنوان محبّت به اهل البيت به آفاتي دچار شويم كه درنتيجه‌ي آن، چيزي كه بايد وسيله‌ي صعود ما باشد عامل سقوط ما گردد.

عرض شد كه ما يک عقل منطقي و استدلالي داريم كه بايد از آن در جايش استفاده كرد ولي نبايد غفلت كنيم كه خداوند استعداد ديگري هم در ما نهاده است، كه آن فوق عقل استدلالي است، آري عقلِ استدلالي ادعايش زياد است و فكر مي‌كند براي همه‌ي زندگي ما كافي است

ولي ما نبايد غفلت كنيم كه استعداد بالاتري هم داريم، به قول حافظ:

عقل‌مي‌گفت كه دل‌منزل و عشق‌خنديدكه يا جاي تو مأواي من است يا جاي من است

عشق نمي‌خواهد عقل را نفي كند، بلكه متذكر مي‌شود كه هميشه تو نمي‌تواني ميدان‌دار باشي. عقل اگر خواست همه ميدان زندگي را بگيرد، عشق روشن مي‌كند كه نمي‌تواند و براي بعضي از مراحل كم مي‌آورد. به قول حافظ:

عاقلان نقطه‌ي پرگار عشق دانند كه در اين دايره سرگردانند وحدند ولي

اگر انسان جاي عشق را در زندگي باز نكند و اگر اين عشقي كه خداوند در جان انسان گذاشته به صحنه‌ي زندگي نياورد، احساس كمبود مي‌كند.

بركات محبت به انسان‌هاي متعالي

هر چند عقل مي‌تواند مصداق‌هاي محبّت را بشناسد ولي خودش به‌تنهايي كافي نيست كه راه را تا آخر برود. اگر مصداق‌هاي واقعي محبّت‌ورزيدن را درست نيابيم و محبّت‌ورزيدن خود را سرگردان كنيم و دل را به مصداق درستِ محبّت راهنمايي نكنيم، عشق‌ورزيدن خود را ضايع كرده‌ايم و اينجاست كه انسان دوست‌داشتن خود را گم مي‌كند چون نمي‌فهمد چه‌چيز را و چه كس را بايد دوست داشت.

خداوند به پيامبرش ﷺ فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي

الْقُرْبى»؛[5] به مردم بگو: اگر مي‌خواهيد جواب مناسب به رسالت من بدهيد و ديندارياي خود را از طريق رسالت من به انتها برسانيد، بايد آن ديندارياي را در مسير محبّت به نزديكان من قرار دهيد. در واقع از آيه برمي‌آيد كه اگر ديندارياي به محبّت نزديكان پيامبر كشيده نشود، به انتها نرسيده است. اين بدين معني است كه مكتب محبّت بايد مكتب ما بشود، ولي محبّت به انسان‌هاي متعالي! زيرا از يك طرف انسان‌هاي متعالي، نمايش جنبه‌ي متعالي و جود انسان‌ها هستند، و از طرف ديگر آيات كامل اسماء حسناي پروردگار و نمايش محبوب و معبود انسان‌هايند.

خداوند مي‌فرمايد اين افراد خاص، انسانند ولي انسان‌هاي معصوم، از خانواده‌ي توحيد نبوي هم هستند.[6] به اين‌ها بايد مودّت پيدا كنيد، نتيجه‌اش چه مي‌شود؟ نتيجه‌اش اين مي‌شود كه اولاً: مودّت و محبّت ما سرگردان نمي‌گردد، ثانياً: زندگي به ثمره‌ي لازمه‌ي خود دست مي‌يابد. چون بدون مودّت به نزديكان پيامبر اصلاً هنوز ميوه‌ي ديندارياي به دست نيامده است.

---

5 - سوره‌ي شوري، آيه‌ي 23.

6 - در زيارت جامعه وقتي به امامان سلام مي‌دهيم مي‌گوييم: «السّلامُ عليكم يا اَهلَ بَيتِ النُّبُوَة» سلام بر شما كه خانواده‌ي نبوت هستيد. التفات بفرماييد؛ نمي‌گوييم شما فرزندان پيامبر هستيد، بلكه متوجه‌ايم كه آن‌ها در منزل نبوت يعني جايگاه ارتباط با عالم غيب قرار دارند.

ما بايد از طريق تدبّر در آيات قرآن يقين پيدا كنيم كه اهل البيت وجودات مقدس متعالي هستند، انسانيهايي كه جز ظهور مشيت الهي در صحنهي شخصيتشان نيست و لذا خودشان در اين رابطه ميفرمايند: «اِنَّ قُلُوبَنا اَوْعِيةُ مَشِيتِ اللّه، فَاِذا شَاءَ شِئْنَا»؛[7] قلب هاي ما ظرف خواست و مشيت الهي است، هر وقت او چيزي را خواست، ما نيز همان را ميخواهيم. وقتي در وصف رسول خدا ميفرمايد: «عَبْدُهُ» او بندهي خداست، يعني آن حضرت تمام ابعاد وجودي خود را تحت حكم معبودش قرار داده است لذا ركوعش ظهور نور عبوديت خداست، ركوع و سجود ايشان مثل ركوع و سجود ما نيست كه نفسانيت ما آن را كدر كرده و انگيزه هاي دنيايي در آن وارد شده باشد و به همين جهت اين ركوع ها آن ركوعي نيست كه عبوديت محض حق از آن ظاهر شود و در همين رابطه به ما توصيه ميكنند ركوعتان را به ركوع امام زمان وصل كنيد تا با نور ركوع آن عبد صالح، ركوعتان ركوع شود يا ميفرمايند: اگر به زيارت ثامن الائمه رفتي به نيابت امام زمام به زيارت برو تا از منظر جان مبارک آن حضرت زيارت كني، ممكن است در ابتداي امر نتوانيم در عمل براي بهكاربردن اين توصيهكاري بكنيم و قلب خود را

---

7 - سيد حسين بروجردي، صراط مستقيم، ج 3، ص 374.

آنچنان به امام زمان نزديک کنيم که به نيابت آن حضرت زيارت کنيم، ولي وقتي اراده مي‌کنيم که به نيت آن حضرت زيارت نماييم، همين اندازه هم موجب مي‌شود تا اتصال بهتري بين قلب ما و امامان معصوم واقع گردد و فرداي قيامت نتايج آن برايمان معلوم مي‌شود. گاهي در عبادت، شوريو حالي براي انسان پيش مي‌آيد، ولي چيزي نمي‌گذرد که آن شور مي‌رود ولي دوباره در پيري ممکن است آن شور و حال برگردد. گفت: «سر پيري جوان‌شدن عشق است» ممکن است در هنگام پيري هم همه‌ي آن حال برنگردد ولي بالأخره بعد از مرگ که همه‌ي عوامل غفلت مرتفع شد، آن حالات به عالي‌ترين شکل در جان ما ظاهر مي‌شود و در آن عالم اراده‌ي اتصال به رکوع و سجود و زيارت ذوات مقدسه‌ي معصومين کار خود را خواهد کرد.

نتايج محبّت به اهل‌البيت در قيامت

محبّت واقعي اهل البيت در اين دنيا سراغ احدي نمي‌آيد، اصل اين محبّت در عالم قيامت ظاهر مي‌شود، وقتي پرده عقب رفت آدم مي‌بيند عجب من سال‌ها به دنبال ذره‌اي از اين محبّت به ذُرّيه‌ي پاک پيامبر بودم و حالا به دريايي از محبّت رسيدم. عمده آن است که بتوانيم آن خانواده را بشناسيم و محبّت خود را به طرف آن‌ها سوق دهيم.

در آن دنيا با برطرف‌شدن موانعِ محبّت ندا سر مي‌دهي: اي مظاهر عبوديتِ خدا! من سال‌ها به دنبال اين بودم كه به سايه‌ي محبّت وجود مقدس شما متصل شوم ولي نان و آب و حواشي زندگي مانع مي‌شد حالا كه از آن‌ها فارغ شدم مي‌بينم آن محبّتي كه در دنيا به شما داشتم چقدر خوب نتيجه داد. از حضرت صادق◆ هست كه به يكي از يارانشان به نام عُقْبَه مي فرمايند: خداوند درقيامت از بندگان اعمالشان را نمي‌پذيرد مگر بر آن مبنايي كه شما شيعيان بر آن مبنا هستيد، شما در حين احتضار واقعيت حرف‌هاي ما را مي‌بينيد و چشمتان روشن مي‌شود. پس از آن‌كه جناب عُقْبه سؤال مي‌كند و اصرار مي‌نمايد چه چيزي را مي‌بينيم مي‌فرمايند: آن دو را مي‌بينيد. مي‌پرسد آن دو كيستند؟ مي‌فرمايند: رسول خدا↗ و علي◆. سپس حضرت ادامه مي‌دهند كه «يا عُقْبَه لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ مُؤْمِنَةٌ اَبَداً حَتَّي تَراهُما» هيچ انسان مؤمني نيست كه بميرد و آن دو را نبيند. آن دو بر آن مؤمن كه رحلت كرده وارد مي‌شوند، پس رسول خدا↗ بالاي سرش مي‌نشيند و علي◆ نزديك پايش، پس رسول خدا↗ به او مي‌گويد: اي ولي خدا! بشارت باد تراا! من رسول خدا هستم» من از آنچه در دنيا رها كردي براي تو بهترم. سپس رسول خدا↗ بلند مي‌شوند و علي◆ بر بالاي سر او قرار مي‌گيرند و به او مي‌فرمايند: اي ولي خدا! بشارت باد تراا، من علي‌بن‌ابي‌طالب هستم كه تو

او را دوست داشتي، آيا مايلي نفعي به تو برسانم.[8]

اين‌كه گفته‌اند هيچ لذّتي براي مؤمن به اندازه‌ي مرگ نيست، در همين رابطه است كه انسان با پيامبر و علي◆ روبه‌رو مي‌شود. لذّتي كه در كنار ضريح آن‌ها با نازله‌اي از آن روبرو مي‌شويد.

البته اين بركات به شرطي است كه در دنيا راه آن‌ها را در قلبمان به سوي آن عزيزان باز كرده باشيم. اين كه شنيده‌ايد شفاعت ائمه‌ي معصومين در آن دنيا غوغا مي‌كند به جهت آن است كه در اين دنيا جهت جان خود را به سوي آن‌ها قرار داده‌ايم و نقطه نهايي كمال خود را آن‌ها مي‌دانيم، إن شاءالله در آن دنيا اين جهت‌گيري محقق مي‌شود.

اين‌كه عرض مي‌كنم آثار محبّت به ذوات مقدسه‌ي اهل‌البيت فردا معلوم مي‌شود، يک وعده‌ي ساده نيست يک قاعده‌ي اساسي در كار است، بايد تلاش كرد به ركوع و سجود امام زمانمان كه ركوع و سجود محض است وصل شويم. در دعاي ندبه مي‌گوئيد: «وَ اجْعَلْ صَلاتَنا بِهِ مَقْبُولَه» يعني خدايا نماز ما را با وصل به نماز امام زمانمان قبول فرما، چون آن نماز قبول است و اتصال به نماز آن حضرت، با محبّت به اين خاندان ممكن است و براي رسيدن به چنين نتايجي خداوند به ما مي‌فرمايد: جهت محبّت خود را به سوي اين خانواده ـ كه

---

8 - الكافي، ج 3، ص 128.

عبد محض هستند ـ بگردانيد. كساني كه (به تعبير زيارت جامعه كبيره) خودشان «اَلتّامّينَ فِي مَحَبَّةِ اللّه» هستند و تمام و كمال در محبّت پروردگار خود مستغرق‌اند.

جامعيت محبّت

اين نكته را عنايت داريد كه «محبّت سازمان روحي و رواني آدم را عوض مي‌كند». براي روشن‌شدن اين مسئله اين تجربه را حتماً داشته‌ايد كه گاهي مي‌خواهيد نماز يا قرآن را با توجه و حضور بخوانيد، ولي نمي‌توانيد، اگر به معني آن توجه كنيد، حال و حضور مي‌رود. اگر بخواهيد به قلب مراجعه كنيد و حال و حضور را به صحنه آوريد، حجابي و خطوراتي مي‌آيد و به كلي از موضوع پرت مي‌شويد، ولي وقتي محبّت به سراغ شما آيد، همه‌ي اين‌ها را با خود مي‌آورد. مثلاً وقتي به حرم حضرت ثامن الائمه◆ مشرف مي‌شويد و در محضر ايشان شروع مي‌كنيد به دعاخواندن، از آن‌جايي كه آن حضرت امام رئوفي هستند، و به كوتاهي‌ها و نقص‌هاي ما نظر نمي‌كنند و ما را تحويل مي‌گيرند، ملاحظه مي‌كنيد در نماز و يا زيارت، حال و معني و آداب و حضور تماماً يك جا حاصل شد و حتي نكاتي را هم كه قبلاً در آن دعا متوجه نبوديد متوجه مي‌شويد. موضوع ورود به عالم محبّت چنين بركاتي دارد كه انسان را به

جامعيت مي‌رساند. وقتي دعاي كميل را در محضر وجود مقدس حضرت ثامن‌الائمه◆ و در ذيل محبت به آن حضرت مي‌خوانيد، چون در عشق جامعيت هست، مي‌بينيد تمام آنچه را كه در تكتك فرازهاي دعا مي‌طلبيد همه يک جا برايتان حاصل شد. در حالت عادي وقتي به آداب نظر كني، فكر و تأمل در معاني از دست مي‌رود، وقتي به معاني دقت كنيم، حال و شور و عشق مي‌رود، ولي اين مشكل با كيمياي محبّت به ذوات مقدس اهل البيت حل مي‌شود و در زير سايه‌ي محبّت به اين خاندان جهت جان انسان به كمالي مي‌رسد كه عبوديت او كامل مي‌گردد. به گفته‌ي شهيد مطهري«رحمة‌الله‌عليه» در كتاب جاذبه و دافعه‌ي علي◆ «عشق؛ محدوديت انسان را مي‌شكند و ترسويي و بخل و حسادت و بدخواهي و كبر را از بين مي‌برد» يعني:

هر كه را جامه ز عشقي چاك شد او ز حرص و عيب كلي پاك شد

انسان در حالت عادي مي‌خواهد حسود نباشد، متوجه مي‌شود متكبر است و عُجْب به سراغش آمد، شيطان گاهي مي‌گويد: بگذار يک نماز حسابي به او بدهيم تا گرفتار عُجب شود، گاهي وسوسه مي‌كند و نمي‌گذارد ما حضور قلب داشته باشيم، ولي گاهي وسوسه نمي‌كند، انسان مي‌بيند چه نماز خوبي خواند! حالا اين عُجب از آن عدم حضور خطرناكتر است. امام صادق◆ مي‌فرمايد: «إِنَّ اللّه عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا

ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدا»؛[9] خداوند مي‌داند كه گناه براي مؤمن بهتر از عُجب و خودبيني است و اگر چنان نبود هيچ مؤمني گرفتار گناه نمي‌شد.

محبت به اولياء الهي؛ آثاري از لطف خدا

وقتي محبّت به ميان نباشد نه‌تنها آن جامعيتي را كه ما در عباداتِ خود طلب مي‌كنيم به‌دست نمي‌آيد حتي اگر حال خوشي آمد، به جاي تواضعِ بيشتر عُجب و خودبيني را به همراه دارد. در همين رابطه مولوي مي‌گويد كه انسان در اثر عشق به‌كلي از هر حرص و عيب پاك مي‌شود و اين از طريق جذبه‌اي كه خداوند در جان ما قرار داده تا به مظاهر جامع اسماء الهي عشق بورزيم، عملي مي‌شود كه در واقع آثاري از محبّت خداوند است به بنده‌اش كه چنين راهي را در جلو او مي‌گذارد. هر اندازه جذبه و محبّت به امامان معصوم شديدتر شود، مشكل‌ها در مسير بندگي سريع‌تر برطرف مي‌گردد و فاصله‌ها به شدت كاهش مي‌يابد و منازلي را كه انسان بايد طي كند تا به منزل محبوب برسد راحت‌تر طي مي‌كند. گفت:

حافظا گر مدد از صيد آن شاهد مطبوع
بخت بلندت باشد شمايل باشي

انسان در مسير محبّت به اهل البيت صيد شاهدي مي‌شود كه حقيقتاً مطلوب و

9 - بحار الأنوار ، ج66 ، ص 235.

مطبوع جان اوست تا آن‌جا كه از همه‌ي پليدي‌ها متنفر مي‌گردد. ابن عباس از رسول خدا نقل مي‌كند: «لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّار»؛[10] اگر مردم بعد از نبي بر حبّ علي‌بن‌ابي‌طالب اجتماع مي‌كردند هرگز خداوند آتش را خلق نمي‌كرد.

وقتي خداوند وجود مقدس حضرت محمد مصطفي را اين‌گونه معرفي مي‌كند كه: «عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» خبر از آن مي‌دهد كه بندگي او را خداوند تصديق كرده و او مظهر عبوديت خداوند است و هركس خواست راه بندگي را بياموزد و به معبود خود برسد، بايد به او نظر كند. يک «عَبْدُهُ» ما مي‌گوييم و يک «عَبدُهُ» هم خدا مي‌گويد، به قول خواجه عبدالله انصاري: «الهي اگر يک بار گويي بنده‌ي من، از عرش بگذرد خنده‌ي من». حالا خدا به پيامبر گفته است: او عَبد پروردگارش است، اين يک چيز عظيمي است. عالي‌ترين قله‌اي كه انسان به آن نايل مي شود همين است و پيمودن اين راه براي ما، نظر كردن به بنده‌هاي واقعي خداوند است، حال هر چيزي كه عبوديت من را در من رشد ندهد مرا از مقصد اصلي خود باز داشته و يكي از ابزارهاي شيطان است، شيطان اگر نتوانست انسان را از دينداري منصرف كند از وادي محبّت به

---

10 - احتجاج- ترجمه غفاری مازندرانی، ج 1، ص 154.

اولياء الهي محرومش مي‌كند و نمي‌گذارد وارد وادي محبّت شود، در نتيجه اگر از حسادت آزاد شويم تلاش مي‌كند گرفتار كبر گرديم و الي آخر، ولي در كوره‌ي عشقِ به انسان‌هاي معصوم كه خودشان در جامعيت بندگي قرار دارند همه‌ي عيب‌ها به كلي پاك مي‌شود. زيرا عشق جامعيت مي‌آورد، انسان در آن وادي متوجه مي‌شود چقدر خوب از دست تكبر و حسد و ساير رذائلش خلاص مي‌شود، اصلاً خودي برايش نمي‌ماند تا بخواهد به آن نظر كند و گرفتار كثرت معبود شود، وارد وادي محبّت شده و هركس وارد چنين جمعي شد اهل محبّت به خداوند است كه قرآن در مورد شان مي‌فرمايد: و كسانى كه ايمان آورده‌اند به خدا محبّت بيشترى دارند.[11]

راه‌هاي نظر به خداوند

آنچه كه بنده با توجه به آيه‌ي مورد بحث در سوره‌ي شوري بر آن تأكيد دارم اين است كه «نه عشق به غير خدا عشق است، و نه عشق خدا بي‌واسطه ممكن است» عشق به غير خدا مثل عشق انسان‌ها به همديگر را «شهوت حيواني» مي‌گويند كه از حوزه‌ي عشق بيرون است و در وصف آن گفته‌اند:

عشقي كه نه عشق بازيچه‌ي شهوت جواني
جاودانی است

11 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 165.

يک نوع ديگر عشق هست که به آن «عشق مجازي» مي گويند، مثل محبّت به اهل البيتؑ، يک عشق ديگر هم هست که به آن «عشق حقيقي» مي‌گويند که آن عشق و محبّت به خدا است که مقصد و مقصود همه‌ي محبّت‌ها و عشق‌ها اين عشق و محبّت است. و اين که گفته‌اند «اَلْمَجازُ قَنْطَرَةُ الْحَقيقَه» عشق مجازي پل و وسيله‌ي رسيدن به عشق حقيقي است، به اين معني است که عشق به اهل البيتؑ که آينه‌ي نمايش کامل صفات عليا‌ي حق‌اند، وسيله‌ي رسيدن به عشق حقيقي است. و حرف اين است که عشق به خدا منهاي عشق به انسان‌هاي معصوم، در واقعيت عملي نيست و بيشتر جنبه‌ي انتزاعي دارد تا جنبه‌ي قلبي به همين جهت از حضرت باقر◆ هست که «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللّه حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللّه وَ يَنْظُرَ اللّه إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللّه إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللّه»[12] هرکه مي‌خواهد که بين او و خدا حجابي نباشد تا خدا را بيند و خداوند او را مشاهده کند بايد آل محمّدؑ را دوست بدارد و از دشمنان شان بيزار باشد، اگر در چنين شرايطي قرار گرفت خداوند به او نظر مي‌کند و او نيز به خدا مي‌نگرد.

چنان‌چه ملاحظه مي‌فرماييد در روايت فوق حضرت باقر◆؛ راهِ عملي نظرکردن به

12 - بحار الأنوار، ج23، ص 81.

خداوند و لقاء الهي را نشان مي‌دهند تا گرفتار بي‌راهه‌ها نگرديم.

ممكن است ابتدا علت و نقش و تأثير محبّت به ائمه‌ي معصومين‌ﷺ براي عزيزان روشن نباشد ولي تأكيدات بسياري كه از طريق قرآن و رواياتي كه از رسول خدا‌ﷺ در باره‌ي اين محبّت آمده نشان مي‌دهد كه اگر ما به جايي نرسيده‌ايم به جهت آن است كه در طريق آن محبّت موفق نبوده‌ايم و علت اين‌كه وارد طريق محبّت نشده‌ايم اين است كه راه را غلط طي كرده‌ايم و ندانسته‌ايم بايد براي رسيدن به محبّت الهي، محبّت به اهل البيت‌ﷺ را در جان خود شعله‌ور كنيم و براي شروع به اين محبّت، ابتدا بايد به مقام خاصي كه آن ها دارند بايد معرفت پيدا كرد. محبّت به خدا آرزوي همه‌ي انسان‌هاست عمده آن است كه بدانيم راه رسيدن به چنين محبّتي بدون عشق به پاكان يعني امامان معصوم‌ﷺ ممكن نيست. به گفته‌ي مولوي:

عشق پاكان در جان مده الا به

فكر در مورد خدا واسطه نمي‌خواهد، عقلِ ما كافي است براي اين‌كه متوجه وجود خدا شويم، ولي نه معني و مفهوم خدا، آن خداي نقش‌آفرين و اثر گذار است و نه معني و مفهوم عشق، آن عشقِ داراي سوز و شور است. مفهوم عشق، معني و مفهوم آن است و نه خود آن، همان‌طور كه معني و مفهوم تري آب، معني و مفهوم تري است و نه خودِ تري.

شما تا به آب وصل نشويد «تر» نشده‌ايد. فكر آب، فكر است، فكر كه «تر» نيست، فكر آتش كه نمي‌سوزاند، فكر عشق، فكر است نه عشق. از همين‌جا ممكن است غفلت كنيم و فكر شود مي‌توان با مفهومِ انتزاعي عشقِ به خدا، به عشق به خدا دست يافت و تصور كنيم براي رسيدن به آن عشق، نيازي به مودّت و محبّت به اهل البيت ندارم. در حالي كه با حلوا، حلواگفتن كه دهن شيرين نمي‌شود، به شوق عشق، با مفهوم عشق به‌سر مي‌بريم، خود عشق كو؟ گفت:

چوگويدمرغجان‌ياهو،بگو بگويد چون نبردي بو،
بدفاختـــه كوكـــو؟ نصـــيحت انتظـــار آمـــد

نياز عشق به مصداق

وقتي متوجه شديم معني عشق، عشق نيست. همان طور كه معني آب، تري نيست بلكه معنا و مفهوم است، روشن مي‌شود كه «عشق فقط در موطن عالم خيال و با اتحاد صُوَر خياليه از معشوق محقق مي‌شود و مصداق پيدا مي‌كند» شما به معني خدا نمي‌توانيد عشق بورزيد. چون معني خدا يک مفهوم ذهني و انتزاعي است. براي دل‌دادن به خدا نياز به مظهر كمال و محل تجلي صفات عاليه‌اي داريم كه اصل آن مظاهر را مطلوب خود مي‌دانيم. به عبارت ديگر در دلدادگي نياز هست كه كمال مورد نظر را در صُوَر خياليه‌ي خود تصور كنيم تا عشق و محبّت در حدّ مفهوم عشق متوقف نشود، بلكه متعلّق واقعي و وجودي داشته باشد.

زيرا عشق بدون مصداق و صورت، محقق نمي‌شود، حال يا آن صورت الهي است و اشاره به حقايق عاليه دارد و يا غير الهي و دنيايي است و اشاره به معاني وَهمي دارد. ولي در هر صورت عشق مصداقي مي‌خواهد كه نفس انسان بتواند در خيال خود با آن اُنس بگيرد، با معنا و مفهوم كه نمي‌شود چنين اُنسي را برقرار كرد، آري مي‌توان به معنا و مفهومِ خوبي و زيبايي فكر كرد ولي نمي‌توان با آن عشق‌ورزي كرد و دل به آن سپرد، چون آن مفهوم زيبايي است و نه خودِ زيبايي، به همين جهت هم بزرگان اين راه گفته‌اند: «تا كسي خيالش را ادب نكند، هرگز به مرحله‌ي عشق نمي‌رسد» يا به گفته‌ي مولوي:

آدمي را فربهي گر خيالاتش بود

آدم به وسيله‌ي خيال در نشاط و فربهي قرار مي‌گيرد، آن هم در صورتي كه صورت‌هاي خياليه جلوه‌ي حقايق رباني باشد. اساساً تا صورت خياليه به صحنه‌ي نفس انسان نيايد انسان وارد عمل نخواهد شد، منشأ عمل؛ صورت خياليه‌ي آن عمل است. مثلاً مي‌خواهيد نصف شب، قبل از اذان صبح جهت اداء نماز شب بلند شويد. پيش خود مي‌گوييد خوب است بلند شوم عبادت كنم، ولي صرف اين‌كه پذيرفته‌ايد آن كار خوب است اقدام به آن نمي‌كنيد، اما اگر بتوانيد صورت خياليه‌اي مناسب آن عمل را در خود ايجاد كنيد، اقدام به عمل مي‌نماييد.

مثل اين‌كه تصور كنيد هم‌اكنون در اين نيمه شب استاد مورد علاقه‌ي شما در حال عبادت با خداي خود است، آن صورت خياليه عامل تحريک شما جهت انجام آن امر مي‌گردد. اقدام به عمل به جهت صورت خياليه‌ي نوراني‌ه‌اي بود كه در نفس شما ايجاد شد وگرنه هر روز تصميم مي‌گيريد كه نصف شب جهت عبادت بيدار شويد ولي موفق نمي‌شويد. به قول مولوي:

هيچ نامی بی‌حقيقت يا ز گاف و لامِ گُل،
دیده‌ای گُل جمله گُل
اسم خواندی ، رو مه به بالا دان نه
مسمّی را بجو اندر آب جو
تا قيامت گر كسي مِيّ تا ننوشد باده ،
، مستی کی کند؟ مستیّ کند
نام فروردين نيارد شب نگردد روشن از
گل به باغ نام چراغ

صورت خياليه‌ي آنچه مطلوب ماست عامل تحريک نفس جهت رسيدن به آن مطلوب مي شود و انسان دست به عمل مي‌زند تا با مطلوب خود اُنس بگيرد. تأثير صورت خياليه بستگي به شدت و ضعف آن دارد مثلاً ياد تان بيايد كه مرحوم آيت‌الله قاضي به مرحوم علامه سيدمحمدحسين طباطبايي«رحمةالله‌عليهما» فرمودند: «دنيا مي‌خواهي نماز شب، آخرت مي‌خواهي نماز شب» اين جمله تصوري از سعادت دنيا و آخرت در شما ايجاد مي‌كند و براي رسيدن به سعادت دنيا و آخرت، منجر به عمل مي‌شود. با اين‌كه قبلاً هم از نتايج نماز شب مطلع بوديد ولي تصور برخورد مرحوم قاضي«رحمةالله‌عليه» با علامه

طباطبائي«رحمة‌الله‌عليه» و چنين گفتاري منجر به اقدام به عمل شد، وقتي اين بر خورد به ذهن شما آمد راحتتر موفق به انجام نماز شب مي‌شويد.

تفاوت خيالات وَهمي با خيالات آسماني

صورت خيالي، صورتي است كه انسان مي‌تواند با آن مؤانست داشته باشد و با آن زندگي كند و آن را آينه‌ي مطلوب و محبوب خود قرار دهد، حال اگر آن صورت، زميني باشد حركت انسان به سوي وَهمياتِ غير واقعي است و در نهايت موجب پوچي و هلاكت است؛[13] و اگر آن صورتِ خيالي، آسماني باشد موجب اُنس قلبي با حقايق معنوي مي‌شود.

ريشه‌ي خيالات گاهي مربوط به دنيا است و تصوراتي كه ما از دنيا در درون خود ايجاد مي‌كنيم و گاهي ريشه و منشأ آن‌ها توجه نفس به حقايق عاليه است. هنر انسان آن است كه مواظب باشد خيالات پست وارد زندگي او نشود و دستورات پيامبران خدا در راستاي همين امر است، زيرا تا وقتي ذهن انسان از تصورات وَهمي پاك نباشد استعداد اُنس با حقايق معنوي و تجلي صُوَر آن حقايق در خيالات انسان پيش نمي‌آيد. حرف اهل البيتﷺ به ما اين است كه اگر خواستيد محبّت ما به قلبتان بيايد،

---

13 - در مورد وَهميات و بي‌ثمري آن به نوشتار «نگاه و حجاب» از همين نويسنده رجوع فرمائيد.

اول بايد در دنيا ورع داشته باشيد، دنيا را بايد زير پايتان بگذاريد تا قلب آماده شود و صورتهاي عاليه در آن تجلي كند و انسان را به سوي منشأ خود به حركت در آورد. مشهور است كه مجنون سالها دنبال ليلي بود، و با صورت خيالي ليلي عشقبازي ميكرد، صورتي را در خيال خود از ليلي ساخته بود كه ليلي خارجي در آن حدّ نبود، ليلي در آخر عمرِ مجنون، به سراغش آمد، مجنون ديد آن ليلي كه او در خيال خود دارد و با آن زندگي ميكند خيلي بهتر از اين ليلي است كه در بيرون است، عذر او را خواست و گفت: من ليلي خودم را دارم و سالها ست با آن مأنوس هستم، وجود تو مانعي بين من و او خواهد شد. مجنون ليلاي خودش را آرام آرام در موطن خيالش ساخته و با آن زندگي ميكرد. ليلي بيروني در ابتداي امر وسيلهاي بود تا مجنون بتواند ليلي خود را پيدا كند و از طريق صورتي كه در خيال خود دارد با معاني مطلوب خود مأنوس باشد.

وقتي شما يک فرش ميخريد و آن را در اتاقتان پهن ميكنيد، يک رضايت دروني در خيالتان ايجاد ميشود كه مربوط به تصويري است كه آن فرش در ذهن و خيال شما ايجاد كرد، تصوري از طريق آن فرش در شما ايجاد شد كه برايتان آرامشبخش است. در واقع آنچه نشاطآور بود صورت خيالیهي فرش بود كه حالا هر كس به منزل ما بيايد ميگويد: چه فرش زيبايي

و ما از طريق آن آبرو مي‌گيريم، به همين جهت اگر اين فرش بسوزد مثل اين است كه دل ما دارد مي‌سوزد، چون واقعاً آن فرشي كه در درون دل ما بود سوخت.

در روايت داريم كه اميرالمؤمنين◆ مي‌فرمايند: وقتي انسان در حال احتضار است، «مال» ، «فرزند» و «عمل» او در برابرش مجسم مي‌شوند او در آن حال به فرزندش مي‌گويد: تو چه كار براي من مي‌تواني بكني؟ - حالا ممكن است فرزندش در آمريكا باشد- مي‌گويد: من تو را به قبرت مي رسانم و در آن دفن مي‌كنم. اين جواب، جواب همان حقيقت خيالي‌ه‌ي فرزند است كه اين آقا در طول زندگي با آن اُنس داشت و فعلاً جسم آن فرزند در آمريكا ست ولي آن صورت خيالي‌ه كه منشأ همه‌ي كارها و اراده هاي اين آقا بود و هميشه هم با او بود صورت خيالي‌ه‌ي فرزند است كه در حين احتضار در منظر او آمد. در همان روايت داريم: «فَيَلْتَفِتُ إِلَى مَالِهِ»؛[14] در آن حال به مالش نظر مي‌كند و مي‌گويد: من نسبت به تو حريص بودم، حالا تو براي من چه كار مي كني، «فَمَا لِي عِنْدَكَ؟» فيقول: «خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ»؛ مي‌گويد: كفن خودت را از من بگير. عنايت داريد كه آن مالي كه حرف مي‌زند همان صورت خيالي‌ه‌ي مال است و اگر دقت كنيم همين حالا هم با ما حرف مي‌زند، مثل همان فرش. فرش را كه خريديد، آن بُعدي از

14 - الكافي، ج 3، ص 231.

آن كه با شما حرف زد صورت خيالي‌اش بود كه در درون شما القاء مي‌كرد كه من به شما آبرو مي‌دهم و از اين قبيل حرف‌ها. پشم‌ها و نخ‌ها كه حرف نمي‌زنند! چه عاملي شما را روانه‌ي بازار كرد تا فرش بخريد؟ جز همان صورت خيالي؟ حالا هم كه آن را خريديد، آن صورت خيالي با حضوري شديدتر وارد ذهن و انديشه شما شد و جزء مال و دارايي شما به حساب آمد، اين همان مالي است كه با شما حرف مي‌زند.

جايگاه حضور حضرت جبرائيل◆

البته التفات داريد كه اين خيالي كه مورد بحث ما است غير از خيالاتي است كه در بحث‌هاي اخلاقي مطرح مي‌شود، اين خيال به عنوان بُعدي از ابعاد وجودي انسان در مباحث فلسفي و عرفاني مورد بررسي قرار مي‌گيرد.[15] كه به قول فارابي پيامبران عظمتشان به آن است كه خيال تيزپرواز دارند و از طريق خيالِ پاكي كه دارند سريعاً به حقايق عاليه منتقل مي‌شوند. محل ظهور حضرت جبرائيل◆ از عالم قدس در موطن خيال حضرت محمد♂ است، چون عالم خيال، عالمي است بلند مرتبه و وسيع‌تر از عالم ماده و با درجه‌ي وجودي شديدتر

---

15 - در مورد خيال به عنوان بُعدي از ابعاد وجودي انسان و تفاوت آن با قوه‌ي خيال، مي‌توانيد به كتاب «ادب خيال و عقل و قلب» از همين مؤلف رجوع فرمائيد.

از این عالم، خداوند حقیقت وَحی را در قلب مبارک پیامبر القاء می‌کند و همان حقیقت در موطنِ خیال پیامبر اکرم، به صورت حضرت جبرائیل صورت پیدا می‌کند. همین‌که این صورت در جان پیامبر تجلی کرد، پیامبر نه‌تنها قرآن را با قلب می‌فهمند، بلکه در حقیقت جبرائیلی آن را می‌بینند و نیز با گوش خود می شنوند، صورت وَحی در موطن خیال، وجود مقدس جبرئیل است، به طوری که در آن حال جبرائیل تمام موطن خیال پیامبر را اشغال کرده است. رسول خدا در رابطه با رؤیت حضرت جبرائیل در عالم مثال مطلق یا عالم خیال می‌فرمایند: «رأی جبرئیل فی السدرة و له ستمائة جناح»؛[16] جبرئیل را در مقام سدرة المنتهی دیدیم در حالی که شش صد بال داشت. در آن حال گوش پیامبر هم صوت قرآن را از عالم خیال از طریق قوه‌ي شنوایی می‌شنود، ولی نه این‌که در عالم ماده کسی قرآن بخواند و پیامبر بشنوند، آن صورت در عالم خیال منفصل ایجاد می شود و در موطن قوه‌ي شنوایی به صورت صوت تجلی می‌کند و در قلبِ آن حضرت به صورت معانی وجودی و حضوری تجلی می‌یابد. قلب مقدس پیامبر حقیقت قرآن را حس می‌کنند، منتها حس قلبی. این طور نیست که مفهوم قرآن به پیامبر رسیده باشد، خودِ حقیقت قرآن

16 - شرح فصوص(قیصری)، مقدمه‌ي قیصری، ص 98.

به پيامبرﷺ رسيده است. اين قرآن، آن قرآني است كه جان پيامبرﷺ را به نشاط آورده است، صِرف مفهوم كه نشاط‌آور نيست. معاني كه در اين جا مورد نظر ماست غير از معاني مفهومي و ذهني است. به عنوان مثال شما وقتي كه خوشحال مي‌شويد سراسر وجود شما خوشحال است ولي وقتي فكر خوشحالي مي‌كنيد، فكر خوشحالي، خوشحالي آور نيست و مثل وجودِ خوشحالي تمام جان شما را در بر نمي‌گيرد.

عشق و محبّت از طريق وجود و حضور معاني در انسان ايجاد مي‌شود و نه از طريق مفهوم آن معاني. به همين جهت هم تمام وجود انسان را اشغال مي‌كند، عمده آن است كه با اين مقدمات طولاني روشن شده باشد كه منشأ عشق و مودّت در خيال است و خيال بايد بتواند صورتي از معاني عاليه را پيدا كند تا از آن طريق با معاني عاليه مأنوس باشد و به آن‌ها عشق بورزد.

فارابي مي‌گويد: پيامبران از طريق تزكيه‌ي طولاني و از آن جهت كه خداوند مي‌خواهد جهت هدايت انسان‌ها پيامبري را ارسال كند، يك خيال تيزپروازي را به آن پيامبر مي‌دهد تا با عالم خيال مرتبط شود، آن وقت با آن خيالِ بسيار متعالي مي‌توانند وَحي را در همه‌ي ابعاد آن دريافت كنند.

پيامبران براي دريافت وحي لازم نيست فكر بكنند. حوزه‌ي فكر در مفاهيم است، مثل كاري كه فيلسوفان انجام مي‌دهند

نيست. پيامبران وجودشان را از هر قيدي و هر درکِ مفهومي آزاد مي‌کنند و با نفس ناطقه يا همان قلب که به وسعت تمام هستي است، در صحنه‌ي عالم حاضر مي‌شوند. در نتيجه به مدد الهي تمام وجودشان در درک شهودي و وصل به واقعيت قرار مي‌گيرد و شور و نشاطي خاص در جان آن‌ها شعله‌ور مي‌گردد. اين غير از آن حالتي است که با فکرکردن پيش مي‌آيد، اتصال و جودي با حقايق حالتي است که خيال انسان را شديداً تحت تأثير خود قرار مي‌دهد و متناسب آن صورت‌هاي نوراني و معنوي در آن تجلي مي‌کند.[17]

در مورد ساير انسان‌ها و نياز آن‌ها به داشتن يک محبّت و مودّت متعالي لازم است که صورت کاملي از انسانيت را در موطن خيال خود داشته باشند، تا اولاً: محبّت آن‌ها وَهمي نباشد، ثانياً: صرفاً با مفهوم معاني عاليه مرتبط نباشند و بي‌عشق بمانند. چون اگر محبوب انسان هر چند هم که متعالي باشد نتواند از طريق عالم خيال با او مرتبط شود آن محبوب به‌واقع محبوب نيست، چون عشق‌آفرين نيست و دلدادگي به او ممکن نمي‌گردد. انسان کامل يا واسطه‌ي فيض الهي در عيني که داراي مقام فوق عالم

---

17 - بر همين اساس در سفر معراجي که رسول خدا ﷺ داشتند در منظر خود دوازده نور عرشي ملاحظه فرمودند که صورت مثالي ذوات مقدسه‌ي ائمه‌ي اطهار عليهم‌السلام بود. (بحارالأنوار، ج 26، ص 237)

مثال و عالم خيال است و مقامش، مقام «اَوّلُ مَا خَلَقَ اللّه» است، مي‌تواند در مرتبه‌ي عالم خيالِ انسان‌ها تجلي كند و جذبه‌ي لازم بين انسان‌ها و او برقرار گردد و اين به شرطي است كه مصداق‌هاي بيروني آن مقام را بشناسيم تا پس از معرفت به آن‌ها و با توجه به اين‌كه آن ذوات مقدسه داراي حقيقت نوري هستند، محبّتي كه پس از معرفت به مقام نوري آن ها در موطن خيال محبين شان تجلي مي‌كند يک محبّت وَهمي نباشد بلكه محبّتي وجودي و واقعي باشد و موجب تغذيه‌ي جان محبين آن‌ها گردد و يک نحوه سنخيت بين مُحب و محبوب تحقق يابد.

وجود خارجي امامان معصوم متذكر انتقال به حقيقت نوري آن‌ها مي‌شود[18] كه وقتي در موطن خيال با آن حقيقت نوري مرتبط شديم محبّت حقيقي شروع مي‌شود و صحنه‌هايي را پديد مي آورد كه عشق و پاكبازي اصحاب امام حسين◆ در كربلا يک نمونه از آن بود، همه‌ي اين‌ها به جهت آن بود كه محبوب آن ها؛ اولاً: انساني

---

18 - در مورد انتقال از ظاهر به باطن مي‌توانيد حركات و سكنات افراد را در نظر بگيريد كه چگونه مي‌توان فهميد آن فرد، انساني عاقل يا حكيم است و يا فردي است كه در درونش بي‌تفاوتي جريان دارد و يا عشق و شوق حكومت مي‌كند. به گفته‌ي مولوي:

لطف شاهنشاه جان چون اثر كردست اندر
لطف عقل خوش نهاد چون همه تن را در
عشق شِنگ بي‌قرار چون در آرد كل تن

بود كه مي‌توانستند با او مرتبط شوند و صورتي خيالي از كمالات او در جان خود بيابند. ثانياً: انسان كاملي بود كه جهت متعالي و آرماني انسان را متذكر مي‌شد، كه همان صورت خليفة اللهي انسان باشد. اين ها همه خبر از آن مي‌دهد كه مسير زندگي هركس بايد به عشقي ختم شود كه آن عشق، عشق به انسان كامل باشد.

اين‌كه شما در زيارت عزيز آل ياسين به امام زمانتان مي‌گوييد: «السَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ»؛ سلام بر ايستادن و نشستن شما، سلام بر قيام و نماز شما. بر تمام ابعاد وجود انساني متعالي كه مظهر كامل حضرت حق است، در جلوه‌اي كه قابل مؤانست است داريد مي‌گوئيد: «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ»؛ سلام بر شما اي حجت خدا و نمايش اراده‌ي او. اين كلمات يك نوع معاشقه و مؤانست با حضرت امام زمان است و يك نوع جهت دادن به محبّتي است كه جان هر انساني نياز به آن دارد. آري پس حرف اين بود كه «نه عشق به غير خدا، عشق است، و نه عشق به خدا بدون واسطه، ممكن و دست‌يافتني است». براساس چنين فرهنگي است كه در زيارت امامان معصوم عرضه مي‌داري؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَ بِوَلَايَتِهِمْ أَتَوَلَّى آخِرَهُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوَّلَهُمْ...»؛[19]

19- مفاتيح‌الجنان، زيارت امام رضا.

خدايا! از طريق محبت و ولايت به آن ها به تو تقرب مي‌جويم و ارادت مي‌ورزم به آخرين آن ها كما اين‌كه به اولين آن ها ارادت دارم.

شرط تحقق عشق واقعي

عشقِ انتزاعي و مفهومي، همان فكر و معني عشق است نه خود عشق، عشق به حق بي‌واسطه نمي شود و آن واسطه هم بايد الهي باشد وگرنه انسان گرفتار عشق سرگردان و وَهمي مي شود. به همين جهت بايد گفت: اگر انسان معصومي در عالم نباشد، عشق واقعي لگدمال مي شود. ما از نظر ساختار وجودي و سرشتي كه داريم نمي‌توانيم به انسان‌هاي محدود عشق بورزيم. البته عصمتِ وجود مقدس ائمه‌ي معصوم طوري است كه آن‌ها كسي را به خود مشغول نمي‌كنند بلكه در تمام حركات و گفتار نمايش حق‌اند و عملاً ما از طريق واسطه‌هايي كه خداوند فرموده به آن‌ها مودّت بورزيد، از طريق محبّت و مودّت به آن‌ها به محبّت و مودّت به حق نائل مي‌شويم تا شور واقعي كه بايد در زندگي باشد صورت فعليت به خود بگيرد و هدف زندگي فراموش نشود هدفي كه حافظ درباره‌اش گفت:

عاشق شو ارنه، روزي ناخوانده نقش مقصود
كار جهان سرآيد در كارگاه هستي

مي‌گويد اگر دلت را حركت ندهي و فقط با فكر و يا به جهت ترس از آتش و يا طمع بهشت زندگي ديني كني، آن ديندار شور ندارد و نمي‌تواني خودِ مادون خود

را در آن ذوب كني و به آن خودِ برتري كه مقصد اصلي زندگي زميني است، دست يابي. اگر آن عشق پيدا نشود اصلاً نمي‌فهمي چرا روي زمين آمده‌اي. همين طور كه گاهي براي بعضي‌ها اين سؤال پيش آمده كه چرا خدا ما را خلق كرد؟ ملاحظه كنيد كه وقتي انسان به مقصد حقيقي نرسد، كل زندگي‌اش برايش زير سؤال مي‌رود. حالا اگر كسي به محبّت حقيقي نرسد، كل زندگي برايش بي‌معني مي‌شود. اين است كه بايد متوجه بود همه‌ي انسان‌ها بدون استثناء در زندگي احتياج به يک نمونه‌هاي اعلائي دارند كه در انسانيت در اوج كمال باشند و هركدام كمال نهايي انسان را در موقعيت‌هاي مختلف بنمايانند، اين نياز را عقل هم تأييد مي‌كند. بالأخره انسان مي‌خواهد بداند بهترين نحوه‌ي بودن برايش چگونه است كه بايد به آن برسد و جهت شخصيت، نحوه‌ي زندگي، تفكر، ايمان و حدود و كيفيات صفاتش را با آن نمونه‌هاي اعلا بررسي كند. انسان مي‌خواهد بداند چقدر بايد به فرزندش محبّت بورزد، چقدر بايد غذا بخورد و چقدر بايد بخوابد؟ آيا ممكن است اين مطالب را انسان نياز داشته باشد و خداوندِ حكيم آن را بي‌جواب گذارده باشد؟ خداوند با وجود پيامبر ﷺ و امامان معصوم عليهم‌السلام كه به انسان معرفي كرده، اين نيازها را جواب داده است، پس بديهي است كه انسان براي اين كه به سؤالات اساسي در زندگي جواب دهد

بايد يک نمونه‌ي اعلا در مدّ نظر خود داشته باشد که با توجه به آن، موقعيت خود را بررسي کند.

نياز انسان‌ها به نمونه‌هاي عالي تربيتي

وقتي مي‌گوييم انسان بايد تربيت شود با اين سؤال روبرو مي‌شويم که چگونه بايد تربيت شود؟ همه مي‌خواهند تربيت بشوند، مگر تمام دنيا هم اکنون نمي‌گويند ما مي‌خواهيم تربيت بشويم، ولي چون قهرمانان خود را درست انتخاب نکرده‌اند عکس آن چه مي‌جويند، مي‌يابند؟ وقتي اين مسئله مطرح مي‌شود که ما بايد تکامل پيدا کنيم، اين سؤال پيش مي‌آيد که در چه راهي؟ آيا اگر مدارج عالي دانشگاهي را طي کنيم يا قهرمان المپيک بشويم، کامل شده‌ايم و در راه تکامل خود قدم گذاشته‌ايم؟ ملاحظه مي‌فرماييد به راحتي نمي‌توان جواب اطمينان‌بخشي به اين سؤال داد. پس مسلّم خداوند چنين نيازي را بي‌جواب نمي‌گذارد و انسان‌هاي کاملي را که شخصيت آن‌ها متذکر مقصد حقيقي انسان باشد در منظر او قرار مي‌دهد، زيرا شريعت به عنوان تئوري هدايت بشر به سوي کمال، به تنهايي جواب کامل چنين نيازي نيست.[20] وقتي مطرح کنيم که ما

---

20 - به همين جهت در متن قرآن موضوع اطاعت از رسول خدا ﷺ و اولي‌الامر را پيش مي‌کشد. (به تفسير سوره‌ي نساء، آيه‌ي 59 در الميزان رجوع فرماييد).

به عنوان پيرو يک مکتبِ بزرگ مثل مکتب اسلام، بايد خود را بسازيم و بشويم آنچه بايد بشويم، اين سؤال پيش مي‌آيد که مثل چه کسي؟ از اين جهت است که خداوند نمونه‌هاي اعلاي بشري يعني ائمه‌ي معصومين‌ﷺ را در منظر ما قرار داد و در قرآن بر طهارت آن ها نيز تأکيد فرمود.

خداوند کساني را پروراند تا افق‌هاي عالي انسان را تعيين فرمايند و به بشريت از اين موضوع خبر داد و به خودِ اهل‌البيت‌ﷺ نيز فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ فقط خداوند شما اهل البيت را اراده کرده از همه‌ي پليدي‌ها پاک گرداند، آن هم پاک‌کردني مطلق، چون در آخر آيه فرمود: «وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». طهارت بقيه‌ي مردم از طريق تبعيت از شريعت انجام مي‌شود ولي طهارت اهل البيت‌ﷺ تکويني است و با اراده‌ي خاص الهي انجام شده تا آن ها ملاک طهارت براي بقيه باشند. آري ائمه‌ي معصومين‌ﷺ هم بايد از طريق تبعيت از دستورات شريعت اين طهارت را حفظ کنند، چون در عيني که طهارت آن ها تکويني است، اختيار آن‌ها از آن‌ها سلب نشده است و آن‌ها هم در زندگي خود نشان دادند به خوبي آن طهارت را حفظ کردند و با عبادات طاقت‌فرسا مانع ورود گناه در زندگي خود شدند. هنر هر انساني آن است که چنين کساني را بيابد تا راه سعادت خود را گم نکند. کسي که در کنار آب

بنشيند و دائماً بگويد چرا خدا ما را سيراب نكرد، از تشنگي مي‌ميرد ولي آن‌كس كه بگويد حالا كه من نياز به آب دارم سعي مي‌كنم آن عين تري كه موجب سيرابي من مي‌شود را پيدا كنم و تشنگي‌ام را رفع كنم؛ از آب بهره‌ي كافي را برده است.

خدا براي تشنگي انسان عين تري را خلق كرد، بر اساس همان قاعده براي رسيدن انسان‌ها به انسانيت، اهل البيت را كه عينُ الانسان‌اند خلق كرد. ما براي رسيدن به انسانيت نياز داريم كه با عين انسانيت مرتبط باشيم، همان‌طور كه براي رفع تشنگي نياز به عين تري داريم. تا عينُ‌الانسان در منظر ما قرار نگيرد نمي‌توانيم به انسانيت خود دست يابيم. عينُ‌الانسان يعني انساني كه تمام جنبه‌هاي كمالي‌اش فعليت يافته باشد كه به آن انسانِ معصوم مي‌گويند، اما نه انسان معصومي كه عصمت او اكتسابي و تدريجي باشد كه از نقص به سوي كمال سير كرده باشد، بلكه بايد از ابتدا مظهر كامل انسانيت باشد تا آن‌هايي هم كه مي‌خواهند به عصمت اكتسابي برسند از آن كمك بگيرند. خداوند در آيه‌ي تطهير به ما خبر مي‌دهد كه اهل‌البيت را براي ما پرورانده چون نياز به انسان‌هاي معصومي داريم كه سراسر وجودشان درستي باشد. آدم عاقل وقتي انسان‌هاي معصوم را پيدا كرد مي‌گويد حالا كه با ارتباط كامل با وجود مقدس

آن ذوات عاليه‌ي مطهّره مي‌توانم آدم بشوم، براي يک لحظه هم دامن آن‌ها را رها نمي‌کنم. آيا راه درست اين است که بنشينم و بگويم چرا خدا من را معصوم نکرد؟ يا راه درست اين است که دامن آن‌ها را بگيرم و بگويم:

ديـــر آمـــدي اي زودت ندهيم دامن

به گفته‌ي مولوي:

الله، الله زود بشتاب و چون‌که بحرِ رحمت است اين بحـــــــــــو ،نسـتحـــــــو

الله، الله چون به فضلت سر به خاک پاي او راه داد بايـــــد نهـــــاد

خودکـــــه را آمـــد قطـــره را بحـــري جنبش دولت به دست تقاضاگر شده است

چون تقاضا مي‌کند پس چه استادي و دربـــا تـــو را درمانـــدی هَـــلا؟

اين همان توسل واقعي است که با مدّ نظر قرار دادن اهل‌البيت و تلاش براي ارتبـــاط بـــا آن ذوات مقدســـه، از آلودگي‌هاي خود به‌در آييم و به مقصد متعالي انساني خود برسيم. در جاي خود بحث مفيدي است که در مورد جايگاه اهل‌البيت در هستي، هرکس موظف است به عظمت خدا در اين امر فکر کند که چگونه براي رساندن انسان‌ها به مقام عاليه‌ي انساني، انسان‌هاي شايسته‌اي را پرورانده، بدون اين‌که قدرت انتخاب آن‌هـــا را از آن‌هـــا بگيـــرد، آن ذوات مقدســه عصمت خـــود را حفـــظ کردنـــد و خودشـــان عـــلاوه بـــر اين‌کـــه بـــه عنـــوان انسان، عامل حفظ طهارت خودشان هستند، نمونه‌ي کامل طهارتي هستند که بشر به آن نياز دارد، آن‌ها موظف‌اند آن عصمت

موهبتي و تكويني را با تلاش زياد و عبادات طاقت‌فرسا حفظ كنند و ما موظفيم به آن بزرگواران نزديك شويم تا به عصمت اكتسابي دست بيابيم. حيف انسان است كه تشنه‌ي انسانيت است و به عين‌الانسان رجوع نكند.

عقلِ معصوم‌شناس، دلِ معصوم‌پسند

خداوند با پروراندن انسان‌هاي متعالي، به انسان‌ها نشان مي‌دهد كه خودشان را چگونه بسازند. ائمه‌ي معصومين را به عنوان انسان‌هاي داراي عصمت معرفي مي‌كند و انديشه‌ها را متوجه آن‌ها مي‌نمايد تا براي آزاد شدن از آلودگي‌ها به آن‌ها رجوع كنند و بر مبناي مهرباني بي‌نهايت‌اش راه نزديكي به خودش را در محبت به آن‌ها قرار داده و لذا مي‌فرمايد: علاوه بر اين‌كه عقل به شما دادم كه معصوم‌شناس باشيد، دلي هم به شما دادم كه معصوم‌پسند باشيد.

ما به كمك عقلمان به راحتي مي‌توانيم ثابت كنيم، قرآن حق است و قرآن هم مي‌فرمايد: اهل‌البيت پيامبر انسان‌هاي مطهَّر و معصوم هستند و مودّت چنين انسان‌هاي معصومي را پيشه‌ي خود سازيد. خدا به انسان عقل داد تا وجود و خصوصيات معصومين را بفهمد ولي دل هم داد كه بتواند عاشق انسان‌هاي معصوم باشد، همچنان كه عده‌اي را هم معصوم قرار داد كه بشود

به آن ها محبّت ورزيد و از اين طريق جواب نياز دل را داد.

ما بايد زندگي خود را بر اساس تجلّيات انوار الهي كه بر جان برگزيدگانش تجلي مي‌كند، تنظيم كنيم. روي اين نكته در تاريخ تفكر بشر بسيار سخن گفته شده است، از افلاطون گرفته و زبان فلسفه، تا انبياء و زبان شهود، همه متوجه حقايق قدسي در عالم بوده‌اند. افلاطون نام آن حقايق مقدس را «مُثُل» گذاشت و تا اين‌جا را فهميده بود كه آن حقايق مقدس از جنس نورند و انسان‌ها اگر بتوانند با آن‌ها ارتباط برقرار كنند مباني جانشان قدسي مي شود اما به واقع نمي‌دانند چگونه مي‌شود با حقايق ارتباط برقرار كرد. آري، عقل او به او خبر داده كه چنين حقايق مقدسي وجود دارند ولي راه ارتباط با آن‌ها را نمي‌داند، چون راه ارتباط با آن ها كار شريعت است و پيامبر، نه كار فلسفه و فيلسوف. از جمله ذوات مقدس عالَم، نور عرشي پيامبر و ائمه‌ در گزارشي كه از سفر معراجي خود دادند مي‌فرمايند: «من در حالي كه در مقابل پروردگارم بودم، به ساق عرش نگريستم و دوازده نور ديدم و در هر نوري سطري سبز بود كه نام هر يک از اوصياي من

بر آن نوشته شده بود؛ «اَوَّلُهُم عَلِيبن ابي‌طالبٍ وَ آخرهُم مَهْدِي اُمَتي».[21]

براي من و شما خيلي زحمت دارد كه با نور ذوات مقدس معصومين ارتباط برقرار كنيم و از طريق باطن اين انسان‌هاي برگزيده از خدا نور بگيريم، خداوند بر همين اساس موضوع مودّت به آن ها را در قرآن پيش آورده و تأكيد فرمود بايد به اين‌ها مودّت بورزيد تا به نتيجه‌ي نهايي ديندار‌ي كه قرب خدا است نايل شويد.

افلاطون پس از اثبات مُثُل مي‌گويد حكيم بايد به مُثُل وصل شود و توصيه‌هايي در اين مورد دارد. اما در دستگاه عقلِ فلسفي، فرهنگ مودّت و محبّت وجود ندارد، با اين‌كه مي‌گويد فيلسوف بايد از طريق حكمت به مقام اتصال و ارتباط با عالم مُثُل دست يابد، ولي واژه‌ي «حكمت» براي بيان مقام اتصال رسا نيست چون اين واژه ما را بيشتر با مفهوم مُثُل مرتبط مي‌كند و مفهوم حقيقت غير از خودِ حقيقت است و ارتباط با مفهوم حقيقت موجب بهره‌مندي از نور حقايق نمي‌شود، آنچه عامل چنين ارتباطي خواهد بود «مودّت» است و به

---

21 - بحارالانوار، ج 26، ص 337، براي بررسي بيشتر در مورد حقيقت نوري اهل البيت مي‌توانيد به حديث طولاني و ارزشمندي كه در جلد 26 بحارالانوار ص 7 هست رجوع فرمائيد و يا سلسله مباحث حقيقت نوري اهل البيت از همين نويسنده را دنبال كنيد.

همين جهت قرآن بر «مودّت» به ذوات قدسي و عرشي اهل‌البيت تأكيد دارد.

اگر انسان به آثار فيلسوفان بزرگ دقت كند مي‌بيند اين‌ها به واقع آن‌طور كه شايسته بوده گم گشته‌هايشان را پيدا نكرده‌اند، هرچند متوجه وجود آن حقايق شده‌اند و مايل هم بودند با آن حقايقِ رباني مرتبط شوند، دين با روش خاصي كه در اختيار بشر مي‌گذارد و به دينداران توصيه مي‌كند: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ اللهِ»؛[22] به اخلاق الهي متخلّق شويد، و در راستاي رسيدن به اخلاق الهي، به مؤمنين متذكر مي شود كه با متخلق‌شدن به اخلاق پيامبر خدا ﷺ و واردشدن به آدابي كه رسول خدا ﷺ به شما مي‌نمايانند و با محبّتي كه پيرو آن دنبال مي‌كنيد، امكان اتصال به عالم قدس برايتان محقق مي‌شود. اگر انسان‌ها پيامبر نداشتند، راهي كه آن‌ها را متخلق به اخلاق الهي بكنند به‌دست نمي‌آورند و لذا اگر تمام انسان‌ها جمع شوند به خودي خود راهي را كه آن‌ها را به حقايق قدسي متصل كند به دست نمي‌آورند، اين راه كار همان خدايي است كه از يك طرف آن ذوات مقدس را پرورانند و از طرف ديگر كمال انسان‌ها را در ارتباط قلبي با آن‌ها قرار داد. مكتب بزرگي چون اسلام نمونه‌هاي اعلاي انسانيت را كه خدا آن‌ها را پرورانده و در عين حال از انسانيت هم خارجشان نكرده به صحنه

22 - بحار الأنوار، ج58، ص 129.

مي‌آورد، ائمه‌ي معصومين مَلَک نيستند، انسانند ولي به عنوان انسان‌هاي مخلَص، دست‌پرورده‌ي خدا هستند و با نوري که به آن‌ها رسيده مي‌توانند بشر را به سر منزل مقصود که قرب خدا است برسانند. ما بايد از نظر ديندارى وارد برنامه‌اي شويم که قرب و انس با خدا ممکن گردد، برنامه‌ي مودّت به اهل البيت عصمت و طهارت.

مودّت به اهل‌البيت اساس ديندارى

آنچه بر عهده‌ي ما است همان است که قرآن مي‌فرمايد که مودّت به اهل البيت پيامبر را يکي از اصول ديندارى خود بدانيم و براي وارد شدن به زندگي ديني از چنين موضوع مهمي غفلت نکنيم، به طوري‌که در روايت داريم؛ ملکي خدمت حضرت رسول اکرم آمد و پرسيد: «يَا مُحَمَّدُ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا قَالَ قُلْتُ [عَلَى مَا بُعِثُوا قَالَ عَلَى وَلَايَتِكَ وَ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛[23] اى محمّد بپرس پيامبرانى را که پيش از تو برانگيخته شدند به چه‌چيز مبعوث شدند؟ من گفتم: بر چه چيز برانگيخته شدند؟ گفت: بر دوستى تو و دوستى على بن ابى طالب مبعوث شدند.

دستگاه محبت به اهل‌البيت را بايد حفظ کنيم زيرا اولاً: خداوند انسان‌هاي کامل و نمونه‌هاي اعلاي انسانيت را

23 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج2، ص 210.

پرورانده، ثانياً: آن نمونه‌هاي اعلا را در آيه‌ي تطهير به ما معرفي كرده. ثالثاً: دلي كه به آن نمونه‌هاي اعلا بتواند مودّت بورزد را به انسان داده تا زندگي انسان‌ها خشك و سرد نباشد، زيرا انسان نمي‌تواند بدون شور قلبي زندگي كند و به فعليت لازم دست يابد. رابعاً: فرموده به آن نمونه‌هاي اعلاي انسانيت مودّت بورزيد و وقتي مودّت و محبّت به صحنه آمد به‌طور طبيعي تبعيت از آن‌ها به صحنه مي‌آيد. زيرا وقتي مودّت و محبّت به محبوبي متعالي در ميان آمد تبعيت از آن محبوب عين ادامه‌ي مودّت است، اين تبعيت با تبعيت‌هاي سودجويانه تفاوت اساسي دارد، همان تبعيتي كه اصحاب سيدالشهداء◆ در كربلا به نمايش گذاشتند. عمده آن است كه متوجه شويم مودّت به چنين انسان‌هايي جزء سازمان زندگي ديني ما است و كوتاهي نسبت به آن موجب مي‌شود از بركات واقعي ديندار محروم شويم تا آن‌جايي كه در متون معتبر برادران اهل سنت از رسول خدا♂ داريم كه فرمودند: «اَساس الإسلام حُبّي و حُبّ اَهل بيتي».[24] آن‌چه براي عزيزان به عنوان سؤال پيش مي‌آيد و إن شاءالله آرام آرام حل مي‌شود، اين است كه چرا مودّتي كه دين مي‌گويد بايد به ائمه‌ي معصومين داشت، هميشه براي ما ملموس نيست؟ همين قدر بدانيد كه گفت:

24 - متقي هندي، كنزالعمال، ج 7، ص 103.

اي يک دلهي صد دله، صرّاف وجود باش و خود
دلْ يک دله کن را يله کن

وقتي دل در محبوب‌هاي دروغين پراکنده شد و به هر چيزي وابسته گشت، ديگر حقيقتي براي آن نمي‌ماند. دلي، دل است که يکي باشد و يک محبوب هم بيشتر نداشته باشد و آن محبوب هم جز انسان کامل نمي‌تواند باشد.

دل انسان به راحتي محبوب اصلي خود را به دست نمي‌آورد و از آن طرف هم محبوب اصلي رخ خود را به هر انساني نمي‌نمايانند و خود را به هر دلي نشان نمي‌دهد و لذا مي‌مانيم دل خود را به که بسپاريم، به محبوب هاي مبهم که نمي شود دل سپرد، هم بايد دل را به محبوب سپرد و هم به آن محبوبي که دل‌سپردني است بايد دل سپرد. به گفته‌ي مولوي:

اگر که يار نداري چرا طلب نکني؟ اگر به يار رسيدي چرا طرب نکني
به خيرگي بنشيني‌که اين عجب تويي که هواي عجب‌کاري است حنين عجب نکني

مي‌گويد: اگر که يار نداري چرا طلب نکني؟ چون دل هر انساني يار مي‌خواهد، حالا اگر به يار رسيدي آن را چيز ساده‌اي ندان، چرا نسبت به اين لطف بزرگ که به تو شده، طرب نمي‌کني؟ بايد با دل زندگي کني و دعا و عبادت راه هاي زندگي کردن با دل است، عبادت به‌جز تمرين عشق و محبّت به محبوب چيز ديگري نيست، عمده آن است که بتوانيم از طريق مودّت به پيامبري که آن عبادات را آورده و مودّت به اماماني

كه اين دعا ها را اظهار فرموده اند، اين راه را درست طي كنيم. مولوي در ادامه مي‌گويد: «به خيرگي بنشيني كه اين عجب كاري است» آدم مي‌گويد آخر چطوري با دل زندگي كنم؟ فكر مي‌كند با دل زندگي كردن كار عجيبي است و ربطي به دين ندارد، در حالي كه «عجب تويي كه هواي چنين عجب نكني» تعجب است كه انسان چگونه مي‌تواند بدون محبّت به محبوب متعالي زندگي كند؟! در شعر قبلي حافظ مي‌گويد اشكال جاي ديگر است، دل را تكه تكه كردي، «اي يكدله‌ي صد دله» بيا دلت را يكدله كن، اشكال در خودمان است، بايد با يک محبوب حقيقي كه به جهت يگانه‌بودنش، ارزش محبّت ورزيدن دارد، دل را يک دله كرد، در ادامه مي‌فرمايد:

يک صبح به اخلاص بيا گر كام تو بر نيامد در بر دوست آنگه گله كن

اخلاص يعني تمام دل را به محبوب‌دادن و در دلدادگي به محبوب جهت يگانه‌گرايي جان همواره محفوظ بماند، مي‌گويد علت سرگرداني و گله‌مندي تو آن است كه يكدله نشده‌اي و آن دل را تماماً به محبوب حقيقي خود نسپرده‌اي. به گفته‌ي مولوي:

گذر ز دانه و دام كه مرغ با پر آزاد
جهان و خويش مساز مكند پرواز
زمن نيوش و مياسا در كه‌پيش‌روي‌تو راهيست‌سخت
اين دو روز جهان دور و دراز
بسي دميده در اين بسي شكفته در اين
حوبدار سبزه نغز بوستان شكوفه ناز
بسي چميده در اين بسي رميده در آن
كوهسار كبک دُري آهوان مشک‌انداز

به خويش آي و تماشاي كه هيچ ناياد از اين
بيشتازان كنن كاروان راه، آواز
نشان مهر كه ديده است جهان به كس ننمايد دو
در سراي سينج روز چهره باز
به ساز و سوز بهار و به تنگناي جهان باش
خزان شكنبا باش «ورس» را انباز
به هرزه راه مپيما و كه پيش پاي تو باشد
خويش خسته مساز بسي نشند و فراز

ما گاهي بي‌دل هستيم و گاهي هم دلِ سرگردان داريم. همان‌طور كه بي‌دلي چيز بدي است و انسان گرفتار زندگي خشك و سردي مي‌شود، دل سرگردان هم كه با محبوب‌هاي وَهمي زندگي كند، گرفتار پوچي و يأس مي‌گردد. اين‌كه انسان دنبال هر كس به نام شيخ و استاد راه بيفتد، دل خود را سرگردان كرده است. آدم بدون اين كه دلدادگي‌اش پايگاه منطقي و عقلي محكم داشته باشد مجاز نيست كه «بر خيال راست، كج را بخرد» و به اميد استادِ راه، به هركس دل بسپارد.

تأسفي آزاردهنده

متأسفانه گاهي مسئله‌ي حبّ اهل‌البيت را اين‌قدر پايين مي‌آورند كه مردم وقتي محبّان اهل‌البيت را در كسوت چنين افراد سطحي و با حركاتي عوامانه مي‌يابند، از موضوعِ حبّ اهل‌البيت كه اوج مسلماني است، دست بر مي‌دارند. مودّت و محبّت به اهل‌البيت را طوري نمايش مي‌دهند كه انسان‌هاي عاقل نتوانند آن را بپذيرند. به همين دليل است كه عرض مي‌كنم، اگر مباني حب اهل

البيتؑ محكم و همراه با معرفت نباشد يک نوع بازي با احساسات است، اين كار آنچنان چهره‌ي اصلي فرهنگ مودّت به اهل‌البيتؑ را در اذهان مردم كدر مي‌كند كه اگر شما موضوع «عشق به اهل البيتؑ» را پيش بكشيد مردم به ياد آن كارهاي غير معقول مي‌افتند و اصل مسئله را نفي مي‌كنند. آن وقت مودّت و محبّتي كه خدا و پيامبر اين‌همه بر آن تأكيد دارند و افراد مي‌توانند از آن بهره هايي فوق‌العاده ببرند، از دست مي‌رود.

گاهي عده‌اي با ادعاي محبّت به اهل البيتؑ كارهايي كرده‌اند كه نمي‌توان آن ها را آدم‌هاي عادي به حساب آورد، چه رسد به انسان‌هايي كه متوجه شده‌اند بايد فوق عقل، دل را هم در ديندار به صحنه آورد. به قول «كي‌يركگور»: «گاهي كليسا به گونه‌اي عمل مي‌كند كه اگر بخواهيم ديندار شويم، بايد اول احمق شويم و بعد ديندار باشيم» اين خطر براي هر نوع ديندار كه با عقل و حكمت همراه نباشد، هست. خودِ اهل البيتؑ راه و رسم محبّت و ولايت به خودشان را به ما نشان داده‌اند. امام صادق◆ به يكي از ياران خاصشان به نام «عبدالله‌بن‌جُنْدب» مي‌فرمايند: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَ قُلْ لَهُمْ- لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ- فَوَ اللهِ لَا تُنَالُ وَلَايَتُنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا وَ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ»؛ اي فرزند جندب! به شيعيان ما

برسان كه دنبال اين فرقه و آن فرقه راه نيفتند- عمرشان را در اين دسته‌بازي و فرقه‌بازي و خانقاه بازي ها از بين نبرند-[25] حضرت مي‌گويند اي پسر جندب! به شيعيان ما بگو: حالا كه راه را پيدا كرده‌ايد چرا باز هم طفره مي‌رويد، بياييد تمام همّت و وقت خود را در همين راه كه اهل البيت به شما معرفي كرده‌اند بگذاريد، بعد مي‌فرمايند: هرگز به ولايت ما نمي‌رسيد مگر اين كه اولاً: در دنيا آدم هاي وارسته و سختكوشي باشيد. ثانياً: حقوق برادران و خواهران ديني‌تان را رعايت كنيد، نگران زندگي مردم باشيد و اگر كسي به مردم ظلم كند اصلاً شيعه‌ي ما نيست. از حضرت مي‌پرسيم: اي امام عزيز شما چه مي‌خواهيد به ما بدهيد كه شرط رسيدن به آن، چنين اعمالي است؟ از سخن حضرت روشن مي شود كه مي‌خواهند به ما همان ولايت و محبّتي را كه نياز هر انسان دينداري است، بدهند. مي‌فرمايند: به ولايت ما دست نمي‌يابيد مگر با پرهيزكاري و سختكوشي در دنيا، گفت:

رنج راحت شد چو شد گَردِ گله توتياي چشم مطلب بزرگ

آنقدر موضوع ولايت و مودّت اهل البيت مهم است كه براي رسيدن به آن

---

25 - بنده بعضي از اين افرادي كه به دنبال اين خانقاه بازي و شيخ‌بازي‌ها رفته‌اند مي‌شناسم، بعضاً آمده‌اند با بنده صحبت كرده‌اند معلوم مي‌شود بعد از بيست‌سال ارتباط با فلان فرقه و خانقاه از جهت توحيدي، هيچ‌چيز به‌دست نياورده‌اند.

بايد راه پرهيزكاري و سختكوشي را پيشه كرد. اگر متوجه باشيم كه وجود مقدس امام صادق◆ و بقيه‌ي ائمه مظاهر حقايق غيبي عالم‌اند كه قبل از خلقتشان هم موجود بوده‌اند و رسيدن به ولايت آن‌ها به اين معني است كه نفس ما تحت تدبير انوارآن ذوات مقدس عالم اعلي قرار گيرد، مي‌فهميم چرا چنين ولايتي به‌راحتي به‌دست نمي‌آيد و بايد وَرَع و اجتهاد پيشه كرد. نتيجه‌ي آن ولايت اين است كه انسان توانسته از سرگرداني دل نجات يابد و محبوب حقيقي خود را پيدا كند و وارد عالم محبّت شود، آن وقت سوز محبّت به انسان كامل، همه‌چيز جز نظر به محبوب را، در نزد مُحبّ به فراموشي مي‌برد. آيا بهره‌اي بالاتر از اين مي‌توان در زندگي سراغ داشت كه محبّ از ديار خود خارج شود و به ديار محبوب سير كند؟ در آن صورت ميل او همان ميلي مي‌شود كه انسان‌هاي معصوم در آن هستند و آرامش دل او همان دوري از گناهي خواهد شد كه محبوب او در مقام عصمت در آن قرار دارد. تا آن‌جا كه رسول خدا‌ﷺ به يكي از اصحاب مي‌فرمايند: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَنَحْنُ شُفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا ابْنَ بَكْرٍ مَنْ أَحَبَّنَا فِي اللهِ حُشِرَ مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا»؛[26] هركس ما اهل بيت را دوست بدارد، در قيامت او را شفاعت مي‌كنيم، و كسي كه ما را دوست بدارد

26 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج2، ص 415.

با ما محشور می‌شود و با ما وارد بهشت می‌گردد.

به واقع تا انسان محبوبِ معصومي نداشته باشد نه‌تنها نمي‌تواند به درستي از گناه فاصله بگيرد، حتي چنانچه مرتكب گناه شد موفق به توبه مي‌گردد، حضرت امام موسي كاظم◆ مي‌فرمايند: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ رَجُلٍ يَزْدَادُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَيْراً أَوْ رَجُلٍ يَتَدَارَكُ سَيِّئَةً بِالتَّوْبَةِ وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ وَ اللهِ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا يَقْبَلُ اللهُ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَلَا وَ مَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَ رَجَا الثَّوَابَ فِينَا وَ رَضِيَ بِقُوتِهِ وَ سَتَرَ عَوْرَتَهُ وَ دَانَ بِمحبّتنَا فَهُوَ آمِنٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛[27] خيری در زندگی نيست مگر برای دو مرد، يكی مردي كه هر روز كردار نيكش را زياد مي‌كند، ديگر مردی كه گناهانش را به وسيله‌ي توبه جبران كند ولی توبه كجا ممكن است؟ به خدا سوگند اگر آنقدر سجده كند كه گردنش قطع شود خدا توبه‌اش را نمی‌پذيرد مگر به ولايت و دوستی اهل بيت پيغمبرﷺ. آگاه باشيد هركس حق ما را بشناسد و اميدوار ثواب در باره‌ی ما باشد و به روزی خود راضی باشد و عفت خود را حفظ كند و به‌وسيله‌ي دوستی ما به خدا نزديك شود پس او در روز قيامت در امان خواهد بود.

---

27 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج1، ص 182.

حضرت رسول ﷺ فرمودند: «خُلِقَ نُورُ فاطمة قَبْلَ اَنْ يخْلُقَ الْاَرْضَ وَ السَّماء»؛[28] نور فاطمه قبل از خلقت آسمان‌ها و زمين خلق شده است. اين روايت مي‌رساند كه حضرت فاطمه زهرا يک حقيقت غيبي دارند كه از طريق معرفت و حُبّ به آن حضرت آن نور بر جان ما تجلي مي‌كند و در نتيجه جان ما توسط آن نور تدبير مي‌شود و اين نحوه خلقت همچنان كه عرض شد براي امامان نيز هست كه رسول خدا ﷺ به عنوان دوازده نور عرشي در سفر معراجي خود آن‌ها را ديدند. و اين نشان مي‌دهد اهل‌البيت جايگاه خاصي در هستي مي‌باشند كه بايد متوجه آن جايگاه بود.

وقتي متوجه شديم جايگاه ائمه در هستي كجاست معني اين كه مي‌فرمايند چگونه مي‌شود به ولايت ما رسيد روشن مي‌شود و مي‌فهميم چگونه مي‌توان از تدبير آن حقايق معنوي غيبي در جان خودمان استفاده كنيم، و از همه مهم‌تر ارزش راهي كه نشان مي‌دهند تا ما به ولايت آن‌ها دست پيدا كنيم مشخص مي‌گردد. اين‌ها در عالم غيب فوق زمين و زمانند و از طرفي شخصيت زميني آن‌ها مظهر تامّ آن حقيقت غيبي است. حالا اگر بعد از معرفت، از طريق مودّت، زمينه‌ي ارتباط با آن انوار غيبي را در خود ايجاد كرديم، رازهاي آن عالم بر جان

28 - بحارالأنوار، ج 43، ص 4.

ما گشوده مي شود و ايمان به حقايق غيبي فعليت مي‌يابد. به گفته‌ي حافظ:

گويند رمز عشق مشكل حكايتي است كه مگوئيد و مشنويد تقرير مي‌كنند

معني زندگي حقيقي فقط با ارتباط با جان انسان‌هاي كامل روشن مي‌شود. ابتدا بايد خود را طبق دستور ائمه عليهم السلام اصلاح كنيم، وقتي «با ورع و تلاش در دنيا» و «رعايت حقوق مسلمانان» و «تجاوز نكردن به حقوق غير مسلمانان» جان خود را آماده كرديم و دل را يك دله نموديم و نظرِ محبّت‌آميز به آن وجودات مقدس انداختيم، در اين صورت دلي پيدا كرده‌ايم كه مي‌تواند درست نظر كند. و جان خود را محل تابش انوار مقدسه‌ي اولياء الهي قرار دهد. نتيجه‌ي تابش آن نور، ظهور عبوديت پروردگار و متحقق‌شدن به اخلاق الهي خواهد بود، در اين راستا تمام ابعاد انساني انسان به صورتي همه‌جانبه شكوفا مي‌شود، زيرا از طريق محبّت است كه اتصال به محبوب حقيقي امكان مي‌يابد و انسان احساس مي‌كند شخصيتش تغيير اساسي نموده است.

عاشقان را بر سر خود حكم نيست

اين‌كه حضرت صادق◆ مي‌فرمايند به ولايت ما نمي‌رسيد مگر آن‌كه اهل وَرَع و اجتهاد باشيد؛ چون لازمه‌ي آن ولايت، محبّت از طرف ما و تدبير از طرف آن‌ها است و اگر جان ما آماده‌ي اِعمال تدبير آن‌ها نباشد، آن تدبير محقق نمي‌شود. ولايت به معني محبّت و مديريت و حاكميت

است و از طريق مودّت به اهل البيت‌ﷺ همه‌ي آن معاني در جان انسان واقع مي‌شود، چون از طريق تولّي و محبّت به آن ذوات مقدس، آن‌ها بر قلب‌ها و جان‌ها نظر مي‌كنند و تدبير لازم را إعمال مي‌نمايند. وقتي ما توانستيم ولايت آن‌ها را در تمام ابعاد زندگي، حتي در مسائل اجتماعي و سياسي بپذيريم و زمينه‌ي إعمال ولايت آن ها را فراهم كرديم، در چنين حالتي تمام ابعاد انسان تحت نور آن ذوات مقدس قرار مي‌گيرد، زيرا كه «عاشقان را بر سر خود حكم نيست» اين وقتي است كه حاكميت و تدبير آن ذوات مقدس را از سر پذيرش قلبي در تمام ابعاد زندگي بپذيريم و گردن نهيم و با تمام وجود و از طريق دعا و توسل زمينه‌ي تدبير آن ذوات قدسي را بر جان و مال خود فراهم نماييم، در چنين فضايي خواهي گفت: كجايند امام حسن و امام حسين و فرزندان امام حسين‌ﷺ كه اين تدبير را اعمال كنند؟ همان نكته‌اي كه در دعاي ندبه سر مي‌دهيد و مي‌گوييد: «وَ لْيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَ يَضِجَّ الضَّاجُّونَ وَ يَعِجَّ الْعَاجُّونَ أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ أَيْنَ أَبْنَاءُ الْحُسَيْن»؛ بايد كه شيون‌كنان، شيون كنند، و ضجه‌زنان، ضجه زنند، و ناله‌كنندگان، ناله كنند كه كجايند امام حسن و امام حسين و فرزندان امام حسين‌ﷺ كه بر جان و دل ما حكومت كنند. آن وقت است كه با اين آمادگي جامع، آن ها نظر مباركشان را بر ما

مي‌اندازند و آن مي‌شود كه بايد بشود. به فرمايش آيت‌الله بهاء الديني«رحمة‌الله‌عليه»: اگر امام زمان نظرشان را بر ما بيندازند مبادي ميل ما عوض مي‌شود. و تمام ميل انسان، ميل‌هاي انسان واقعي گردد و انسان و جامعه را به سوي مقصد و مقصود اصلي سير مي‌دهد.

آنچه مي‌توان در اين جلسه به‌عنوان جمع‌بندي مطرح كرد عبارت است از:

1- دين با توصيه‌ي محبت به ائمه‌ي اطهار به‌عنوان عالي‌ترين درجه‌ي انسانيت، اساسي‌ترين نياز انسان را كه دوست‌داشتن حقيقي است جواب مي‌دهد.

2- قلب از طريق يافتن محبوب‌هاي حقيقي نه‌تنها از سرخوردگي‌هايي كه در زندگي‌هاي معمولي وجود دارد نجات مي‌يابد، بلكه به عالي‌ترين نشاط كه همان محبت به اولياء الهي است، نايل مي‌گردد و از خطرِ محروم‌بودن از دوست‌داشتن رهايي مي‌يابد.

3- محبت به انسان‌هاي متعالي، نه‌تنها مودّت و محبت را از سرگرداني نجات مي‌دهد، بلكه موجب مي‌شود تا زندگي به ثمره‌ي حقيقي خود كه همان ديندار ي ناب از طريق مودّت انسان‌هاي كامل است، دست يابد.

4- محبت واقعي در قيامت و با رفع حجاب‌ها بين مُحبّ و محبوب واقع مي‌شود و اولين منزلِ اين ارتباط در حالت احتضار با ملاقات جمال مقدس پيامبر و علي شروع مي‌شود و در همين راستا

گفته شده؛ «هيچ لذّتي براي مؤمن به اندازه‌ي مرگ نيست».

5- موضوع جامعيت كه در اثر محبت پيش مي‌آيد، قلب را در حضور و شور و شوق قرار مي‌دهد، چون در عشق، محدوديت‌ها به‌كلي از ميان برمي‌خيزد.

6- روشن شد «نه عشق به غير خدا عشق است و نه عشقِ به خدا، بي‌واسطه ممكن است».

7- موضوع نياز عشق به مصداق، موضوعي است كه اگر از آن غفلت شود انسان ممكن است از مفهوم خوبي‌ها در ذهن و فكر مطلع شود ولي اين غير از ارتباط با مصداق خوبي‌ها است كه موجب اُنس قلبي با حقيقت مي‌شود.

8- خيالات اگر تجليات حقايق قدسي باشد جان انسان را فربه مي‌كند و به بهترين نحو تغذيه مي‌نمايد، ولي اگر ريشه در امور دنيايي داشته باشد انسان را به وَهميات گرفتار مي‌كند و تغذيه‌اي براي جان او نخواهد بود.

9- تفاوت بين قوه‌ي خيال با عالم خيال و توجه به حضور حضرت جبرائيل◆ در عالمي از عوالم هستي يعني عالم خيال نيز روشن شد.

10- بحث شد اگر انسانِ معصومي در عالم نباشد عشق حقيقي متحقق نمي‌شود، چون جان انسان از يک طرف طالب محبوب كاملي است كه هيچ نقصي نداشته باشد، از طرفي آن محبوبِ‌كامل بايد طوري باشد كه بتوان با تصور شخصيت او، در عالم

خيالِ خود با او اُنس گرفت و اين با وجود انسان كامل در عالم محقق مي‌شود.

11- موضوع نياز انسان‌ها به انسان‌هاي كامل جهت توجه به نمونه‌هايي كه بايد در تربيت به آن‌ها نظر داشت و اين‌كه خداوند هرگز چنين نيازي را بي‌جواب نمي‌گذارد و چنين انسان‌هايي را مي‌پروراند؛ مورد بحث قرار گرفت.

12- خداوند نه‌تنها عقلي به انسان‌ها داد تا از طريق تدبّر در قرآن و روايات رسول اكرم ﷺ را بشناسد، دلي نيز به انسان‌ها داد تا معصوم را بپسندند و از اين طريق به زيباترين شكل هدايت گردند.

13- موضوع رابطه‌ي بين مودّت به اهل‌البيت و اساس ديندارى و اين‌كه خداوند تمام شرايط را براي تحقق چنين رابطه‌اي فراهم فرمود، تا آن‌جا كه فلسفه‌ي وجودي همه‌ي انبياء را چنين مودّت و محبّتي قرار داد، مورد بحث قرار گرفت.

14- از انحرافي سخن به ميان آمد كه موجب تأسف شديد شده و آن سطحي‌كردن موضوع حبّ اهل‌البيت است و اين‌كه در اين رابطه چه خسارت بزرگي به مسير ديندارى همراه با محبت به جان انسان وارد مي‌شود.

«والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته»

جلسه‌ي سوم،
معني مودّت و ولايت اهل البيتﷺ

بسم الله الرحمن الرحيم

"قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ في القُرْبي"[1]

اي پيغمبر! بگو در برابر رسالتي كه به شما رساندم، چيزي از شما نمي‌خواهم مگر مودّت نزديكان.

عرض شد اين خواستن، خواستني است كه به خود انسان‌ها برمي‌گردد و اين مودّت، موجب كمال دين‌داري است و اجر پيامبري پيامبر به آن است كه مردم ديندار را به نهايت برسانند و نهايت ديندار، مودّت به ائمه‌ي معصومين است.

سؤال ما از ائمه اين است كه اگر ما آرام آرام رسيديم به اين كه شما حقايق مقدس عاليه‌اي هستيد كه در جمال انساني، همه‌ي اسماء حسناي الهي را به نمايش آورديد، چطور مي‌توانيم با شما ارتباط برقرار كنيم؟

---

1 - سوره‌ي شوري، آيه‌ي 23.

سابقه‌ي تاريخي توجه به حقايق قدسي

يک بحث اين است که بدانيم حقايق عاليه‌اي در عالم هست و بحث ديگر اين است که چگونه با اين حقايق ارتباط برقرار کنيم. حتماً مستحضريد که موضوع ارتباط با حقايق قدسي مسئله‌ي بزرگ بشريت بوده و تاريخ تفکر گواه آن است که در طول تاريخ، بزرگان دنيا چه اندازه روي اين مسئله وقت گذاشته‌اند، بسياري از انديشمندان تا اينجا رسيده‌اند که حقايقي آسماني در عالم غيب هست، استدلال‌هاي محکمي هم براي اثبات وجود آن ها آورده‌اند و معتقد بودند بايد با آن حقايق ارتباط پيدا کنند تا زندگي، نشاط خود را بيابد، از سقراط و افلاطون و ارسطو و فلوطين بگيريد تا اين اواخر، هگل و امثال او. البته در جهان اسلام بزرگاني مثل فارابي، ابن سينا، شيخ إشراق، محي‌الدين‌عربي و ملا صدرا که جاي خود دارند.

در موضوع وجود حقايق قدسي حرف هاي خوبي گفته شده است ولي در موضوع چگونگي ارتباط با آن حقايق کار زيادي از طرف فيلسوفان نشده است. همه شه اديان الهي بوده‌اند که باب اين موضوع را باز کرده و راه‌کار نشان داده‌اند، هر چند در دل دين هم کم بوده‌اند افرادي که راه‌کارهاي ارائه شده توسط دين را جدّي بگيرند و مثلاً در دين اسلام

متوجه شوند موضوعِ مودّت في القربي اوج ديندار است و موجب ارتباط قلبي با ذوات مقدس ائمهي اطهارؑ ميشود كه به عنوان واسطهي فيض، اصل و اساس همهي حقايق غيبي ميباشند. زيرا:

آن كه را روي به ديدنِ روي نبي
امام صادقؑ خودشان به آنهايي كه آماده بودند اين راه را طي كنند و ارزش كار برايشان روشن شده بود راه را نشان دادند و همانطور كه در جلسهي قبل عرض شد به عبداللهبنجندب ميفرمايد: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَ قُلْ لَهُمْ- لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ- فَوَ اللهِ لَا تُنَالُ وَلَايَتُنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا...»[2]؛ اي فرزند جندب! به شيعيان ما برسان و به آن ها بگو: به طرف اين فكر و آن فكر و اين مكتب و آن مكتب راه نيفتيد كه چگونه به ولايت ما و ارتباط با حقايق قدسي برسيد، به ولايت ما نميرسيد مگر با ورع و دوري از گناهان و تلاش در دنيا براي اصلاح خود. اولاً: متوجه باشيد بايد با عاليترين حقايق قدسي يعني ذات ائمهي معصومينؑ مرتبط شويد و از ولايت آنها بهرهمند گرديد. ثانياً: اين ولايت با وَرَع و تلاش در دنيا و رعايت حقوق مؤمنين و تقويت روحيهي ايثارگري نسبت به آن ها و ظلمنكردن به مردم، بهدست ميآيد و لا غير.

---

2 - بحار الأنوار، ج 75، ص 281.

راه ارتباط با حقيقت ولايت

اولين سؤال اين است كه بعد از علم به وجود قدسي انسان‌هاي كامل، چگونه به ولايت آن ها برسيم و بتوانيم از تجلّي انوار باطني وجود آن ها در باطن خود بهره‌مند شويم، به عبدالله بن جندب مي‌فرمايند بيدخودي خود تان را گرفتار اين گروه و آن دسته نكنيد، راه كار روشن است. بعد مي‌فرمايند: «بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا- وَ مُوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ - وَ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاس»؛[3] به پرهيزكاري و تلاش در خودسازي و تقويت روحيه‌ي ايثار نسبت به برادران ديني و كنترل خود در اين‌كه اگر كوچكترين ظلمي به كسي روا داريد، به آن نتيجه مي‌رسيد. چون همان‌طور كه مستحضريد اين ولايت دو طرفي است، يك آمادگي‌هايي ما بايد در خودمان ايجاد كنيم، و يك الطافي هم آن ذوات مقدس مي‌فرمايند، از طرف آن‌ها ما نگران نيستيم، نگراني از جانب خودمان است كه شرايط تجلي نور ولايت را در جان خود محقق بكنيم و به آن محبّتي كه اوج ديندار ي است دست نيابيم، زيرا:

طبيب عشق مسيحا دم چو درد در تو نبيند
است و مشفق لبك كه را دوا بكند

از يك طرف بايد به وجود اين ذوات مقدس و چگونگي حضور آن ها در عالم، معرفت پيدا كنيم، و از طرف ديگر بايد

---

3 - بحارالأنوار، ج 75، ص 281.

راه ارتباط با حقيقت نوري آن ها را بيابيم. حضرت صادق◆ در رابطه با چگونگي ارتباط با آن مقام هاي قدسي ما را متوجه صفاتي مي‌كنند كه در آن روايت ملاحظه فرموديد. اگر عنايت فرمائيد توصيه هايي كه حضرت مي‌فرمايند ساده نيست و بايد با يک برنامه‌ريزي اساسي آن‌ها را وارد زندگي خود نماييم، ولي وقتي متوجه نتيجه‌ي فوق‌العاده‌ي آن شويم به‌راحتي به آن دستورات دل مي‌دهيم. ولايت انسان كامل آن‌قدر بزرگ است كه مواساة اخوان با همه‌ي سختي كه دارد، آسان مي‌شود. آنچه را به عهده‌ي ما گذاردند اگر انجام گيرد بقيه را آن‌ها به عهده گرفته‌اند. عمده آن است كه با معرفت به مقام ائمهؑ، عزم محبّت به آن‌ها را در خود به وجود آوريم و شرايط روحي و اخلاقي خود را آماده كنيم، تا تجلي نور ولايت بر قلب ما ظهور كند و اُنس با آن مقامات قدسي شروع شود. گفت:
اول قدم آن است كه آخر قدم آن است كه
وقتي دل متوجه‌ي مقام ائمه‌ي معصومينؑ شد و مؤانست با آن ذوات قدسي شكل گرفت ديگر راه تجليات ناب نور انسان كامل بر باطن انسان باز مي‌شود كه زبان در وصف چنين ارتباطي الكن است و ثمرات آن قابل تصور نيست، چون عالَمِ چنين ارتباطي، عالم علم حصولي نيست كه الفاظ بتوانند وصف كنند. ارتباط با آدميت محض كه صاحبّ

مقام «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسماءَ كُلَّها» است، مقصد و مقصود باطني‌ترين بُعد از ابعاد انسان است. اين همان راه محبّت است كه خدا مي‌دانند چه بركات عجيبي در آن نهفته است و همه سرگشته‌ي آن هستند، تا خود را در معرض نور آن ها قرار بدهند و دائماً از آن نور بهره‌مند شوند و آدم؛ آدم بشود. چقدر مايه‌ي تأسف است كه بعضي‌ها اين راه را با اين همه بركت و بزرگي كه دارد با يك سلسله ادعا ها و سطحي‌نگري‌ها در حجاب برده‌اند و مانع شده‌اند كه مردم حقيقت آن را پيدا كنند. وقتي بحث ولايت اهل‌البيت مطرح است به اين معني است كه آن‌ها به مبادي جان ما و باطن وجود ما توجه مي‌كنند، يعني نور انسان كامل بر قلب‌ها تجلي مي‌كند. اگر نسبت به تجلي نور انسان كامل كمي فكر شود حرف ها و راز هاي زيادي در آن هست و روشن مي‌شود از طريق آن تجلي، دل انسان الهي مي‌گردد، دل با كتاب و درس الهي نمي‌شود، با نظر ولايي امامان معصوم دل با همه‌ي گرايش‌هايش الهي مي‌گردد، مثل خود آن ذوات مقدس، منتهي در حد نازله. در همين رابطه مي‌فرمايند: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَنَحْنُ شُفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا ابْنَ بَكْرٍ مَنْ أَحَبَّنَا فِي اللّه حُشِرَ مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا»؛[4] هركس ما اهل بيت را دوست بدارد، در قيامت او را شفاعت مي‌كنيم،

4 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج2، ص 415.

و كسى كه ما را دوست بدارد با ما محشور مى‌شود و با ما وارد بهشت مى‌گردد.

در روايت داريم كه خَيْثَمَه مى‌گويد: خدمت حضرت باقر◆ رسيدم حضرت فرمودند: «يَا خَيْثَمَةُ إِنَّ شِيعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرَنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللّه بِهِ مِنَ الْخَيْرِ...»؛[5] اي خيثمه! حبّ ما اهل‌البيت در دل هاي شيعيان ما القاء مي‌شود و محبت ما به آن‌ها الهام مي‌گردد، ما را دوست مي‌دارند و فضائل ما را تحمل مي‌كنند، در حالي‌كه نه ما را ديده‌اند و نه كلام ما را شنيده‌اند. اين بركات از آن‌روست كه خداوند اراده كرده است كه به آنان خير برساند.

در مورد جايگاه حبّ اهل‌البيتؑ بايد دقيق و با حوصله كار شود زيرا معارف ارزشمندي در آن نهفته است. متأسفانه در طول تاريخ به شيعه اجازه ندادند تا در فضاي مناسب حرف‌هاي خود را بزند. در حال حاضر نور شهدا و اثر خون شهدا زمينه‌ساز شده است كه شيعه آرام‌آرام بتواند حرف‌هايش را بزند و موضوع حبّ اهل‌البيتؑ جاي خود را پيدا كند. از خود بپرسيد آيا بركتي زير اين آسمان از اين بالاتر هست كه امام معصوم به انسان نظر كند و نور آن

---

5 - بحار الأنوار، ج24، ص 151.

كمال عالیه در مرتبه‌اي نازله با جان انسان متحد گردد و یک نحوه یگانگي با ذات مقدس پیش آید در حدّي که انسان با آن‌ها محشور شود؟

مراحل ولایت امامان

نظر به ولایت ائمه از دو جنبه مدّ نظر قرار مي‌گیرد؛ یک جنبه آن که ما با نظرِ محبّت و مودّت و با دلي زنده، فوق عقل برهاني، به آن‌ها نظر کنیم. و جنبه‌ي دیگر این‌که آن‌ها به باطن ما نظر کنند و باطن ما را تحت تأثیر تجلیات انوار خود قرار دهند. و این‌که مي‌فرمایند: والله کسي به ولایت ما نمي‌رسد مگر این‌که چنین و چنان کند؛ به جنبه‌ي دوم نظر دارد که لازمه‌ي پذیرش تجلیات انوار انسان کامل، صفات و معارف خاصي است که انسان باید در خود پدید آورد. مسئله‌ي اصلي هر انسان در این رابطه آن است که بتواند نور ولایت امامان را بر جان خود جاري کند، علاوه برصفات و اخلاقیات خاص، براي تجلي نور ولایت امام معصوم عقاید دقیقي نیز نیاز است. مثلاً امام رضا◆ مي‌فرمایند: «مَنْ اَنْکَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنّار کَذَّبَ النَّبِيُّ وَ کَذَّبَنا وَ لا مِنْ ولایَتِنا علي شَیْئٍ وَ یَخْلُدُ في نارِ جَهَنَّم»؛[6] کسي‌که منکر باشد که هم‌اکنون بهشت و جهنم موجود است، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و تحت

6 - توحید صدوق، باب ما جاء في‌الرُّؤیَه، حدیث 21 ص 118.

ولايت ما نيست و براي هميشه در آتش است.

روايت فوق مي‌رساند كه اگر كسي معتقد نباشد هم اكنون بهشت و جهنم موجود است نمي‌تواند از تجلي نور ولايت امامان معصومؑ بر جان خود برخوردار باشد، چون چنين عقيده‌اي زمينه است تا جان انسان براي تجلي نور آن‌ها آماده گردد.

مي‌دانيد كه رحمان و رحيم و سميع و عليم از اسماء الهي‌اند، و خداوند در قرآن مي‌فرمايد: «وَلِلّه الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»؛[7] براي خداوند اسماء حسنايي هست، او را به آن اسماء بخوانيد. يعني گاهي حق به صفت رحمان جلوه مي‌كند به آن تجلي مي‌گويند: «اسم رحمان» يا به صفت رحيم جلوه مي‌كند به آن تجلي مي‌گويند: «اسم رحيم» اين‌ها اسماء حسناي الهي هستند يعني حقاند در صفاتي خاص. آن وقت آن اسماء مظهر مي‌خواهد تا به نمايش در آيند: امام صادق◆ در رابطه با آيه‌ي فوق مي‌فرمايند: «نَحْنُ وَ اللّه الاَسْمَاءُ الْحُسْنَي»؛[8] به خدا سوگند ماييم اسماء حسناي الهي. ملاحظه كنيد امام خودشان را چطوري به ما معرفي مي‌كنند و ما را به كجا راه‌نمايي مي‌فرمايند. ابتدا بايد متوجه بود «اسماء حسنا» يعني چه؟ تا بعد روشن شود چرا ائمه‌ي

---

7 - سوره اعراف، آيه 180.
8 - الكافي، ج1، ص 144.

معصومين اسماء حسناي پروردگار هستند. به عنوان مثال «قيوم» يكي از اسماء الهي است و تمام عالم را پر كرده است. قيوم، يعني هرچه شما پديده و وجود مي‌بينيد كه قائم است و موجود است، به «اسم قيومِ» خداوند موجود است. يا «اسم حي» يعني در اين عالم هر چه حيات مي‌بينيد، ظهور آن «حي مطلق» است، حالا امام مي‌فرمايد: «نَحْنُ وَ اللّه اَلْاَسْماءُ الْحُسْني»؛ ما همان اسماء حسناي خداوند هستيم. و توجه ما را به حقيقت نوري و وجودي خود معطوف مي‌كنند بهتر از اين چگونه مي‌توان گفت تا ما بفهميم جايگاه آن‌ها در هستي كجا است؟

نظر به ولايت ائمه در دو نگاه

نگاه دقيق و عميق به مقام اهل‌البيت در هستي، غلو نيست، غلو يعني يك چيزِ غير بزرگ را ما بزرگ كنيم، بدون آن‌كه دليل عقلي يا نقلي مطمئن براي بزرگي آن داشته باشيم. اما اگر عظمت موضوع مهمي را ادله‌ي قوي عقلي پشتيباني كرد و بعد هم شواهدي از وحي الهي آن را تأييد كرد، اعتقاد به عظمت آن موضوع، غلو نيست بلكه توجه به موضوع بزرگي است كه بايد با تعمق متوجه آن شد. اگر آن موضوع براي ما روشن نشد نبايد آن را منكر شويم بايد خود را رشد دهيم تا به حقيقت آن دست يابيم. به قول مولوي:

كرده اي تأويل خويش را تأويل
يعني براي درک حقيقت بايد خود را عوض کني نه آن‌که حقيقت را در حدّ فهم خود تغيير دهي، کسي که در مورد موضوعاتِ عميق معرفتي تأمل نکرده آيا حق دارد بگويد آن موضوعات غلو است؟ آيا کسي پاي بحث علماي شيعه نشسته و مباني عقلي و نقلي و قرآني عقايد شيعه را به خوبي بررسي کرده و بعد به اين نتيجه رسيده است که آن‌ها نسبت به اهل‌البيتؑ غلو مي‌کنند و حرفشان از مرز عقل و نقل معتبر بيرون است؟ يا همين‌طور از دور يک چيزي به گوشش خورده و سريعاً قضاوت کرده است.

ما در موضوع وجود انسان کامل و واسطه‌ي فيض، ابتدا با استدلال بحث مي‌کنيم و نحوه‌ي وجود آن عزيزان در نظام هستي و مقام عصمت آن‌ها را ثابت مي‌نماييم[9] سپس دلايل قرآني خود را بيان مي‌کنيم[10] و پس از آن که جايگاه و مقام واسطه‌ي فيض‌بودن و معصوم‌بودن آن‌ها روشن شد، حالا مي‌گوئيم اين سخنان را معصوم گفته است. امامانؑ شيعيان خود را طوري تربيت کرده‌اند که نگران باورهايي باشند که مباني عقلي و استدلالي ندارد، حالا آيا مي‌شود که خود

---

9 - به کتاب «مباني معرفتي مهدويت» از همين مؤلف رجوع شود.

10 - به کتاب «جايگاه و مقام واسطه فيض» و کتاب «دعاي ندبه؛ زندگي در فرداي نوراني» از همين مؤلف رجوع شود.

شيعيان چيزهاي بي‌مبنا را بپذيرند؟ ما خودمان اعتراض داريم به اين ولايت‌بازي‌هاي احساساتي، امام خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» كه به واقع مي‌توان ايشان را به عنوان يكي از شخصيت‌هاي بزرگ شيعه نام برد كه ذوب در ولايت اهل‌البيت بودند، چه‌قدر از دست اين نوع ولايت‌بازي‌ها آزرده بودند. در يكي از پيام‌ها در آخرين روزهاي عمر شريف‌شان مي‌فرمايند: «ولايتي‌ها كه تا ديروز در سكوت و تحجرِ خود آبروي اسلام و مسلمين را ريخته‌اند و در عمل پشت پيامبر و اهل‌البيت عصمت و طهارت را شكسته‌اند و عنوان ولايت براي‌شان جز تَكَسُّب و تَعَيش نبود، امروز خود را باني و وارث ولايت معرفي نموده و حسرت ولايت دوران شاه را مي‌خورند.»[11] و در جايي ديگر مي‌فرمايند: اين‌ها كمر ما را شكستند. امامي كه خودشان اهل ولايت اهل‌البيت‌اند به جهت انحراف اينان از مسير ولايت اهل البيت مي‌گويند كمر ما را اين ولايت‌بازي‌ها شكست، و به آن‌هايي كه ولايت را وسيله‌ي تَكَسُّب و تَعَيش كرده‌اند يعني ولايت را وسيله‌ي كسب و زندگي و آب و نان نموده‌اند اشكال مي‌گيرند. چرا امام خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» از اين نوع ولايتگرايي نگران‌اند؟ چون متوجه بودند اين گروه‌ها مسئله‌اي اين چنين بزرگ و عميق را آنچنان سطحي و

---

11 - امام خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» در تاريخ 3/ 12/ 67 . صحيفه امام، ج21، ص 281.

احساساتي مي‌كنند كه ديگر آن تأثير عميق و غير قابل تصور را از دست خواهد داد.

چگونگي تعين به مقام ائمهؑ

آنچه ائمهؑ به ما پيشنهاد مي‌كنند تدبّر در امور آن‌هاست،[12] آن‌ها مأمورند ما را متوجه حقيقت قدسي وجود خود بنمايند و به ما بفهمانند در عالم قدس حقايقي به نام اسماء حسناي الهي هست كه صورت كليه و جامع آن‌ها در وجود يک انسان بايد جمع بشود و در حركات و سكنات او جاري و ساري باشد كه بحث آن إن شاءالله در جاي خود خواهد آمد. آن‌ها مأمورند به ما خبر دهند: اي طالبان انوار عالم قدس بياييد تا ما شما را به آن‌جاها برسانيم، بياييد در زير سايه‌ي ولايت ما قرار بگيريد تا به آن عالم سير كنيد. راستي اگر در اين موارد شكسته نفسي كنند و ما را از مقام خود آگاه نكنند و به سوي خود راهنمايي ننمايند، براي رسيدن به آن حقايق قدسي چه كار بايد كرد؟ مثل آن است كه پيامبر خداﷺ رودربايستي كنند و نگويند من پيغمبر خدا هستم، در آن صورت بشريت چگونه متوجه وجود پيامبر

---

12 - اميرالمؤمنين◆ مي‌فرمايند: «... إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ قَدِ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ امرما مشكل همراه با دشواري‌هاست، آن را تحمل نمي‌كند مگر فرشته‌اي مقرب يا پيامبري مرسل يا بنده‌اي كه خداوند قلب او را از طريق ايمان آزموده باشد.

بشود؟ اين‌جا شكسته نفسي بر نمي‌دارد، بايد بيايند ما را به سوي خود راهنمايي كنند. كسي جز خودشان نمي‌توانند مقام آن‌ها را بشناسد، شناختن مقام جامعيت اسماء حسناي كليه، كار خودِ انسان‌هاي كامل است لذا بايد گفت: «گل خندان كه نخندد چه كند؟» اين‌جاست كه وقتي آن ها خودشان را به ما معرفي كردند و روشن شد چقدر در اين امر صادق‌اند ما بايد خاك پاي آن ها را سرمه‌ي چشم خود كنيم و با تمام وجود از آن ها تشكر كنيم كه ما را به سوي خود هدايت كردند. حضرت صادق◆ به دو نفر از علماء اهل سنت مي‌فرمايند: «شَرِّقَا وَ غَرِّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْماً صَحِيحاً إِلَّا شَيْئاً يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛[13] اگر به شرق و غرب عالم هم برويد، هرگز به علم صحيح و درستي دست نمي‌يابيد، مگر آن علمي كه از نزد ما اهل‌البيت بيرون آيد. اين غير از آن است كه يک انسان خود خواه ما را به سوي خود بخواند، اين‌ها خودي ندارند كه ما را به سوي آن خود دعوت كنند، آن‌ها سراسر نمايش اسماء الهي‌اند، پس در واقع آن ها از طريق هدايت ما به خودشان، ما را به سوي خدا دعوت كرده‌اند.

وقتي به مقام ائمه معرفت پيدا كرديم و آن‌ها را به عنوان مظاهر جامع اسماء الهي شناختيم و قلب خود را

---

13 - بحار الأنوار ، ج2، ص 92.

متوجه آن مقام نموديم تا در سير باطني خود تحت تأثير تجلي نور ولايت آن‌ها قرار گيرد، اين ابتداي راه است، بايد ما آرام‌آرام ظرفيت پذيرش آن نور را در خود ايجاد كنيم. هرچقدر آن نور در جان ما جا باز كند، خودش وسيله‌ي معرفي خودش مي‌شود و ما به يقيني كه نسبت به مقام اهل‌البيتﷺ بايد برسيم، مي‌رسيم. مثل آن كه وقتي با قرآن روبه‌رو مي‌شويد بين شک و يقين هستيد، گاهي نوري از قرآن به قلبتان مي‌نشيند و با تمام وجود حقّانيتش را باور مي‌كنيد، ولي ممكن است دوباره اين فكر به ذهنتان بيفتد كه نكند يک انسان نابغه بدون آن كه پيامبر باشد اين حرف‌ها را زده است؟! ولي باز با تدبّر در قرآن مي‌بينيد مسئله از اين حرف‌ها بيرون است و متوجه حقانيت آن مي‌شويد، ممكن است چند بار گرفتار شک و ترديد بشويد تا بالأخره نور قرآن جاي خود را در قلب شما - با أنس طولاني- باز كند، به طوري كه پس از مدتي اصلاً جاي هيچ شكي برايتان باقي نمي‌ماند. عين همين مسئله در موضوع فرهنگ اهل‌البيتﷺ و ولايت آن ذوات مقدس برايتان پيش مي‌آيد. همان‌طور كه قرآن نوري دارد كه با تدبّر در آن، بر قلبتان تجلي مي‌كند و خودش خود را ثابت مي‌نمايد، مقام قدسي و نور ولايي اهل‌البيتﷺ هم همين‌طور است. قرآن براي اثبات حقانيت خود مي‌فرمايد: «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ

اخْتِلاَفًا كَثِيرًا»؛[14] اي پيامبر! آيا اين‌هايي كه منكر رسالت تو هستند در قرآن تدبّر نمي‌كنند، كه اگر از طرف غير خدا بود در آن اختلاف زيادي مي‌ديدند؟ اگر انسان در قرآن تدبّر كند آن چنان جلوه‌ي وحداني حضرت احد را مي‌يابد كه هيچ شكي در آن نخواهد كرد كه اين كتاب از حضرت اَحد نازل شده و با تمام وجود تصديق مي‌كند كه اگر از طرف غير خداي احدِ واحد بود هرگز وجود اين‌همه انسجامِ غير قابل تصور در آن ممكن نبود. در مورد اهل‌البيت هم شرطِ ارتباط همين است و اگر اين ارتباط برقرار شود انسان به جايي مي‌رسد كه مي‌بيند اگر قلب و جان و باطن اين انسان‌ها در تصرف كامل حق نبود محال بود چنين گفتار و رفتاري به دست بُعد بشري آن‌ها از آن‌ها صادر شود، تا آن‌جا كه انسان حيرت مي‌كند كه مگر مي شود انساني شروع به سخن‌گفتن بكند و بدون هيچ يادداشتي كلماتي از زبانش جاري شود كه ما آن سخنان را به نام دعاي جوشن كبير مي‌شناسيم. بنده معتقدم ابتدا خداوند با جلوه‌اي از معاني كامل بر قلب مبارك آن ذوات مقدس تجلي مي‌كند و اسماء هزارگانه خود را به تجلي در مي‌آورد، سپس حاصل آن تجلي؛ دعاي جوشن كبير مي‌شود كه از زبان آن‌ها جاري مي‌گردد. در مورد ساير ادعيه مثل دعاي ابوحمزه از امام

14 - سوره‌ي نساء، آيه‌ي 82.

سجاد◆ يا مناجات شعبانيه از حضرت علي◆ و دعاي سحر ماه رمضان از حضرت باقر◆ يا مناجات امام حسين◆ در روز عرفه، همه و همه قضيه از همين قرار است. چگونه انتظار داريم متوجه نور باطني و قدسي ائمه شويم در حالي كه فرصتي براي تدبّر در سخنان و ادعيه‌ي آن‌ها نگذاشته‌ايم؟

همان‌طور كه قرآن قصه و زبان فطرت ما است، اهل‌البيت هم خودِ گم شده‌ي ما هستند، آن خود عالیه‌اي كه در همه‌ي زندگي به دنبال آن هستيم، لذا است كه گفت:

چون يافتمت بشناختمت جانان

مسئله اين‌گونه است كه انسان پس از مدتي تماس با گفتار و رفتار اين خانواده، آرام آرام خودِ گم شده و آرماني خود را در آن‌ها مي‌يابد و احوالي را كه بايد پيدا كند به كمك ارتباط وِلايي با آن‌ها پيدا مي‌كند و متوجه مي‌شود آني كه بايد در نهايت باشد همين‌ها هستند و آن محبّوبي كه بايد بگزيند، همين‌هايند و لذا وقتي مي‌فرمايند: هرگز به ولايت ما نمي‌رسيد مگر اين‌كه چنين و چنان كنيد، با تمام وجود مي‌گوييد؛ «هرچه بگويي بشوم».

حداقلِ شرط جهت تجلّي نور ولايت

ائمه‌ي معصومين از انجايي كه مظهر محبّت الهي به خلق‌اند، شيفته‌ي آن‌اند كه دست ما را بگيرند، ولي ما بايد

حداقل شرطي را كه لازمه‌ي اين دستگيري است داشته باشيم و به همين جهت در به‌دست‌آوردن آن حداقل شرط به ما دستوراتي مي‌دهند. يكي از آن دستورات كه انسان را از تنبلي و سستي بيرون مي‌آورد و وارد حيات معنوي مي‌كند مواسات اخوان و تقويت روحيه اي است كه برادران خود را بر خود مقدم بداريم و از دست و زبانمان هيچ ظلمي بر احدي روا مداريم و اين از اولين شروط است. غم فلسطينيان را خوردن و هر كاري كه از دستمان برآمد براي آن ها انجام دادن، يكي از راه هاي ورود به آسمان و ارتباط با ذوات مقدس ائمه‌ي طاهرين است، مراعات حقوق برادران ديني دريچه‌ي ارتباط با خدا و حقايق الهي است. امام صادق◆ در همين حديث بارها به اصحابشان در مورد رعايت مردم سفارش مي‌كنند، چون امام راه سير به عالم بالا را در اين عمل مي‌دانند، يک جا مي‌فرمايند: «اَلْماشي فِي حاجَةِ اَخيهِ كَالسّاعي بَينَ الصَّفا وَ الْمَروَه، وَ قاضي حاجَتِهِ كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِه فِي سَبيلِ ٱللّه يوْمَ بَدْرٍ وَ اُحُدٍ وَ ما عَذَّبَ ٱللّه اُمَّةَ اِلاّ عِنْدَ اسْتِهانَتِهِمْ بِحُقُوقِ فُقَراءِ اِخْوانِهِم»؛[15] اي پسر جندب؛ آن‌كس كه در راه برآوردن حاجت برادرش گام بردارد عملش همچون سعي بين صفا و مروه است - كه سير از مروه‌ي دنيا به سوي صفاي عالم معنا است - و آن كس كه نياز حاجتمندي را

15 - بحار الأنوار، ج75، ص 281.

برآورده سازد كارش همچون كار شهيدي است كه در راه خدا در جنگ بدر و احد شهيد شده - اين عمل، او را به مقام فنا مي‌رساند تا بدون حجاب، با غيب ارتباط برقرار كند- و خداوند هيچ امتي را جز به جهت بي‌اعتنايي و سبك‌شمردن حقوق فقرائشان عذاب نكند.

ملاحظه كنيد چگونه حضرت راه ارتباط با ذوات قدسي را داشتن روحيه‌اي مي‌دانند كه نگران وضع مردم باشد و با توجه به امور مردم خود را آماده‌ي تجلي نور ولايت ائمه‌ي معصومينؑ نمايد، بايد روحيه‌ي ظلم به مردم كاملاً در جان ما خشكيده شود و راضي نباشيم يك ذره ظلم از طرف ما به احدي برسد. چنانچه اميرالمؤمنين◆ مي‌فرمايند: «وَاللهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ...»؛[16] به خدا سوگند اگر هفت اقليم را با آن‌چه كه در زير آسمان‌ها است به من بدهند تا در باره‌ی موری ستم كنم و پوست جوی را كه در دهن دارد از او بگيرم و نافرمانی خدا را كنم چنين كاری نخواهم كرد.

چگونه برايتان پيش آمده كه وقتي متوجه شديد خدا هست مي‌توانيد دل خود را متوجه خدا نماييد، چون دل انسان توان و استعداد آن را دارد كه به خدا توجه كند، اگر موانع را برطرف نمايد

16 - بحارالانوار، ج 74، ص 394.

خود به خود آن توجه واقع مي‌شود. اين مسئله در عين عجيب بودن، براي انسان سخت نيست، چون وقتي دل را از حجاب‌ها آزاد كرد و آن را بيدار نمود، مي‌يابد كه آن بيداري منجر به توجه قلب به خدا شد و با توجه به خدا همه‌ي آنچه را به دنبالش بود به‌دست آورد، چيزهايي را كه در ابتدا تصور آن را هم نمي‌كرديد، برايتان پيش آمد. اين‌كه مي‌گويند ياد خدا كارها خواهد كرد، ياد خدا همين توجه قلبي به حضور حق است، بقيه‌ي بركات با توجه قلبي به حق يكي بعد از ديگري بر جان انسان سرازير مي‌شود. دل همين‌كه تا مرز توجه به حق جلو رفت و موانع را پشت سر گذاشت، مي‌يابد كه نور آمد. در حالي كه در ابتدا نمي‌توانست تصور كند تجلي نور حق بر قلب يعني چه، چون فكر مي‌كرد خودش مي‌خواهد آن نور را به قلب خود بياورد، در حالي‌كه آن نور بود، بايد موانع تجلي آن را برطرف مي‌كرد، مثل آن‌كه ما پرده را عقب مي‌زنيم تا نور خورشيد جلوه كند. همين موضوع در باره‌ي امكان تجلّي نور ولايت ائمه‌ي طاهرين بر قلب انسان‌ها مطرح است.

ميهماني عالم قدس

ممكن است ابتدا اين سؤال براي شما پيش بيايد كه چطور مي‌شود ما با توجهِ محبّت‌آميز به اهل‌البيت به شخصيت مطلوبي كه به دنبال آن هستيم برسيم و

آدم شويم؟ عرض بنده اين است مگر بنا است شما خودتان را آدم كنيد؟ مگر من مي‌توانم خودم را آدم كنم و ميل‌ها و انديشه‌هايم را در حد تعادل حقيقي قرار دهم؟ اين امكان ندارد، اگر تا صد سال ديگر هم بنده با تكيه بر خودم بخواهم كاري بكنم همين هستم كه فعلاً هستم. قاعده‌اي در اين دنيا هست كه بايد طبق آن قاعده عمل‌كرد و آن، اين‌كه بايد آرام‌آرام توجه جان خود را به سوي وجود قدسي و معنوي و نوراني اهل‌البيتؑ سير داد و البته لازمه‌ي آن سيردادن، مجموعه‌اي مقدمات معرفتي و اخلاقي است كه دين الهي توصيه فرموده است، بقيه‌ي كار از طرف آن‌ها انجام مي‌شود و تجليات نور ولايت آن‌ها است كه كار اساسي را مي‌كند و ما به نتيجه مي‌رسيم، خودشان اين راه را نشان ما دادند. البته اين بدين معني نيست كه كار، كار راحتي است و نياز به تلاش و مجاهده ندارد ولي چون مطلب بزرگ است كارهايي كه منجر به آن نتيجه مي‌شود، در مقابل نتيجه‌اي كه حاصل مي‌شود چيزي به حساب نمي‌آيد. آري اگر آرام‌آرام آنچه را ما بايد بكنيم شروع كنيم، به‌تدريج نتايجي كه بايد به دست آيد، ظاهر مي‌شود.

بايد افتان و خيزان و به طور پيوسته جلو برويم تا به مرور حجاب‌ها رفع شود و صورت نهايي محبّت و مودّت ظاهر گردد، ولي با اين همه همين كه وارد دستگاه مودّت شديد به ورود

ارزشمندي اقدام كرده‌ايد، چيزي نمي‌گذرد ملاحظه مي‌كنيد به مرور چيزهايي را به دست مي‌آوريد كه در ابتدا تصور آن ها را هم نمي‌كرديد. آن ها كه اين راه را رفتند چيزهايي يافتند كه گفتني نبود.

همين قدر تصور فرمائيد انسان با ارتباط با دريايي بيكران قلب معصوم وارد چه عالَمي مي‌شود، آداب ارتباط را هم كه خودشان به ما ياد دادند و خودشان هم كه مالامال از ميل توجه به ما هستند، پس راه رسيدن به مقصد نهايي از اين بهتر در كجا يافت مي‌شود؟ آن‌ها خانواده‌ي كرم هستند، به اين معني كه طالب ولايت خود را محروم نمي‌كنند.

عمده آن است كه از نكات مطرح شده غفلت نكنيم تا مودّت به اين خانواده جاي خود را در قلب‌ها باز كند و با اميدي كه قلب پيدا مي‌كند آن طلب محقق شود. آنچه موجب محروميت بزرگ است غفلت از همين نكته است كه حقايق متعالي مطهره‌اي در اين عالم هست كه با نظر به سيره و گفتار آن‌ها در اين دنيا، مي‌توان نسبت به آن‌ها مودّت پيدا كرد تا در بستر شريعت محمدي ﷺ به اوج كمالي كه يک انسان مي‌تواند به آن دست يابد، برسيم. و خود قرآن هم در رابطه با نتيجه‌ي آن مودّت فرمود: «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ آنچه در رابطه با اجر رسالت كه عبارت باشد از مودّت اهل‌البيت به شما توصيه كرديم براي

نتيجه‌گيري خودِ شما است و موجب مي‌شود تا ميهمان عالم قدس شويد. وقتي مي‌فرمايد: «فَهُوَ لَكُمْ»؛ مي‌خواهد خبر دهد راه ورود به ديندارى برتر را به شما نشان دادم تا در ميانه‌ي راه نمانيد.

وقتي تمام آداب شريعت را انجام داديم هنوز وارد آن سطح از ديندارى نشده‌ايم كه احساس كنيم به مقصد رسيده‌ايم. تا در مرحله‌ي رعايت آداب شريعت هستيم، مي‌شود دروغ نگوييم، نماز بخوانيم و دزدي نكنيم ولي وارد عالَمي كه در آن عالَم دل شور و عشق اميرالمؤمنين◆ را دارد شود، نشده‌ايم و به همان اندازه به آن نتايج عالي‌ه‌اي كه مي‌توانستيم با ديندارى خود به آن‌جاها دست يابيم، نرسيده‌ايم، اين است كه مي‌فرمايد آن مودّت «فَهُوَ لَكُم» براي خود شماست تا وارد مرحله‌ي عالي‌ه‌ي دين‌داري شويد و مزه‌ي ديندارى را به واقع بچشيد.

ورود به زندگي معنادار

زندگي بدون مودّت به اولياء معصوم، زندگي معناداري نيست. چون هنوز انسان با مظاهر اسماء الهي ارتباط پيدا نكرده كه منجر به محبّت انسان به خدا شود. خداوند نمي‌خواهد ما فقط در حدّ مسلمانانِ اهل سنت باشيم كه عبادات خود را انجام دهيم و حرام و حلال دين را مراعات كنيم و ديگر هيچ، چون همه‌ي

آن‌چيزي كه خداوند براي بندگانش مي‌خواهد اين نيست. بايد در مسير دين‌داري يک نشاط معنوي و يک دل زنده در ميان باشد كه منجر به اُنس با اسماء الهي گردد و در اين رابطه به ما فرمود، وارد ميدان مودّت في‌القربي گرديد تا به آنچه بايد به دست آوريد، نايل شويد. در آن حال است كه نماز حالت قلبي پيدا مي‌كند، قرآن خواندن، قرآن خواندن ديگري است، دلِ شيدايي در ميان مي‌آيد كه در حضور است و قدرت اُنس با حقايق را پيدا كرده است.

يک وقت هست كه آدم قرآن مي‌خواند و سعي مي‌كند كه حواسش هم جمع باشد تا معني آيات را خوب بفهمد، اين كار خوبي است، ولي مگر قرآن به صورت مفهوم به عقل پيامبر رسيده است كه ما بخواهيم از طريق مفاهيم و معاني آيات با قرآن مرتبط شويم؟ آري خيلي خوب است كه در آيات قرآن تدبر كنيم و به معاني آيات فكر كنيم ولي اين انتهاي راه نيست، جايي كه قرآن را عقلي بخوانيم غير از جايي است كه در ارتباط با قرآن، دل وسط است. اگر انسان بتواند با دل و قلبِ خود با آيات مرتبط شود نه تنها از تدبّر و فهم عاليه‌ي آيات محروم نمي‌شود بلكه قرآن به عنوان كتاب ذكر، موجب نشاط و شور ديگري مي‌گردد. خداوند مي‌فرمايد: «وَ اِنَهُ لَتَنْزيلُ رَبِ الْعالَمينَ * نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الاَمينُ * عَلي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ

الْمُنْذِرين»؛[17] آن قرآن نازل شده‌اي است از حقايق عالم بالا كه توسط پرودگار عالم، روح‌الامين آن را بر قلب تو اي پيامبر نازل كرده تا مردم را از عاقبت بي‌ارتباطي با عالم قدس بترساني. عرض من روي عبارت «عَلي قَلْبِكَ» است كه اين قرآن در فضاي قلب پيامبر جاي داده شده و اگر كسي خواست با آن ارتباط درستي برقرار كند بايد با دل و قلب خود با آن روبه‌رو شود، تا آخر كه نمي‌شود با عقل و مفهوماتِ آيات با قرآن زندگي كرد، ما هم اگر خواستيم با قرآن مرتبط شويم بايد قلب‌مان را به صحنه بياوريم تا با جنبه‌ي وجودي و حقيقي قرآن ارتباط برقرار كنيم. گفت:

عاقل به كنار جو پي ديوانه‌ي پابرهنه از
دل مي‌گشت حوي گذشت

يعني با پاي دل خيلي راحت‌تر مي‌شود مسير را طي كرد و معلوم نيست عقل بتواند تا آن‌جاها كه دل سير مي‌كند بيايد. اين كدام ديوانه است كه از جوي گذشت؟ اين همان عشق ديوانه است كه ما ديوانه‌ي آن ديوانه‌ايم. گفت:

عشق ديوانه است، ما نفس امّاره است، ما
ديوانه‌ي ديوانه‌ايم امّاره‌ي امّاره‌ايم

17 - سوره‌ي شعراء، آيات 192 و 193 و 194.

رابطه‌ي حبّ به اهل‌البيتؑ و ظهور ايمان

مسير مودّت اهل البيتؑ كه در اين بحث بر آن تأكيد مي‌شود موجب مي‌گردد تا چهره‌ي حقيقي و وجودي عالم بر قلب انسان رخ بنمايانند و آيات الهي با آن چهره بر قلب انسان تجلي كنند و در اين راستا است كه عرض مي‌شود زندگي بدون مودّت به اولياء الهي معنايي نخواهد داشت، چون آن ها راه ارتباط با معني حقيقي و وجودي عالم‌اند لذا اگر كسي محبّت به اميرالمؤمنين◆ را در زندگي خود ايجاد نكند و ركوع و سجودش را داخل آن نگاه نبرد، زندگي كاملي را شروع نكرده است و هيچ چيزي را به صورت حقيقي نمي‌يابد تا با آن چيز درست ارتباط برقرار كند. و در همين رابطه رسول خداﷺ فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ»؛[18] بدانيد اگر كسي بر دوستي آل محمد بميرد، با ايمان كامل مرده است.

نه‌تنها زندگي بدون دوست‌داشتن حقيقي كه همان مودّت به اولياء معصومؑ است، معني و حرارتي نخواهد داشت، حتي واقعيتي هم پيدا نمي‌كند، چون انسان با چهره‌ي واقعي و وجودي عالم مرتبط نخواهد شد. مولوي در رابطه با سرعت عشق براي رسيدن به مقصد مي‌گويد:

---

18 - تفسير زمخشري، ج4، ص220.

عقل تا تدبير و رفته باشد عشق
عقل تا جويد شتر رفته باشد عشق

اساساً تا حبّ در ميدان ديندارى ظهور نكند ايمان حقيقي محقق نمي شود، چرا كه هر جا پاي ايمان وسط است بايد پاي قلب به ميان باشد كه همان دل دادن و دل سپردگي و محبّت است. قرآن مي‌فرمايد: پيامبر؛ به بعضي از افرادي كه مدعي ايمان هستند بگو شما فعلاً در مرحله‌ي تسليم در مقابل احكام الهي هستيد: «لَمّا يَدْخُلِ الْايمانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛[19] هنوز ايمان وارد قلب هاي شما نشده است. دقت بفرماييد كه وقتي پاي ايمان را وسط آورد موضوع قلب را مطرح فرمود. از طرفي مي‌دانيد كه ايمان عبارت است از جهت‌دادن جان و قلب به سوي هدف حقيقي، يعني با ايمان است كه دل به سوي خدا سير مي‌كند و از طرفي دل كه وسط آمد ديگر فكر و مفهوم مطرح نيست، شور و حبّ و عشق مطرح است و لذا است كه گفته‌اند ايمان با حبّ ممكن است. امام معصوم مي‌فرمايند: «هَلِ الْإيمَانُ إلَّا الْحبّ»؛[20] آيا ايمان جز حبّ است يعني اگر خواستيد به ايمان حقيقي برسيد بايد حبّ خود را جهت دهيد، بايد مودّتي خاص را در زندگي خود به ميان آوريد تا در ديندارى به نشاط حقيقي دست يابيد. و اين حبّ و دوستي بايد

19 - سوره‌ي حجرات، آيه‌ي 14.
20 - بحار الأنوار ، ج66، ص 241.

دوستي چيزي باشد كه ذاتش دوست داشتني است.

كربلا؛ آينه‌ي ظهور محبّت حقيقي

آدم بايد چيزي را دوست داشته باشد كه ارزش دوست‌داشتن داشته باشد و بتواند به رسم محبّت و دوست‌داشتن، محبّ خود را فداي محبّوبش كند، نه اين‌كه محبّوب را براي خود بخواهد، در آن حال آن دوستي، دوستي حقيقي نيست و بهره‌اي كه در محبّت و عشق حقيقي هست در آن نيست. اصحاب كربلا امام حسين◆ را براي خودشان دوست نمي‌داشتند، اين آن دوستي حقيقي كه جواب عمق جانمان را بدهد نيست، اصحاب كربلا ديدند اصلاً امام حسين◆ عين دوست‌داشتن است. ابتدا از حجاب كبر و شهرت آزاد شدند، به عمق جانشان رجوع كردند ديدند تمام وجودشان محبّت به حسين◆ است، همچنان كه عمق جانشان يعني قلبشان محبّت و ايمان به خدا است، لذا براي آن كه جواب آن عشق را بدهند - كه عالي‌ترين شكل زندگي است - تمام وجود خود را فداي امام حسين◆ كردند. وقتي حضرت سيدالشّهداء◆ در شب عاشورا به ياران خود فرمودند: «إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»؛[21] من بيعت خود را از شما برداشتم از تاريكي شب استفاده كنيد و

21 - شيخ مفيد، ارشاد، ج2، ص 91.

همگي برويد. ابتدا جناب عباس قمر بني‌هاشم برخاست و عرض كرد: «لِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبْقَى بَعْدَكَ لَا أَرَانَا اللّٰه ذَلِكَ أَبَدا...»؛[22] هرگز ما چنين نميكنيم براي آن‌كه بعد از شما بمانيم، هرگز خداوند از ما چنين چيزي را نبيند. سپس اصحاب آن حضرت روشن كردند معني زندگي‌شان را در فداشدن براي امامشان يافته‌اند. از جمله زهيربن‌قين عرض كرد: «فَقَالَ وَاللّٰه لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ أَنَّ اللّٰه تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ»؛[23] سوگند به خدا دوست مي‌داشتم كشته شوم دوباره زنده گردم و بهمين كيفيت هزار مرتبه كشته شوم و زنده گردم و خداى متعال بدين وسيله تو و جوانان اهل بيتت را از آسيب دشمنان نگه‌دارى فرمايد. چون اصحاب كربلا متوجه شده بودند چگونه جواب عشقي را كه خدا در جان آن‌ها گذارده پاسخ دهند و لذا آن‌چه براي آن‌ها مهم بود آن عشق بود و نه چيز ديگر.

البته همان‌طور كه آرام‌آرام قلب آماده مي‌شود تا مرحل ايمان به خدا گردد و انسان بايد در اين راه خود را از موانع تجلي ايمان آزاد كند، محبّت به اهل البيتؑ هم همپاي ايمان

---

22 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج2، ص 91.

23 - شيخ مفيد، الارشاد، ج 3، ص 92.

آرام آرام و با رفع خودخواهي ها وارد قلب مي شود.[24] در كربلا موضوع محبّت به محبّوبِ حقيقي بود كه توانست كار را تا آن‌جا برساند. اصحاب امام◆ فقط براي اين كه ارادتشان را به امام معصوم◆ تغذيه كنند متوجه بودند كه نياز دارند مودّت به آن حضرت را با فداكردن خود به فعليت در آوردند و تا ابد با چنين مودّتي زندگي كنند، مثل اين كه انسانِ تشنه با آب خنك نياز خود به آب را جواب مي‌دهد و تغذيه مي‌كند، واقعاً عشق و محبّت به اولياء الهي كه مظهر اسماء حسناي خداوند به خودي خود مقصد اصلي هر انساني است، شعله‌ور نگهداشتن اين محبّت و بي‌جوابنگذاشتن آن، مقصد هركسي است كه مي‌خواهد نيمه‌كاره نميرد. هرچه انسان خود را فداي محبّوب متعالي خود بكند جانش خنك مي‌شود و اصحاب كربلا اين موضوع را از قبل خوب فهميده بودند ولذا در شرايط پيش‌آمده فرصت را از دست ندادند و

---

24 - حضرت باقر◆ مي‌فرمايند: «لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرُ اللهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ» بنده‌اى ما را دوست ندارد و به ما ارادت نمي‌ورزد تا اين‌كه خدا قلبش را پاكيزه كرده باشد و خدا قلب بنده‌اى را پاكيزه نكند تا اين‌كه آن قلب را در اختيار ما قرار دهد و تسليم حكم ما شود و چون تسليم حكم ما شد، خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قيامت ايمنش سازد.

نگذاشتند كه عقل مانع عشق شود. زيرا به قول مولوي:

لاابالي عشق عقل‌آن جويدكز آن

برعكس عشق كه:

ترك تاز و در بلا چون سنگ

پاك مي بازد آن چنان كه پاك

عقل به دنبال حفظ خود و سود حاصله است، ولي عشق چيز ديگري است اصلاً رعايت اين چيز هاي جزئي حسابگرانه‌ي عقلي را نمي‌كند، فقط مي‌خواهد كه دوست داشته باشد و اين دوستداشتن را با فناي خود به اوج برساند، تا فقط همين دوستداشتن برايش بماند. اصحاب امام حسين◆ در اين دستگاه ديدند براي به ثمررساندن آن عشق و مودّت بايد خودشان را در اوج فداكاري، فداي حضرت سيدالشّهداء◆ بكنند در صحنه‌اي كه هيچ جلوه‌اي از پيروزي ظاهر به چشم نمي‌خورد، تا به عالي‌ترين شكل به آن محبّت جواب داده باشند، اما نه براي خودشان، به اين معنا كه يك خودي برايشان بماند، نه! فقط مي‌خواستند آن دوستداشتن از دست نرود، چون خود آن دوستداشتن، آن هم دوستداشتنِ چنان محبوبي براي آن‌ها مقصد بود و حسين◆ در واقع آن‌چنان دوستداشتني را به آن‌ها بخشيد، همچنان كه خود آن حضرت در اوج دوستداشتن خدا، زيباترين فداكاري را در كربلا به نمايش گذاشت تا دين خدا بماند و حق در نمايش

اسماء الهي در حجاب نرود. اهل البيت به طور كلي جواب چنين دوست داشتن و مودّتي هستند كه اصحاب امام حسين آن را يافتند و خداوند خبر چنين مودّتي را در قرآن با توصيه به مودّت به اهل البيت به ما خبر داد. در جان هر انساني اين محبّت گذاشته شده است و مطلوب همه هم همين نوع مودّت است. حضرت باقر مي‌فرمايند: «إِنَّ شِيعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرَنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللّه بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللّه تَعَالَى وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ يَعْنِي مَنْ لَقِيَنَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللّه هُدًى عَلَى هُدَاه»؛[25] حبّ ما اهل البيت در دل هاي شيعيان ما القاء مي‌شود و محبت ما به آن‌ها الهام مي‌گردد، ما را دوست مي‌دارند و فضائل ما را تحمل مي‌كنند، در حالي‌كه نه ما را ديده‌اند و نه كلام ما را شنيده‌اند. اين بركات از آن رو است كه خداوند براي آنان اراده‌ي خير كرده است. و اين آيه اشاره بآن است: «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» يعني هركس ما را ببيند و كلام ما را بشنود خداوند بر هدايت او مي‌افزايد.

---

25 - بحار الأنوار، ج24، ص 151. تفسير فرات: 158 فيه: [على هداه] و الاية فى محمد. 17.

از یک طرف خداوند یک نوع جمال معنوي غیر قابل توصیفي در این خانواده قرار داده است، از طرف دیگر مودّت به چنین جمال و کمال معنوي را در انسان‌ها گذاشته و به ما نیز گفته به این خانواده محبّت بورزید. به طوري که به گفته‌ي مولوي:

تشنه مي‌نالد که آب مي‌نالد که کو
حکمت حق در قضا کرده ما را

محبت اهل‌البیتؑ؛ جواب‌دادن به ذات دوست‌داشتن

کمال و جمال، بالذات در خدا است و بالعرض در ائمه‌ي معصومینؑ است و لذا با مودّت به معصومینؑ عملاً به خدا نزدیک مي‌شویم، چون انسان‌هاي معصومؑ آینه‌ي تمام نماي کمالات خداوند هستند، خودي ندارند که خود را نشان دهند. پس مي‌توان گفت در جان هر انساني دوستي خدا بالاصاله و دوستي معصومینؑ بالتبع است. اولاً: ذات انسان از آن جهت که تمام کمالش نزد خدا است، آنچنان است که عین دوست‌داشتن خداوند است و همه‌ي کمالات او نزد خدا است ثانیاً: از آن جایي که دل‌دادن به خداوند بدون نظر به مظاهر اسماء الهي یعني اهل‌البیت عصمت و طهارتؑ، دل‌دادن بدون مصداق، و انتزاعي است، پس محبّت به اهل البیتؑ جواب دادن به ذات انساني خودمان است که عین

دوستداشتنِ خداوند است و از جهتي محبّت به آن ها نزديكي به «منِ برتر» هركس مي باشد و لذا هركس به دنبال مرتبه‌ي عالي خود باشد حتماً به اهل البيت محبّت مي‌ورزد، همان‌طور كه دوست دارد خودش راستگو و عالم و پرهيزكار باشد و دائماً خود را در حضور با حق احساس كند، مصداق كامل اين كمالات را كه امام معصوم است، دوست دارد و از اين جهت امامان معصوم مقصد جان هر انساني مي‌باشند. در زيارت جامعه با توجه به همين نكته است كه خطاب به آن ذوات مقدس عرض مي‌كني «مَنْ أَحبَّكُمْ فَقَدْ أَحبَّ اللهَ» هركس شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته است. از طرفي روشن شد از طريق محبّت است كه حجاب ها بين انسان و حقايق عالم برطرف مي شود و جان انسان آماده مي‌شود تا خداوند او را عالِم به حقايق دين الهي بگرداند و از مهالك دنيايي مصون بدارد، كه در زيارت جامعه بدان متذكر مي‌شوي و خطاب به آن ذوات مقدس عرض مي‌كني: «بِمُوَالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا» از طريق دوستي و محبّت به شما خداوند ما را به حقايق دين مان آگاه نمود و آنچه را موجب فساد دنيايمان مي‌شد اصلاح كرد.

حضرت سيدالشهدا در دعاي عرفه در محضر حضرت حق عرض مي‌كنند: «إِلَهِي تَرَدُّدِي فِي الْآثَارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ» خدايا! توجه من به آثار تو سبب مي‌شود شهود و وصالم ضعيف شود. مبناي ناله‌ها

و اشكهاي ائمه همه براي حفظ اتصال و جلوگيري از ضعيف‌شدن آن اتصال است، چون آن‌ها همواره وصال تامّ و تمام را طلب مي‌كنند. امام خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» كتاب آداب‌الصلاة را طي نامه‌اي كه در اول كتاب آمده به احمد آقا«رحمة‌الله‌عليه» تقديم مي‌كنند و مي‌فرمايند: «پسرم شنيده‌ايم كه پيامبر♂ هر روز هفتاد بار استغفار مي‌كردند. پسرم! استغفار پيامبر♂ به جهت ديدن خداي واحد است در كثرت.» اين نوع ديدنِ خداي واحد در كثرت براي پيامبر♂ استغفار مي‌خواهد، چون خدا را بي‌حجاب نديده‌اند، بلكه در آياتش ديده‌اند. مقام معصومين طوري است كه اين نحوه رؤيت و شهود را براي خود كم مي‌دانند، همان‌طور كه امام حسين◆ رؤيت حق در آياتش را يك نحوه دوري احساس مي‌كنند و آن را براي خود يك نحوه عدم ارتباط مي‌دانند. حال چه كسي هست كه اين چنين مقامي را نخواهد، كدام‌يك از ما طالب آن مقام كه خدا را به تمامه رو در روي قلب خود بيايد، نيست؟ مقامي كه امامان معصوم همواره خود را در آن مقام محقق كرده‌اند. اين است معني اين كه عرض مي‌كنم همه بالذات طالب امام‌اند و امام نياز حقيقي و طلب حقيقي هر كس است، آن بزرگواران «خودِ برتر» ما هستند. موقعي ما به آن خود خواهيم رسيد كه اين خودِ مادون را نخواهيم، در آن صورت عملاً امامان را خواسته‌ايم و يك نوع يگانگي بين آن خودِ برتر و ائمه‌ي معصومين در شما

ظاهر مي‌شود، پس اين كه خداوند فرمود آن مودّتي كه از شما خواسته شد «فَهُوَ لَكُمْ» اصلاً براي خود شماست، معني روشني خواهد داشت و در همين راستا خداوند مي‌فرمايد مودّتِ خود را به اين خانواده بدهيد، چون آن‌ها «خودِ برتر» ما هستند، از اين طريق خود را در افقي برتر قرار مي دهيم و از آن افق به زندگي مي‌نگريم.

اصل اصيل دوستداشتن

دوستداشتن اهل‌البيت ذاتي هركس است و اين نوع دوستداشتن جواب مناسبدادن به جان خودمان است، البته بايد آرام‌آرام دوستي‌هاي دروغين و غير حقيقي را كه به جانمان داده‌ايم، از آن بگيريم تا جان ما به خود برگردد و يک نوع همسنخي با مقام عصمت و طهارت پيدا كند، در آن صورت دوستي اهل‌البيت شروع مي‌شود.

وقتي شما دوست داشتن اين ليوان را به خودتان داديد، آنچه را در ذات خود دوست مي‌داريد به جانتان نداده‌ايد، باطن خود را ضايع و سرگردان كرده‌ايد، چون همچنان كه عرض شد «دوست داشتن اهل‌البيت جواب مناسب دادن است به جان تا آنچه را كه جان و قلبِ هر انسان حقيقتاً مي‌خواهد و نياز دارد كه به آن محبّت بورزد، به آن داده شود.

قلبِ هيچ انساني كم‌تر از دوستي اهل‌البيت را تاب نمي‌آورد و به‌جز با

آن دوستي آرام نمي‌گيرد، زيرا جان انسان، كمال مطلق را مي‌خواهد و در همين راستا بيشترين دوستي را كه آن با دوستي ذوات مقدس معصومين محقق مي‌شود، مي‌طلبد، به همين جهت اگر در جواب آن دوستي، دوستي غير معصومين به آن داده شود سرخورده خواهد شد. و پس از آن كه خود را گرفتار انواع دوستي‌ها كرد در نهايت احساس مي‌كند به هيچ‌چيز نرسيده است.

ذات انسان چه بخواهد و چه نخواهد، دوست‌داشتن چيزي را طلب مي‌كند كه بالاتر از آن چيزي نباشد كه بتوان دوست داشت و محبوب هاي محدود، تاب دوست‌داشتني را كه انسان به دنبال آن است ندارند. همين امر موجب مي‌شود كه به اصطلاح مي‌گويند: «هر ماه عسلي بعد از مدتي به ماه سركه شيره تبديل مي‌شود» و انسان از محبوبي كه براي خود برگزيده سرخورده مي‌گردد، چون محبوب‌هاي محدود اگر به عنوان جواب به دوست‌داشتن نهايي پذيرفته شوند، تاب آن دوست داشتن را ندارند. آري چند روزي مي‌توان با يک محبوبِ محدود به سر برد ولي جان انسان در درون خود شروع مي‌كند به اعتراض كردن، چون آن محبوبي كه دوست‌داشتن آن بايد در نهايتِ دوست‌داشتن باشد، به او داده نشده است و آن مجلايي كه موجب شود تا انسان از طريق او با كمالات الهي مأنوس گردد در معرض جان او قرار نگرفته است.

انسان معصوم به عنوان مجلاي كمالات الهي، همه‌ي آن چيزي است كه انسان بايد به عنوان اصل اصيل دوست داشتن به آن نظر كند كه در زيارت جامعه متذكر مي‌شوي و مي‌گويي: «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ»؛ اگر سخن از خوبي به ميان آيد، شما اول و اصل و فرع و معدن و مأوا و منتهاي آن هستيد. حال اگر انسان غير امام معصوم را دوست داشته باشد و دوستي غير معصوم را به جانش بدهد، جانش تاب و تحمل آن دوست‌داشتن را نخواهد داشت و سرخورده مي‌شود. عكس‌العمل آن سرگرداني و سرخوردگي همان يأسي است كه انسان‌ها با آن روبه‌رو مي‌گردند و احساس دوري از هدف واقعي، افراد را فرا مي‌گيرد.

اهل‌البيت و لايه‌هاي عميق وجود انسان

اگر به زاويه‌هاي عجيبي كه در كربلا باز شد دقت كنيد مي‌بينيد كه امام حسين◆ مي‌خواهند براي ما روشن كنند كه اي آدم‌ها! شما باور نمي‌كرديد اين‌همه مي‌توانستيد در محبت‌ورزي صعود كنيد. ما هم بايد از خود بپرسيم چطور مي‌شود كه با ياد كربلا ناگهان اشكمان در مي‌آيد؟ امام◆ نشان دادند اي آدم‌ها بايد اين نوع محبت‌ورزيدن در ميدان زندگي‌تان ظاهر شود و ما با ديدن آن نوع زندگي در اصحاب حسين◆ و با توجه

به افق بلند آن، غم غربت به سراغمان می‌آید و اشکِ ناشی از آن، از چشم‌هایمان جاری می‌شود. از این جهت عرض می‌شود امام◆ نمایش جنبه‌ی نهایی انسان‌ها است در بواطن پنهانی آن‌ها که خود انسان‌ها متوجه آن نیستند و در کربلا این معنی روشن شد و اشک‌ها در حین نظارت بر صحنه‌ی کربلا حکایت از طلب قلب‌ها برای رسیدن به آن جنبه‌های نهایی دارد.

نظر به وجود مقدس اهل‌البیتؑ از هر جهت یک نوع برکت و کمال را مدّ نظر انسان‌ها قرار می‌دهد تا راه را گم نکنیم و به بیراهه نیفتیم. در بحث «کربلا؛ مبارزه با پوچی‌ها» سعی شده است از جهتی عظمت فرهنگ اهل‌البیتؑ تماشا شود ولی از آن جایی که این خانواده در افقی بسیار متعالی زندگی می‌کنند، باید نسبت به آن‌ها خیلی عمیق فکر کرد، آن‌ها لایه‌های عمیق وجود ما هستند تا ابعاد متعالی و معنوی ما از منظرمان دور نشود. یک فوتبالیست نمایش لایه‌ای از قدرت پنهان پاهای ماست، پاهایتان خیلی که قوی بشود، به آن فوتبالیست نزدیک می‌شوید. ولی مگر ما فقط پا هستیم؟ لایه‌های عمیق ابعاد معنوی وجود خود را باید با نزدیکی به اهل‌البیتؑ تقویت کنیم و به شکوفایی بکشانیم، آن‌ها نهایی‌ترین قله‌ی وجود انسان‌اند و کربلا از آن صحنه‌هایی است که اباعبدالله◆ با عمیق‌ترین بُعد از ابعاد وجود ما، با ما حرف می‌زنند و

عميق‌ترين ابعاد معنوي ما را جذب مي‌كنند تا مسير ما به سوي آن‌چه بايد دوست داشته باشيم متوجه شود و از مقصد خود باز نمانيم.

در كربلا به خوبي اين معني روشن مي شود كه غير از ارتباط با ائمه‌ي معصومين هيچ انساني جواب بيشترين دوست داشتن جان ما را در خود ندارد، زيرا هر انساني با تمام فطرت يعني در عميق‌ترين بُعد وجودش، غير خدا را نمي‌خواهد و جواب‌گويي به اين بُعد در كربلا به عالي‌ترين شكل به نمايش آمد.

امام خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» مي‌فرمودند: كارتر رئيس جمهور آمريكا هم به دنبال خدا است، چون به قول امام اگر به كارتر مي‌گفتند يک كشور ديگري هم در كره ماه هست آيا مي خواهي رئيس جمهور آن جا باشي؟ حتماً مي‌گفت آري، اگر به او امكان مي‌دادند رئيس جمهور روسيه هم باشد او مايل بود. اين يعني اين كه همه‌ي انسان‌ها به دنبال كمال مطلق‌اند، البته اين افراد مصداق كمال مطلق را اشتباه مي‌گيرند ولي بالأخره به دنبال كمال مطلق يعني خداوند.

بدترين شكست

انسان ذاتي دارد كه اولاً: خاصيتش طلب كمال مطلق است، ثانياً: كمال مطلق را همه دوست دارند، به همين جهت آن دوست‌داشتنِ ذاتي را نمي شود به اين ليوان سوق داد وگرنه انسان به شدت از

درون سرخورده مي شود، زيرا قلبي كه دوستداشتن به كمال مطلق را دارا است و با ارتباط با مصداق آن مي‌خواهد خود را تغذيه كند، اگر به چيزي غير معصوم دل بسپارد بيچاره و درمانده مي شود. اين به جهت آن است كه روح انساني از آن جهت كه طالب كمال مطلق است، بيشترين دوستداشتن را مي‌خواهد و با هرچيزي آرام نمي‌گيرد. مي‌خواهد چيزي را پيدا كند كه بتواند تمام دوستداشتنش را در آن خرج كند. مثلاً اگر كتابي پيدا كرديد كه بتوانيد با تمام وجود دوستش داشته باشيد خيلي خوشحال مي شويد، همه به دنبال آن‌اند كه چيزي را با تمام وجود دوست داشته باشد، ولي اگر آن چيز نتواند جواب دوستداشتن آن‌ها را بدهد در دوستداشتن شكست مي‌خورند و اين بدترين شكست است، به طوري كه از پيامبر خداﷺ نقل شده: «أَلا وَ مَنْ ماتَ عَلي بُغْضِ آل محمّدٍ ماتَ كافراً، وَ مَنْ مَاتَ عَلَي بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛[26] بدانيد هركس بر بغض آل محمّد بميرد كافر از دنيا رفته و هركس بر بغض آل محمّد بميرد بوی بهشت را استشمام نخواهد كرد. اين روايت نشان مي‌دهد اگر مسير دوستداشتن انسان درست هدايت نشود و به مسيري غير از محبّت به آن خانواده بيفتد هرگز انسان كوچكترين بهره‌اي از كمالات

---

26 - بحارالأنوار، ج 23، ص 233- زمخشري، تفسير كشاف، ج 4، ص 220.

نخواهد برد و معني بدترين شكست كه عرض كردم از اين جهت بود.[27] و در

---

27 - در راستاي عدم جمع بين دوستي آل محمّد و دوستي دشمنان آن‌ها در روايت داريم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ◆ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» قَالَ، قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ◆ لَيْسَ عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ اللهِ مِمَّنِ امْتُحِنَ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ إِلَّا وَ هُوَ يَجِدُ مَوَدَّتَنَا عَلَى قَلْبِهِ فَهُوَ يَوَدُّنَا وَ مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عَبِيدِ اللهِ مِمَّنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِ إِلَّا وَ هُوَ يَجِدُ بُغْضَنَا عَلَى قَلْبِهِ فَهُوَ يُبْغِضُنَا فَأَصْبَحْنَا نَفْرَحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ وَ نَعْرِفُ بُغْضَ الْمُبْغِضِ وَ أَصْبَحَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ رَحْمَةَ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَكَأَنَّ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ قَدْ فُتِحَتْ لَهُ وَ أَصْبَحَ مُبْغِضُنَا عَلَى شَفَا جُرُفٍ مِنَ النَّارِ فَكَأَنَّ ذَلِكَ الشَّفَا قَدِ انْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَهَنِيئاً لِأَهْلِ الرَّحْمَةِ رَحْمَتُهُمْ وَ تَعْساً لِأَهْلِ النَّارِ مَثْوَاهُمْ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَ إِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ اللهِ يُقَصِّرُ فِي حُبِّنَا لِخَيْرٍ جَعَلَهُ اللهُ عِنْدَهُ إِذْ لَا يَسْتَوِي مَنْ يُحِبُّنَا وَ مَنْ يُبْغِضُنَا وَ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ رَجُلٍ أَبَداً إِنَّ اللهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ يُحِبُّ بِهَذَا وَ يُبْغِضُ بِهَذَا أَمَّا مُحِبُّنَا فَيُخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا كَمَا يَخْلُصُ الذَّهَبُ بِالنَّارِ لَا كَدَرَ فِيهِ وَ مُبْغِضُنَا عَلَى تِلْكَ الْمَنْزِلَةِ نَحْنُ النُّجَبَاءُ وَ أَفْرَاطُنَا أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنَا وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ مِنْ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَ الشَّيْطَانُ مِنْهُمْ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَكَ فِي حُبِّنَا عَدُوَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللهُ عَدُوُّهُ وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ اللهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» از حضرت صادق◆ در باره‌ي آيه‌ي: «و ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» خدا دو قلب در نهاد يك فرد قرار نداده. از علي‌بن‌ابي‌طالب◆ نقل كرد كه فرمود: هر بنده‌اى را كه خدا قلبش را آزمايش كند براى ايمان، محبت ما را در قلب خود مى‌يابد، ما را دوست مى‌دارد و هر بنده‌اى را كه مورد خشم خدا باشد دشمنى با ما را در قلب خود مى‌يابد و با ما دشمنى مى‌ورزد، ما به دوستى دوستان شاديم و دشمنى دشمنان را متوجه هستيم، دوست ما به رحمت خدا مى‌نگرد، درهاى رحمت خدا بروى او باز است و دشمن ما در پرتگاهى از آتش قرار گرفته كه در حال سقوط در آتش جهنم است. گوارا باد اهل رحمت را رحمت پروردگار، مرگ بر جهنميان، جايگاه آنان جهنم است. خداوند

مقابل پيامبر خداﷺ مي‌فرمايند: «مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍﷺ فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللّه قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ»؛ [28] هركس بر محبّت آل محمّد از دنيا برود شهيد مرده است. بدانيد كه هركس بر محبّت آل محمّد

مي‌فرمايد: «فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ». و هرگز كسى كوتاهى در راه محبت ما ندارد به‌واسطه‌ي خير و خوبى كه خدا در او قرار داده باشد زيرا دوست و دشمن ما با يك ديگر مساوى نيستند و محبت و دشمنى ما در قلب يك‌نفر جاى نمي‌گيرد زيرا براى يك‌فرد خدا دو قلب قرار نداده كه با يكى دوست بدارد و با ديگرى دشمن. دوست ما محبتش خالص است همان طور كه طلا را آتش پاك و خالص مي‌كند و دشمن ما نيز همان طور است، مائيم نجبا و فرزندان ما فرزندان پيامبرند و من وصى اوصيايم و گروه ستم‌پيشه از طرفداران شيطانند و شيطان از آن ها است هر كه مي‌خواهد بداند ما را دوست دارد يا نه به قلب خود نگاه كند اگر در محبت ما دشمن ما را شريك قرار مي‌دهد از ما نيست و ما نيز با او ارتباطى نداريم. خداوند، جبرئيل و ميكائيل با او دشمنند خدا دشمن كافران است.

28 - بحارالأنوار ، ج 23، ص 233.

بميرد آمرزيده است، توجه كنيد هركس بر محبّت آل محمّد بميرد با توبه از دنيا رفته است، هركس بر محبّت آل محمّد بميرد با ايمان كامل از دنيا رفته و هركس بر محبّت آل محمّد بميرد ملك الموت به او بشارت بهشت مي‌دهد و بعد از او نكير و منكر، هركس بر محبّت آل محمّد بميرد چنان با جلال او را به بهشت مي‌برند مانند عروسي‌كه به خانه‌ي شوهر مي‌رود، هركس بر محبّت آل محمّد بميرد دري از قبرش به بهشت گشوده مي‌شود، توجه كنيد هركس بر محبّت آل محمّد بميرد خداوند قبر او را جايگاه زيارت ملائكه‌ي رحمت قرار مي‌دهد، هركس بر محبّت آل محمّد بميرد بر راه و روش پيامبر و جماعت مؤمنين مرده است.

اين روايت كه بين شيعه و سني مشهور است حاوي معارف بسيار بلند و نكات بسيار ارزنده است كه مي‌توان گفت رسول خدا ﷺ راهِ به ثمررسيدن جهان اسلام را نشان داده‌اند و جا دارد كه در تك‌تك فراز هاي آن تأمل شود كه إن شاءالله در جلسات آينده تا حدّ امكان به آن پرداخته مي‌شود. آن‌چه به اجمال از اين روايت و امثال آن روشن مي‌شود اين است كه محبّت به اهل البيت پيامبر ﷺ علامت ايمان و شرط قرارگرفتن در ايمان است و لذا در راستاي ورود به زندگي حُبّي، رسول خدا ﷺ مي‌فرمايند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونُ اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحبّ إِلَيْهِ مِمَّا

سِوَاهُمَا»؛[29] كسي از شما ايمان واقعي نمي‌آورد مگر آن وقت كه خدا و رسولش نزد او محبّوبتر از همه‌چيز باشد. عنايت بفرماييد كه شرط ورود به ايمان را حبّ خدا و رسول خدا قرار داده است.

محبّت به انسان كامل و انتخاب‌هاي صحيح

جزئيات و آثار محبّت به خدا از طريق محبّت به پيامبر و ائمه‌ي معصومين آن‌قدر عظيم است كه در قالب الفاظ نمي‌گنجد و حتي اگر هم اهل محبّت به اين خاندان بخواهند چيزي از آن محبّت بگويند، الفاظ ظرفيت ارائه‌ي آن‌چه در دل دارند را ندارند، همين‌قدر هست كه انسان وقتي امام معصوم را محبّوب خود گرفت، او را در همه چيز بر خود مقدم مي‌دارد و او را برمي‌گزيند و در اين راستا هر آنچه را امامش مي‌خواهد مي‌پسندند و اين عالي‌ترين هدايت ممكن است، زيرا ميل و اراده‌ي او در مسير انتخاب صحيح‌ترين اعمال قرار مي‌گيرد آن هم از طريق محبّت، كه موجب راحتي جان است و نه از طريق تكلّف كه در انجام امور احساس سختي كند. به گفته‌ي حافظ:

عاشقان را بر سر هر چه فرمان تو خود حكم نيست باشد آن كنند

---

29 - مسكن الفؤاد عند فقد الأحبّة و الأولاد، شهيد ثاني، ص 17.

انسان در مسير محبّت به امام معصوم مي‌خواهد بداند خواست او چه چيز است تا همان را عمل كند و راحتي و آرامش دل خود را در آن مسير مي‌جويد، همان كه حافظ در رابطه با آن گفت:

گر نثار قدم يار گوهر جان به چه كار
گرامي نكنم دگرم باز آيد

موضوع محبّت به علي◆ و فرزندان حضرت موضوعي بوده كه در زمان رسول خدا حضرت بر آن تأكيد فراوان داشتند. ابن عباس نقل مي‌كند كه رسول خدا نظر كردند به علي◆ فرمودند: «أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا وَ سَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ مَنْ أَحبّكَ فَقَدْ أَحبّنِي وَ حبيبِي حبيبُ اللّه وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي وَ مُبْغِضِي مُبْغِضُ اللّه وَ الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي»؛[30] تو بزرگ دنيا و آخرتي، هركس تو را دوست دارد همانا مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و هركس تو را دشمن دارد همانا مرا دشمن داشته و دشمن من دشمن خدا است پس واى بر آن‌كس كه تو را بعد از من دشمن دارد. علت آن تأكيدها هم روشن است، چون علي◆ و ساير ائمه وَجه الله هستند و مسير محبّت الهي را براي انسان مي گشايند.

حضرت باقر◆ قاعده‌اي را مي‌نمايانند، تا به خوبي بتوانيم جايگاه محبّت اهل البيت را بشناسيم، حضرت مي‌فرمايند: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْراً فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحبّ أَهْلَ طَاعَةِ اللّه عَزَّ

30 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 2، ص 234.

وَ جَلَّ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللّه يُحِبّكَ وَ إِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللّه وَ يُحِبّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَ اللّه يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحبّ»؛[31] هرگاه مي‌خواهي بداني در توخيري هست به دلت نگاه كن اگر بندگان مطيع خدا را دوست مي‌داري و معصيت‌كاران را از خود طرد مي‌كني در تو خيري وجود دارد و خداوند تو را دوست مي‌دارد. اما از آن طرف اگر مشاهده كردي كه دلت همواره با معصيت‌كاران مي‌باشد و به آن‌ها تمايل دارد و با دوستان خدا و اهل طاعت بغض و كينه نموده و آن‌ها را دوست نمي‌دارد، بدان در تو خيري نيست و خداوند دشمن تو مي‌باشد و حقيقت آن است كه آدمي با كسي كه دوست دارد محشور مي‌شود.

اين نوع روايات جهت روشن شدن اين مطلب است كه چرا جواب دوستداشتن حقيقي فقط انسان معصوم بايد باشد- انساني كه افق برتر انسان‌ها است- و به همين جهت عرض نشد جواب دوستداشتن حقيقي، خدا است با اين‌كه اصل همه‌ي دوستداشتن‌ها بايد به خدا ختم شود ولي نبايد از اين قاعده غفلت كرد كه راه محبّت به انسان معصوم كه حقيقت انساني است، مسيري است كه انسان، آماده‌ي ارتباط با انوار الهي مي‌شود، زيرا انسانيت ما با ارتباط قلبي با انسان كامل تغذيه مي‌گردد، همان‌طور كه تشنگي

31 - بحار الأنوار، ج 66، ص 247.

ما با تري كامل كه همان آب است تغذيه مي شود. درست است كه آب را خدا خلق كرده ولي خودش ما را براي رفع تشنگي به آب وصل نموده است. براساس همين قاعده هم خداوند به پيامبرش مي‌فرمايد: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحبّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛[32] بگو اگر خدا را دوست داريد از من پيروى كنيد تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشايد و خداوند آمرزنده مهربان است.

انسان كامل؛ مسير رسيدن به انسانيت

اگر مي‌خواهيد انسان باشيد بايد انسانيت را از معصوم كه حقيقت انسانيت است بگيريد.[33] شما در دعاي ندبه از خدا تقاضا مي‌كنيد كه: «وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ»؛ خدايا امام زمان عليه السلام را از من راضي كن. زيرا ما آدميت‌مان را از امام زمان عليه السلام كه انسان كامل است مي‌توانيم بگيريم، هر چند وجودمان را از خدا مي‌گيريم و شرط تجلي نور انسانيت از انسان كامل،

---

32 - سوره‌ي آل عمران، آيه‌ي 31.

33 - موضوع واسطه‌بودنِ انسان كامل براي رسيدن هركس به انسانيت، موضوعي است كه آن را مي‌توانيد در كتاب «مباني معرفتي مهدويت» و كتاب «جايگاه و معني واسطه‌ي فيض» از همين مؤلف دنبال بفرمائيد.

رضايت قلب مبارک حضرت صاحب الأمر است.

به هر صورت التفات فرموديد که دوستداشتنِ غير معصومين پشتکردن به عالي‌ترين دوستداشتن است که هر انساني به دنبال آن است و محبّت‌ورزيدن به کمال‌هاي محدود و ناقص به جاي محبّت به امامان معصوم روح بشر را پس از مدتي از نشاط و طراوت مي‌اندازد. بايد غم مردمي را خورد که دوستداشتن‌شان را خرج چيزهايي مي‌کنند که پس از مدتي ديگر نمي‌توانند آن‌ها را دوست داشته باشند. بايد براي همگان روشن شود کسي که دوستداشتن خود را به خدا و ائمه‌ي معصومين نمي‌دهد، با استعدادي که براي دوست داشتن عالي‌ترين انسان در او قرار داده‌اند، به‌خوبي مدارا نکرده است. زيرا از يک طرف انسان مي‌خواهد مطلوب دوستداشتني‌اش را داشته باشد و دلش را به آن بسپرد، از طرف ديگر اين کارِ بسيار سختي است که انسان بتواند معصوم را پيدا کند، در حالي‌که تنها راه براي دل سپردن به مطلوب حقيقي، دل‌سپردن به معصوم است و تا انسان دل خود را از محبّت‌هاي دروغين پاک نکند جهت دل به سوي معصوم سير نخواهد کرد، اگر هنوز نسبت به پاکي‌ها سرمست نيست به ميخانه‌ي محبّت به معصوم راهش نمي‌دهند. به گفته‌ي مولوي:

گفت که سرمست نه‌اي، روکه از اين دست نه‌ای
رفتم و سرمست شدم و از طرب آکنده شدم

در رابطه با ايجاد محبّت به معصومين ابتدا انسان بايد خود را درست كند زيرا انسان با تمام ذاتش با كسي روبه‌رو نمي‌شود و به او محبّت نمي‌ورزد مگر آن كه آن محبوب، اولاً: به صورت انسان باشد. ثانياً: انسان كاملي باشد. چون لازمه‌ي اتحاد تناسب است. انسان تا با كسي اتحاد پيدا نكند نمي‌تواند دوستش داشته باشد، اين غير از گرايش انتزاعي و مفهومي نسبت به يك موضوع است، اتحاد، دوست‌داشتن ملموس است و در موطن عالَم خيال محقق مي‌شود، تا انسان بتواند به ياد محبّوب خود باشد و با او زندگي كند و در نشاط و شور باشد. از آن‌جايي كه لازمه‌ي اتحاد، تناسب است و تناسب موجب اتحاد مي‌شود، قرآن در جواب آن‌هايي كه مي‌گفتند چرا خداوند فرشته‌اي را به عنوان پيامبر براي ما نازل نكرد مي‌فرمايد: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ»؛[34] و اگر او را فرشته‌اي قرار مي‌داديم حتما وي را به صورت مردي در مي‌آورديم. چون آن ملك بايد قابل تماس باشد و صرفاً ارتباط با پيامبر، ارتباط ذهني و مفهومي نباشد تا انسان بتواند در شخصيت او آثار محبوب حقيقي را ببيند و احساس كند، به همين جهت اگر امامان و پيغمبر در كنار شريعت الهي، در صحنه‌ي زندگي بشر ظاهر نمي شدند در

34 - سوره‌ي انعام، آيه‌ي 9.

حقيقت هيچ وقت بشر نمي‌توانست خدا را به معني قلبي آن، دوست داشته باشد، زيرا دريچه‌ي ارتباط قلبي انسان با خدا بايد در تجسم عيني اسماء الهي يعني انسان كامل براي انسان بروز كند، در چنين حالتي است كه انسان در نهايت، در آينه‌ي جمال انسان‌هاي كامل خدا را مي‌يابد. پس اگر پيغمبران و امامانؑ نبودند، خدا دوستي در فرهنگ بشر تحقق نمي يافت، زيرا اولاً: لازمه‌ي محبّت اتحاد است و لازمه‌ي اتحاد تناسب است. ثانياً: جمال انسان‌هاي كامل آينه‌ي نمايش حق مي‌باشد و مي توان از طريق آن‌ها با حق تماس حاصل كرد وگرنه تماس ما با حق، تماسي است انتزاعي و فكري و نه قلبي.

وقتي شما بر اساس محبّت ذاتي به كمال مطلق، مي‌خواهيد خدا را دوست داشته باشيد بايد بدانيد خدا در جلوه‌ي عاليه‌ي خود در امام معصوم به نمايش مي‌آيد، آن‌ها هستند كه حق را به نمايش مي‌گذارند و نه خود را. از اين جهت اگر دقت بفرمائيد تنها محبّت به انسان كامل، محبّت حقيقي است، زيرا در عين اين كه بين مُحبّ و محبوب اتحاد برقرار مي‌شود، سير آن محبّت به جهت آن كه محبوب، نمايش اسماء الهي است، به محبّت خدا منتهي مي‌شود.

جايگاه مودّت به اهل‌البيت

ذات خدا را فقط خودِ خدا مي‌شناسد، حتي انبياء هم ذات خدا را نمي‌توانند بشناسند، چنانچه پيامبر خدا ﷺ مي‌فرمايند: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»؛[35] يعني آن‌طور كه حق معرفت تو است ما تو را نشناختيم. تنها به كمك اسماء حسناي الهي مي‌توان خدا را شناخت، امامان هم مي‌فرمايد ما يم آن اسماء الهي، پس با شناخت حقيقي امام و نظر به سيره‌ي آن عزيزان مي‌توان خدا را شناخت و با او ارتباط و اُنس برقرار كرد و در اين راستا به ما دستور داده‌اند به آن‌ها محبّت بورزيم، وقتي روشن شود هيچ پيامبري هم نمي‌تواند ذات خداوند را بشناسد و با آن ارتباط برقرار كند، مي‌ماند ارتباط با اسماء الهي كه خداوند هم به همين نكته نظر دارد كه مي‌فرمايد: «وَلله الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»؛[36] خداي را اسماء حسنايي هست، پس او را از طريق آن اسماء بخوانيد و با او مرتبط شويد، اسماء حسناي الهي مثل اسم «الله» و اسم «رحمان» و امثالهم است. از طرفي قرآن مي‌فرمايد: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛[37] خداوند همه‌ي اسماء را به آدم آموخت و اين آموختن، آموختني حصولي نيست بلكه جان آدم با همه‌ي اسماء متحد شده و

35 - بحارالأنوار، ج68 ، ص 23.
36 - سوره‌ي اعراف، آيه‌ي 180.
37 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 31.

حقيقت او عين اسماء گشته است، با توجه به اين‌كه اسمِ «الله» است كه جامع همه‌ي اسماء الهي است، پس وقتي به جان آدم همه‌ي اسماء تجلي كرده، يعني جان آدم ظرف قبول اسم «الله» گشته است و چون صورت كامل و بالفعل آدميت، ائمه معصومينؑ مي‌باشند، پس در واقع اگر كسي بخواهد با «الله» ارتباط پيدا كند بايد به كسي رجوع كند كه قلبش جامع همه‌ي اسماء الهي باشد، يعني كسي كه اولاً: انسان باشد، تا اتحاد با او ممكن گردد، ثانياً: مظهر اسماء الهي باشد و نه مظهر صفات خود. پس بايد عبد محض و معصوم باشد تا بتواند مظهر اسماء الهي باشد و انسان از طريق او متوجه صاحب آن اسماء يعني متوجه حضرت «الله» گردد و از اين طريق به محبّت به خدا برسد، محبّتي كه همواره زنده و فعّال است.

با توجه به آنچه گفته شد إن شاءالله مي‌توان جايگاه مودّت به ذي‌القربي را فهميد و اين كه محبّت به انسان كامل علاوه بر تناسب بين محبّ و محبوب، همان اتحادي است كه لازمه‌ي هر محبّتي است ونهايت اين محبّت، محبّت حقيقي و قلبي به خدا را به همراه دارد و چون محبّت به كمال مطلق به ميان آمد، آن محبّت مي‌تواند دائمي باشد و سرخوردگي به بار نياورد و انسان را دائماً در نشاطِ محبّت پايدار نگه‌دارد، در اين حالت است كه محبّت از صورت‌ها مي‌گذرد و به حقايق كه همان قلب معصومينؑ يا مقام

اسماء حسناي الهي است، مي‌رسد و انسان مي‌تواند به حقيقة الحقايق دل بسپارد.

سير از «صورت» به «حقايق»

البته از دريچه‌ي فوق به امامان معصوم نگاه‌كردن نياز به مقدمات معرفتي و قلبي دارد تا انسان از ظاهر، به باطن سير داشته باشد و در سيره و گفتار آن‌ها متوجه حقيقت انسانيت آن‌ها بگردد و جذبه‌ي مطلوب رخ بنمايانند و انسان احساس كند با حقيقت خود روبه‌روست. عده‌اي امام را فقط در محدوده‌ي يک انسان بزرگ مي‌شناسند، اين كجا و امام‌شناسي حقيقي كه شيعه معتقد است كجا؟! آنچنان موضوع عميق است كه خود امامان شيعيان را از طرح آن براي مردم عادي نهي مي‌كردند زيرا موضوع از فهم مردم عادي بالاتر است. بايد تلاش كرد تا حبّ اهل البيت در قلب انسان تجلي كند، انسان بايد ابتدا از صورت‌ها بگذرد و به حقايق كه همان قلب امامان معصوم است برسد، در آن حال با مقام جامع اسماء روبه‌رو شده است كه همان حقيقة الحقايق يا «اسم الله» است. اين مقام كجا و جسم حضرت و نفس حضرت كجا؟! اين موضوع از نفس ناطقه‌ي حضرت هم بالاتر است همان مقام نور عظمت است كه حضرت صادق◆ در آن رابطه فرمودند: «إنّ الله خَلَقَنا مِنْ نورِ

عَظَمَتِه»؛[38] خداوند ما را از نور عظمت خود آفريد.

اگر موضوع حبّ اهل البيتؑ درست تحليل نشود و متوجه مقامي كه بايد به آن مقام محبّت ورزيد نشويم، نه تنها تأثيري بر روي مردم ندارد بلكه موجب انكار مي‌شود، علاوه بر اين كه دكاني مي‌شود براي عده‌اي كه چماق ولايت را به سر رقيبانشان بكوبند، و اين ظلم به ائمهؑ است. ولي اگر موضوع درست طرح شود و جايگاه قلبي اين محبّت روشن گردد انسان‌ها در مسير آن قرار خواهند گرفت و آرام‌آرام سير محبّت به مقام اهل‌البيتؑ در جان آن‌ها شروع مي‌شود و از صورت‌ها مي‌گذرند و با حقيقت باطني و نور ولايت آن ذوات مقدس مرتبط مي‌گردند. مگر مردم عادي مي‌توانند معني واسطه‌ي رزق بودن امام را تصور كنند يا بفهمند معني واسطه‌ي عالم هستي‌بودنِ وجود مقدس امام زمان يعني چه؟ به همين جهت ما نبايد اين موضوعات را همه‌جا مطرح كنيم، چون ابتدا بايد مقدمات آن روشن شود تا مبنا و مقصد حرف‌ها مشخص گردد و مردم در مسير حبّ اهل البيتؑ بتوانند از صورت‌ها عبور كنند و سيره‌ي آن عزيزان را آينه‌ي انتقال به نور باطني آن‌ها قرار دهند. تا وقتي ما از صورت‌ها نگذريم، نمي‌فهميم يعني چه كه رسول خداﷺ مي‌فرمايند: فاطمه‌ي زهراؑ در

---

38 - اصول كافي، ج 2، ص 233.

دنيا فاطمه است و در آسمان «منصوره» بود.[39] اين روايات راه انديشه‌ي ما را به سوي معارف بزرگي باز مي‌كند تا بتوانيم معني سير از صورت به حقايق را بشناسيم. روايت مي‌فرمايد: خداوند صلب پيامبر را شايسته ديد و لذا پس از طي مقدماتي، آن حقيقت آسماني را كه به نام «منصوره» بود در آن صلب قرار داد و در دنيا به صورت فاطمه ظهور كرد. پس اين فاطمه‌ي زميني جلوه و صورتي است از يک حقيقت آسماني و مي‌توان از طريق اين صورت زميني به سوي آن حقيقت آسماني سير نمود و با آن مأيوس شد و از نور آن بهره‌مند گشت و معني اين‌كه با مودّت اهل البيت انسان قدرت سير از صورت و نزديک شدن به حقايق را مي‌يابد از اين قرار است و معني «قلب» امام زمان كه ما در فرهنگ خود داريم و از خدا مي‌خواهيم قلب مبارک او را از ما راضي بگرداند تا حجابي بين ما و آن حقيقت نباشد، نيز به همين معني است و لذا همه‌ي معصومين يک مقام غيبي و قلبي دارند كه صورت و سنت و سيره‌ي زميني آن ها مظهر آن حقيقت است و وسيله‌ي ارتباط با آن مقام غيبي و راه ورود به حقيقة الحقايق.

اميدوارم تا حال روشن شده باشد كه اگر ائمه‌ي معصومين نبودند كه انسان با دوستي آن ها به دوستي خدا برسد

---

39 - بحارالانوار، ج 43، ص 4.

هيچكس خدا را به معني واقعي آن، دوست نمي‌داشت، نه اين‌كه خدا را اثبات نمي‌كرد، همه‌ي متكلمين مي‌توانند خدا را اثبات كنند ولي چه خسارت بزرگي است كه با خدا طوري به سر ببريم كه دوستي او در زندگي ما حضور نداشته باشد. اگر به روايتي كه سني و شيعه نقل كرده‌اند و در واقع به صورت دعا از پيامبرﷺ نقل شده و غزالي هم اين روايت را در كتاب احياء العلوم آورده است، دقت شود متوجه مي‌شويم كه پيامبر خداﷺ بنا داشته‌اند چه نوع حبّي را به ما آموزش دهند، به خداي خود عرضه مي‌دارند: «اَللّهُمَ ارزقني حبَّكَ وَ حبَّ مَنْ اَحبَّكَ وَ حبَّ مَنْ يقَرَّبُني اِلي حبَّكَ وَاجْعَلْ حبَّكَ اَحبَّ مِنَ الْماءِ الْبارد»؛[40] خدايا! حبّ خودت را روزي من بگردان، و دوستي كسي كه تو را دوست دارد و دوستي كسي كه مرا به دوستي تو نزديك مي‌كند نيز نصيب من بگردان، و دوستي خودت را دوست‌داشتني‌تر از آب خنك براي من بدار. شاهد بحث من قسمت «مَنْ يقَرَّبُني اِلي حبّكَ»؛ است. پيامبرﷺ دارند دعا مي‌كنند كه خدايا! به من لطف كن كسي را دوست داشته باشم كه اگر او را دوست داشته باشم به دوستي تو نزديكم مي‌كند. حال سؤال ما از جهان اسلام اين است كه آيا از اين دعا نمي‌فهميد كه پيامبرﷺ دارد مي‌گويد كساني زير اين آسمان هستند كه مي‌شود دوستشان داشت و

40 - غزالي، احياء العلوم، ج 13، ص 23.

اگر آن ها را دوست داشته باشيد، با خدا دوستي كرده ايد. در آن دعا مي گويي: خدايا حبّ كساني كه با حبّ آن ها به حبّ تو نزديک مي شوم را رزق من بكن. مي خواستم با طرح اين دعا معني حبّ فاطمه(و حبّ حسنين«عليهماالسلام» و حبّ علي براي ما معلوم شود و اين كه پيامبر متوجه اند حبّ اين افراد دريچه ي محبّت به حق را بر جان انسان مي گشايد، به همين جهت در آخر دعا حبّي را تقاضا مي كنند كه موجب حبّ به خدا شود. حضرت صادق مي فرمايند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمْآنُ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ»؛[41] مؤمن مي آرامد به سوي مؤمن، مانند تشنه كه با آب خنک به آرامش مي رسد.

مؤمن براي برادر مؤمن خود دريچه ي سير به سوي عالم غيب است، لذا با جمال خود، انسان را به سوي آرامشِ عالم معنا دعوت مي كند. سكينه يا آرامش از جنس عالم حركت و تغيير نيست، از جنس عالم ثابتات است كه تجلي آن در حركات و سكنات مؤمنين به صورت وقار ظاهر مي شود و دريچه ي محبّت به حق است. و نيز رسول خدا مي فرمايند: «بَكَى شُعَيْبٌ مِنْ حبّ ِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللهِ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللهِ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا كَانَتِ الرَّابِعَةُ أَوْحَى اللهِ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ

41 - بحار الأنوار، ج 64 ، ص 165.

إِلَى مَتَى يَكُونُ هَذَا أَبَداً مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفاً مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجَرْتُكَ وَ إِنْ يَكُنْ شَوْقاً إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبَحْتُكَ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقاً إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدَ حبّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللّه جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْدِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنَ عِمْرَان».[42]

شعيب◆ از حبّ خداى✞ آن‌قدر گريست تا نابينا شد، پس حقّ تعالى بينايى را به او برگرداند سپس آن قدر گريست تا بينايى خود را از دست داد، باز خداوند چشمانش را به او بازگرداند، پس از آن باز آن قدر گريست تا نابينا گرديد، اين بار نيز خداى عزّ و جلّ بينايى را به وى برگرداند، پس چون بار چهارم شد حقّ تعالى به او وَحى نمود و فرمود: اى شعيب تا كى اين طور مى‌كنى، اگر از خوف جهنّم گريه مى‌كنى، تو را از آن آزاد و رها كردم و اگر به جهت شوق به بهشت گريه مى‌كنى، بهشت را برايت مباح نمودم.

شعيب◆ عرض كرد: پروردگارا، تو مى‌دانى كه نه از خوف جهنّم مى‌گريم و نه به خاطر شوق بهشت اشك مى‌ريزم بلكه حبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته به طورى كه صبر نمى‌توانم نمود تا تو را ببينم. خداوند✡ به او وحى نمود و فرمود: حال كه چنين است كليم و هم

42 - علل الشرائع، ج 1، ص 57.

سخنم موسی‌بن‌عمران را به زودی خادم تو قرار می‌دهم.

در این روایت معلوم می شود براي ورود به عالم ملکوت و اُنس با خدا، خداوند مصاحبت حضرت موسي◆ را به حضرت شعیب◆ می‌دهد، جان انسان با چنین ملاقاتي از جذبه‌ي باطني آن ولي خدا تغذیه می‌کند. زیرا از طریق اُنس با اولیاء الهي یک نحوه اتحاد با جنبه‌ي باطني آن‌ها براي ما پدید می‌آید و در صفاي آن ها مستقر مي شویم. حالا حساب کنید با نظر حبّي به اهل‌البیت‌ﷺ جان و قلب ما تا کجا ها می‌تواند سیر کند. «اللّهمّ ارْزُقني حُبَّ مَنْ یقَرِّبُني إلي حُبِّکَ» خدایا! رزق مرا محبّت آن هایي قرار ده که محبّت به آن‌ها مرا به محبّت به خودت نزدیک می‌کند.

موضوعات مطرح شده در این جلسه را می‌توان به صورت زیر جمع‌بندي نمود:

1- تفاوت نظر فیلسوفان نسبت به حقایق قدسي و نظر انبیاء و اولیاء الهي و چگونگي ارتباط با آن حقایق از طریق انبیاءﷺ.

2- راه‌کار حضرت صادق◆ براي ارتباط شیعیان با حقیقت ولایت امامانﷺ.

3- جنبه‌هاي دوگانه‌ي نسبت ولایت ائمهﷺ بر ما از آن جنبه که ما با نظر مودّت به آن ذوات مقدس نظر کنیم و از آن جنبه که آن‌ها به باطن ما نظر نمایند.

4- تفاوت نظر به ولايت امامانؑ با نگاه هاي سطحي و آثار منفي آن و نگاه حكيمانه و نتايج فوق‌العاده‌ي آن.
5- چگونگي رسيدن به يقين نسبت به مقام باطني ائمهؑ و اين‌كه با تدبّر و اُنس با آثار آن ذوات مقدس، يقين شروع مي‌شود و به مرور شدت مي‌يابد.
6- حدّاقل شرط براي ايجاد زمينه در قلب انسان جهت تجلي نور ولايت ائمهؑ، توجه به موضوع مواسات اخوان و عدم ظلم حتي به يک مورچه است.
7- چگونگي معنادارشدن زندگي با مودّت به اهل‌البيتؑ و ارتباط با اسماء الهي و انس با حق.
8- نقش حبّ در تحقق دينداري حقيقي و اين‌كه از طريق محبّت به اهل‌البيتؑ قلب به ميدان مي‌آيد و وقتي قلب به ميدان بيايد ايمان ظهور مي‌كند.
9- نگاه به حادثه‌ي كربلا از آن جهت كه آينه‌ي تمام‌نماي حبّ به اهل‌البيتؑ بود و اين‌كه حبّ اهل‌البيتؑ چگونه حبّي است و چرا اصحاب حسين◆ توانستند دوست‌داشتن حقيقي را كه غذاي اصلي قلب هر انساني است به بهترين نحو به فعليت برسانند.
10- از آن‌جايي كه ائمه‌ي معصومينؑ جنبه‌ي برتر و آرماني هر انساني هستند، محبّت به آن‌ها از يک طرف محبّت به خوبي‌ها و از طرف ديگر عبور از خودِ مادون و نزديكي به خودِ برتر است.

11- توجه به اصل اصيل دوست‌داشتن و اين‌كه محبّت به اهل‌البيت‌ﷺ تنها دوست‌داشتني است كه منجر به سرخوردگي و شكست نمي‌شود - آن هم بدترين شكست يعني شكست در دوست‌داشتن-.

12- اهل‌البيت‌ﷺ لايه‌هاي عميق وجود انسان‌اند تا نگذارند ابعاد متعالي انسان‌ها از منظرشان دور شوند و گرفتار لايه‌هاي سطحي و زودگذر زندگي گردند.

13- در راستاي محبّت به انسان كامل مسير ميل هاي انسان‌ها مطابق ميل هاي امامان معصومﷺ مي‌گردد و به همان اندازه با شوق و شيدايي، در مسير انتخاب صحيح قرار مي‌گيرند.

14- لازمه‌ي اخذ هر درجه از انسانيت، ارتباط با انسان كامل است، همان‌طور كه آب مسير اخذ هرگونه رطوبت مي‌باشد. ابتدا انسان بايد جان خود را از هرگونه پليدي پاك كند تا همسنخي بين جان او و انسان كامل شروع شود و محبّت به انسان كامل ظهور يابد.

15- موضوع اسماء حسني‌بودن امامانﷺ و ايجاد زمينه جهت مباحث بعدي.

16- توجه به مقام آسماني حضرت زهراﷺ كه «منصوره» ناميده مي‌شوند و مقام زميني آن حضرت كه «فاطمه» ناميده مي‌شوند، تا روشن شود نظر به ذوات مقدس اهل‌البيت‌ﷺ هميشه بايد با توجه به مقام آسماني آن‌ها مورد توجه

باشد تا بتوان با تجلي انوار آن مقام با جنبه هاي معنوي آن ها مأنوس گشت.

«والسلام عليكم و رحمةالله و بركاته»

جلسه‌ي چهارم،
برکات محبّت به اهل البیت‌ﷺ

بسم الله الرحمن الرحيم

" قُل لا اَسئَلُكُمْ عَلَيهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُربي"[1]

اي پيغمبر به مؤمنين بگو حالا كه وارد ميدان دينداري شديد و رسالت مرا درک کرديد بدانيد جواب اين رسالت و اجري كه شما ميخواهيد در ازاء آن به من بدهيد، مودّت نزديكان من است.

عرض شد معني آيه‌ي فوق آن است كه بايد ديندار با مودّت اهل البيت به شكوفائي نهايي برسد. بحث هاي جلسه‌ي گذشته را به اين اميد ادامه مي‌دهيم كه إن شاءالله مقدمه‌اي شده باشد تا در آياتي كه در راستاي آيه‌ي فوق مطرح است دقت بيشتري بشود. در آيه‌ي فوق مي‌فرمايد اجر رسالت و جوابي كه شما مي‌توانيد به آن بدهيد «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُربي»؛ است و چون استثنايي كه در آيه مطرح است استثناي منقطع است بنابراين نتيجه به خود پيامبر بر نمي‌گردد، بلكه به امت برمي‌گردد، مثل آن است كه شما به فرزندتان بگوئيد من

1 - سوره‌ي شوري، آيه‌ي 23.

در ازاء پولي كه براي تحصيل تو مي‌دهم چيزي نمي‌خواهم مگر آن كه درس بخواني. البته آيات ديگر هم اين موضوع را تأييد مي‌كند، پس همه‌ي ما در ذهنمان اين مسئله هست كه خداوند در آيه‌ي فوق مي‌فرمايد: برخورد نهايي با ديندار اين است كه شما پاي «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُربي» را در جانتان باز كنيد و مودّتتان را به طرف نزديكان پيامبر سوق دهيد تا گرفتار محبّت هاي پوچ و سرگردان نشويد. با توجه به ادله‌ي روايي كه از شيعه و سني نقل شده در اين مسئله اختلافي نيست كه اهل البيت پيامبر مصداق اين آيه هستند. سپس با طرح آيه‌ي 48 سوره‌ي سبأ كه خداوند به پيامبرش فرمود: «ما سَئَلْتُكُمْ مِنْ اَجْر فَهُوَ لَكُمْ»؛ بگو آنچه تحت عنوان اجر رسالت يعني مودّت في القربي از شما خواستم، آن مطلبي است كه به نفع شما است و نه به نفع خانواده‌ي من، و هدف آن است كه شما به بهترين شكل در مسير ديندار، به مقصد مطلوب برسيد. و نيز در آيه‌ي 57 سوره‌ي فرقان مي‌فرمايد: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا»؛ بگو آن‌چه از شما مي‌خواهم چيزي نيست مگر آن كسي كه مي‌خواهد به سوي پروردگار خود راهي بگشايد. به اين معني كه مودّت اهل البيت راهي است براي رسيدن به مقصد حقيقي و آن كسي كه راه رسيدن به پروردگار خود را انتخاب كند همان اجر

رسالت من است. اول خداوند فرمود بگو: اجر رسالت من «مَوَدَّةَ فِي الْقُربي» است و در آيه‌ي اخير ما را راهنمايي مي‌كند كه در رابطه با اجري كه گفتم، آن اجر چيزي نيست مگر اين كه اگر كسي مي‌خواهد راه صحيح را به سوي پروردگارش پيدا كند از طريق «مَوَدَّةَ فِي الْقُربي» مي‌تواند آن راه را پيدا كند كه البته مصداق اصلي آن‌كس، خودِ اهل البيت مي‌باشند كه هم از يک جهت راه‌اند و هر كس خواست به مقصد اصلي برسد بايد از طريق آن‌ها مسير را طي كند و از طرف ديگر راهرو اند و خودشان پيشتازان مسيري هستند كه به مقصد حقيقي منجر مي‌شود و لذا اميرالمؤمنين◆ مي‌فرمايند: «لا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ♂ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ».[2] هيچ‌كس از اين امت را نمي‌توان با آل محمّد♂ قياس نمود، و هرگز نمي‌توان پرورده‌ي نعمت اين خاندان را در مرتبه‌ي آنان دانست، كه آل محمّد اساس دين و پايگاه يقين‌اند، افراد افراطي و تفريطي هر دو بايد به سوي آن‌ها برگردند، امتيازات ولايت به

---

2 - نهج‌البلاغه، خطبه‌ي 2 - بحارالانوار، ج 23، ص 117.

ايشان اختصاص دارد و وراثت و وصايت مخصوص آن‌ها است.

در راستاي اساس دين‌بودنِ اهل البيت در دعاي ندبه در وصف آن ها به خدا عرضه مي‌داريم: «هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَ الْمَسْلَكَ إِلَى رِضْوَانِكَ»؛ آن ها راه رسيدن به تو و مسير كسب رضايت تو هستند. يا در زيارت جامعه‌ي كبيره نگاه عميق و دقيقي را در همين رابطه اظهار مي‌داريم كه ائمه راه رسيدن به خدا و رضوان و رضايت او هستند، مي‌گويي: «السَّلامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللّه وَ الْأَدِلاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللّه»؛ سلام بر شمايي كه بشريت را حقيقتاً به سوي خدا مي‌خوانيد و راهنمايان انسان‌ها به سوي رضايت الهي هستيد.

پس اگر نسبت به سه آيه‌ي فوق دقت بفرماييد نكات ارزشمندي در راستاي به كمال رسيدن ديندار‌ي نصيب عزيزان مي شود و از سياق آيات و تأكيدي كه در آن ها هست، معلوم مي‌شود مسئله‌ي مهمي مطرح است، لذا يک جا به صورت حصر مي‌فرمايد: اجر رسالت من هيچ چيز نيست مگر «مودّتِ به نزديكان». بعد در جاي ديگر مي‌فرمايد: اين «مودّت في القربي» به نفع خود شماست و سپس مي‌فرمايد: مسيري كه مي‌خواهيد طي كنيد تا به مقصد اصلي برسيد همان اجر رسالت من يعني «مودّت في القربي» است. و در زيارت ائمه‌ي معصومين به همين نكته اشاره مي‌كنيد و خطاب به آن‌ها مي‌گوئيد: «أَتَقَرَّبُ إِلَى اللّه ...

بِمُوَالاتِكَ»؛[3] از طريق مودّت به شما به خدا تقرب مي‌جويم. يا مي‌گوئيد: «أَتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ بِحبّكُمْ...»؛[4] از طريق محبّت به شما به خدا تقرب مي‌جويم.

امامان معصوم؛ آينه‌ي محبّت به خدا

با توجه به آياتي كه بحث شد مي‌توان نتيجه گرفت، اگر خدا تمام محبّت خود را به اهل البيت نداده بود هرگز به ما نمي‌گفت نتيجه‌ي ديندار شما بايد مودّت به آن خانواده باشد، اين نشان مي‌دهد كه آن‌ها از يک طرف در جان خود در سوز و گدازِ مودّت به حق‌اند و از طرف ديگر سيره و سنت آن‌ها براي ديگران نمايش و راه و رسم محبّت به حق مي‌باشد و از طريق محبّت به آن ها به عالَمي وارد مي شويم كه عالَم قرب به خداوند است. به همين جهت است كه تأكيد مي‌كنم مودّت به مقامات معصوم اولاً: به دست آوردن مودّت حقيقي و جهت‌دادن به آن مودّت است. ثانياً: مودّت به آن‌ها عين مودّت به حق است و چيزي جز مودّت و تقرب به حق در ميان نمي‌ماند، چون آن‌ها چيزي از خود ندارند جز آن‌كه «وَ التَّامِّينَ فِي مَحبّةِ اللهِ»؛[5] هستند و در آينه‌ي وجود آن ها اوج محبّت به خدا را مي‌توان ديد و شناخت و

---

3 - مفاتيح الجنان، زيارت عاشورا.
4 - زيارتنامه‌ي حضرت معصومه.
5 - زيارت جامعه‌ي كبيره.

دنبال كرد. اگر خداوند تماماً مودّتش را به اين‌ها نداده بود هرگز به ما نمي‌فرمود اوج ديندارى را با محبّت به اين خانواده به دست آوريد.

گاهي خدا به من و شما لطفي مي‌كند و حبّ خودش را به ما مي‌دهد ولي هر كمالي از يک طرف صورت تامّ و كاملي دارد و از طرف ديگر صورت‌هاي نازله، كه آن صورت نازله به تبع صورت تامّ و كامل معني مي‌يابند، مثل نَم و رطوبت كه صورت نازله‌ي آب است، پارچه‌اي كه رطوبت دارد بهره‌اي از آب دارد ولي صورت تامّه‌ي آب نيست، صورت نازله‌ي آن است. از آن‌جايي كه هر نازله‌اي داراي ذاتي است كه آن ذات در جاي خود كامل و تمام است، خداوند محبّت تامّ به خود را به اهل البيت داده و به ما مي‌گويد با محبّت به آن‌ها، مسير قرب به خدا را براي خود مديريت كنيد و خود را از بي‌ثمري برهانيد، زيرا از يک طرف زندگي بي‌مودّت و محبّت بي‌ثمر است، از طرف ديگر مودّت به هركس و هرچيز هم نتيجه‌بخش نيست.

در راستاي اين كه زندگي غير ديني بي‌ثمر و پوچ است و بايد زندگي را به سوي حبّ اهل‌البيت سوق داد از حضرت كاظم◆ داريم كه: «لَمَّا قَضَى رَسُولُ اللهِ ﷺ مَنَاسِكَهُ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِماً فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُوذَرٍّ الْغِفَارِيُّ«رَحِمَهُ‌اللهُ» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! وَ مَا الْإِسْلَامُ فَقَالَ ﷺ الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَ لِبَاسُهُ

التَّقْوَى وَ زِينَتُهُ الْحَيَاءُ وَ مِلَاكُهُ الْوَرَعُ وَ كَمَالُهُ الدِّينُ وَ ثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حبّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛[6] رسول خدا ﷺ بعد از پايان مراسم حج در حجة الوداع، بر مركبش سوار شده و فرمود: به بهشت نمي‌رود مگر مسلمان. ابوذر از جا برخاسته و عرض كرد اى رسول خدا! اسلام چيست؟ حضرت فرمودند؛ اسلام برهنه است و پوشش آن تقوى، و زيورش حياء، و قوام و هستى آن پارسائى، و كمالش دين و بهره‌اش عمل است، و هر چيزى را بنيادي است و بنياد اسلام دوستى خاندان ماست.

حضرت رسول اكرم ﷺ اساس اسلام را حبّ اهل‌البيت‌ﷺ معرفي مي‌كنند، چون اين نكته را به خوبي احساس كرده‌اید كه زندگي بدون محبّت و مودّت زندگي پوچ و بي‌ثمري است، همچنان كه محبّت به چيزي كه ارزش محبّت‌ورزيدن ندارد، سراسر همراه با زحمت و رنج است و چون اسلام آمده است كه زندگي‌ها را از پوچي و رنج‌ها نجات دهد ما را متوجه محبّت به اهل‌البيت‌ﷺ مي‌كند.

اوقات فراغت؛ هديه‌ي خدا يا معضل بشر؟

امروزه با پديدآمدن انواع و سايل الكتريكي و الكترونيكي و اين‌كه كارها را حت و سريع انجام مي‌گيرد، اوقات

6 - بحارالأنوار، ج 65، ص 379.

فراغت به يكي از مشكلات مردم جهان تبديل شده، كه چگونه آن را بگذرانند. عجيب است، چيزي كه مي‌تواند بزرگترين هديه‌ي خدا باشد و بشر را به ساحت عالَم معنويت سير دهد، مشكل بشر شده است. امام سجاد◆ از خدا تقاضا مي‌كنند: «نَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ، وَ انْهَجْ لِي إِلَى محبّتكَ سَبِيلًا سَهْلَة»[7] خدايا! مرا در اوقات فراغت به ياد خود هشيارم گردان، و در ايام مهلت به طاعت و بندگي‌ات بگمار، و همواره راهي به سوي محبّت و دوستي‌ات براي من آشكار نما. در واقع خداوند كسي را كه بخواهد مورد لطف قرار دهد مفتخر به داشتن اوقات فراغت مي‌كند تا بتواند در آن فرصت با خداي خودش مناجات و معاشقه كند. وقتي هارون امام موسي كاظم◆ را به زندان مي‌فرستد. امام مي‌فرمايند: خدايا! مدّتي بود دنبال زمان و مكاني بودم تا بتوانم با تو مناجات كنم حالا اين فرصت را به من دادي. حال ملاحظه بفرمائيد چه شده كه اوقات فراغت مشكل بشر شده است! بشري كه از طريق دل با خدا ارتباط ندارد اوقات فراغتش مزاحم او خواهد شد و بشري كه نتواند زندگي خود را در مسير اولياء الهي قرار دهد، دل خود را وارد زندگي نكرده است.

---

7 - حضرت سجاد◆، دعاي مكارم الاخلاق.

محبّت پایدار

محبّت به اهل البیت مسیر وارد شدن در نظام محبّت ورزیدن حقیقي است و این چیزي است که انسان‌ها شدیداً به آن نیاز دارند. مگر مي‌شود مدتي از عمر ما بگذرد و پیر و تنها شویم در حالي که مصداق انس حقیقي جان خود یعني خداوند را از آن طریق که او در مقابل ما قرار داده، فراهم نکرده باشیم؟ در تنهایي پیري و از آن مهم‌تر در برزخ، نه مي‌توان بي‌خدا بود و نه با خداي صرفاً حاصل از استدلال مي‌توان به سر برد. باید دل ما محبوب خود را پیدا کرده باشد تا بتواند در آن تنهایي، عالي‌ترین بهره ها را نصیب خود کند. اصولاً اگر دلِ مرتبط با حقایق غیبي، در صحنه نباشد توجه آن، توجهي نیست که بتواند با محبوب خود مرتبط شود و ارتباط وجودي با آن پیدا کند و تا توجه تامّ به محبوب نباشد دل آدم به شعف مطلوب خود دست نمي‌یابد.

هر انساني نیاز دارد که با تمام وجود دل خود را به یک محبوب حقیقي بسپارد و آن محبوب بتواند همه‌ي وجود انسان را تسخیر کند، که چنین محبوبي جز انسان کامل یعني امام معصوم نمي‌تواند باشد. به همین جهت در روایت داریم وقتي انسان مؤمني رحلت کرد و به انتهاي مسیري رسید که در آن حبّ اهل‌البیت جاري بود، رسول خدا و علي را ملاقات مي‌کند و رسول اکرم

به او مي‌فرمايند: «يا وَلِيَّ اللّه اَبْشِرْ اَنَا رَسُولُ اللّه»؛ اي دوست خدا! بشارت باد تو را كه من رسول خدا هستم. و حضرت علي◆ مي‌فرمايند: «يا وَلِيَّ اللّه اَبْشِرْ اَنَا عَلِي بْنُ اَبِي طالِب اَلَّذي كُنْتَ تُحبّهُ...»؛[8] اي ولي خدا بشارت باد تو را كه من علي بن ابي طالبي هستم كه در دنيا بر محبّت با او پايدار بودي. اين روايت خبر از آن مي‌دهد كه مسير محبّت به رسول خدا و ائمه‌ي معصومين در آن عالمي كه مسير الي الله است به ملاقات اهل البيت منجر مي‌شود تا مسير سير به سوي خداوند از طريق محبّت به آن ذوات مقدس هموار گردد. در همين راستا حضرت باقر◆ مي‌فرمايند: «لَا يُحبّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرُ اللّه قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللّه قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللّه مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ»؛[9] كسي نمي‌تواند ما را دوست داشته باشد و به ما محبت بورزد مگر اين‌كه خدا قلبش را پاكيزه كرده باشد و خدا قلب بنده‌اي را پاكيزه نكند مگر اين‌كه تحت تأثير ما بوده و ما را پذيرفته باشد، و چون جانش ما را پذيرفت خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قيامت ايمنش سازد.

---

8 - الكافي، ج 3، ص 128.
9 - الكافي، ج 1، ص 194.

چنانچه ملاحظه مي‌فرمائيد حضرت محبّت به اهل البيتﷺ را عامل امنيت او از فزع روز قيامت برمي شمارند، چون از طريق محبّت به آن‌ها سير به سوي خوبي‌ها و سير به سوي كمال مطلق به بهترين نحو عملي مي‌شود، همه‌ي اين‌ها به جهت آن است كه انسان به خود بفهماند غير معصوم نمي‌تواند همه‌ي وجود انسان را تسخير كند.

آنچه به خوبي بايد براي عزيزان روشن شده باشد اين است كه بالأخره ثمره‌ي زندگي بايد محبّت باشد و محبّتي هم كه متعلَق آن انسان‌هاي معصومﷺ نباشند، علاوه بر آن كه زودگذر است و آخر پيري و در برزخ به كار نمي‌آيد، جواب حقيقي به جان ها نيست تا در فرصت‌ها و فراغت‌ها بتوان از آن بهره‌مند شد. به جدّ بايد از خود بپرسيم اگر در تنهايي پيري و به‌خصوص در برزخ با محبّتي عميق و پايدار به‌سر نبريم چگونه مي‌توانيم از آن نشئه استفاده نماييم؟ با محبّت به دنيا و ساختمان و حقوق و مدرک كه نمي‌شود آن تنهايي را براي خود قابل تحمل نمود، چه رسد بخواهيم از آن تنهايي نهايت بهره را ببريم و به نشاط متعالي دست يابيم. آن جايي كه اين مشغوليت‌هاي دنيايي نيست، واي بر ما اگر محبّت به حقايق پايدار و ذوات قدسي را با خود نبرده باشيم. آيا مي‌شود دلمان را جذب پارک كنيم؟ آن‌جا كه نمي‌شود كارهايي انجام داد مثل كارهايي كه پيران

پاركنشين در اين دنيا انجام مي‌دهند. آن‌جا دل انسان جذب اين چيزها نمي‌شود، كمي فكر كنيم كه اگر در آن‌جا محبّت به اميرالمؤمنين◆ را نداشته باشيم چه مي‌شود. بر همين اساس رسول خدا↗ مي‌فرمايند: «حبّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عَظِيمَةٌ عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاط»؛[10] حبّ اهل بيت من در هفت موضعِ هولناك مفيد است؛ هنگام مرگ، در گور، موقع برخاستن از قبور، وقت باز شدن كتاب، در رسيدگي به حساب، زمان سنجش اعمال و در گذشتن از صراط. يا مي‌فرمايند: «حبّ آل مُحمّد↗ جَوازٌ عَلىَ الصّراط وَ الولاية لآل محمّد↗ أمان مِنَ العذاب»؛[11] دوستي خاندان محمّد↗ وسيله‌ي عبور از صراط، و ولايت خاندان محمّد↗ سبب ايمنی از عذاب است. از همه مهم‌تر حديثي است كه عبدالله بن عمر از قول رسول خدا↗ نقل مي‌كند كه در عين طولاني‌بودن به جهت آن‌كه رازهايي را در درون خود دارد تماماً نقل مي‌شود. حضرت فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكَوْثَرِ وَ يَأْكُلَ مِنْ طُوبَى وَ يَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً قُبِلَ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ وَ قِيَامُهُ وَ اسْتَجَابَ لَهُ دُعَاهُ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ

---

10 - شيخ صدوق: فضائل الشيعة، ص 7.
11 - الحكم الزاهرة با ترجمه انصاری، ص 144. ينابيع المودة/ 22 الغدير 10/ 279.

عَلِيّاً اسْتَغْفَرَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ يَدْخُلُهَا مِنْ أَيِّ بَابٍ شَاءَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً أَعْطَاهُ اللّٰه كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ حَاسَبَهُ حِسَابَ الْأَنْبِيَاءِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً هَوَّنَ اللّٰه عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ جَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً أَعْطَاهُ اللّٰه بِكُلِّ عِرْقٍ فِي بَدَنِهِ حَوْرَاءَ وَ شُفِّعَ فِي ثَمَانِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي بَدَنِهِ حَوْرَاءُ وَ مَدِينَةٌ فِي الْجَنَّةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً بَعَثَ اللّٰه إِلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ كَمَا يَبْعَثُ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ دَفَعَ اللّٰه عَنْهُ هَوْلَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ وَ بَيَّضَ وَجْهَهُ وَ كَانَ مَعَ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً أَثْبَتَ اللّٰه فِي قَلْبِهِ الْحِكْمَةَ وَ أَجْرَى عَلَى لِسَانِهِ الصَّوَابَ وَ فَتَحَ اللّٰه عَلَيْهِ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً سُمِّيَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَسِيرَ اللّٰه أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً نَادَاهُ مَلَكٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يَا عَبْدَ اللّٰه اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غَفَرَ اللّٰه لَكَ الذُّنُوبَ كُلَّهَا، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً وُضِعَ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْمُلْكِ وَ أُلْبِسَ حُلَّةَ الْكَرَامَةِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً جَازَ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً كُتِبَ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَمْ يُنْشَرْ لَهُ دِيوَانٌ وَ لَمْ يُنْصَبْ لَهُ مِيزَانٌ وَ قِيلَ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ بِلَا حِسَابٍ أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً صَافَحَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ زَارَتْهُ الْأَنْبِيَاءُ وَ قَضَى اللّٰه لَهُ كُلَّ حَاجَةٍ أَلَا وَ مَنْ أَحبّ آلَ

مُحَمَّدٍ أَمِنَ مِنَ الْحِسَابِ وَ الْمِيزَانِ وَ الصِّرَاطِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حبّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّةِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛[12] آگاه باشيد كسى كه على◆ را دوست داشته باشد از دنيا خارج نمي‌شود مگر اين‌كه از حوض كوثر بنوشد و از درخت طوبى بخورد و جاى خود را در بهشت ببيند، بدانيد كسى‌كه على◆ را دوست داشته باشد نماز و روزه‌ي او قبول مى‌شود و دعاى او مستجاب مي‌گردد، با خبر باشيد كسى كه على◆ را دوست داشته باشد ملائكه براى وى طلب آمرزش مي‌كنند و در هاى هشت بهشت براى او گشوده مى شود تا از هر درى خواسته باشد وارد شود، هركس على◆ را دوست داشته باشد خداوند بزرگ در فردای قيامت صحيفه‌ي اعمال او را به دست راستش خواهد داد و حساب او مثل حساب انبياء است، بدانيد كسى كه على را دوست داشته باشد خداوند سكرات مرگ را بر او آسان مي‌كند و گور وي را باغى از باغستان‌هاى بهشت مي‌گرداند، كسى كه دوست بدارد على◆ را خداوند به عدد هر رگى كه در بدن او است حورى به او عطا فرمايد و شفاعت او در هشتاد نفر از اقوام و نزديكانش پذيرفته مى شود و براى او به عدد هر مويى كه در بدن او رسته، حورى‌اى و شهرى در بهشت هست، كسى كه على◆ را دوست داشته باشد

12 - شيخ صدوق، فضائل الشيعة، ص 5.

خداوند ملك الموت را هنگام جان‌دادن پیش او می‌فرستد به هیئتی که نزد پیمبران می‌فرستد و از او ترس نکیر و منکر را بر می‌دارد و چهره‌ي او را سفید و نورانی می‌گرداند و وي را با حمزه‌ي سیدالشهداء محشور می‌فرماید، کسی که علي◆ را دوست داشته باشد خداوند دانش و حکمت را به دل او جای می‌دهد و زبانش را به درستی و راستی گویا نموده و از لغزش و خطا حفظ می‌فرماید، بر او درهای رحمت خود را می‌گشاید، کسی که محبّ علی◆ است در آسمان و زمین اسیر (کمند محبّت) حق نامیده می‌شود، کسی که علی◆ را دوست داشته باشد فرشته‌ای از زیر عرش الهی صدایش می‌کند و گوید: ای بنده‌ي خدا عمل خالصی شروع کردی خداوند گناهان تو را بیامرزد، هرکس علی◆ را دوست داشته باشد مانند ماه تابان شب چهارده به صحرای محشر وارد می‌گردد، کسی که او را دوست داشته باشد تاجی بر سر او گذاشته شده و لباس‌های عزت بر او پوشانیده می‌شود، کسی که علی◆ را دوست داشته باشد از پل صراط مانند برق جهنده می‌گذرد، هر که علي◆ را دوست داشته باشد امان از آتشِ دوزخ و عذاب الهی و اجازه‌ي عبور از صراط به وی عطا می‌شود و برای او حسابی نیست و دیوان عمل او را باز نمی‌کنند و اعمال او را نمی‌سنجند و به او می‌گویند بدون حساب به بهشت داخل شو، کسی که دوستدار علی◆ است فرشتگان با وی

مصافحه كنند و انبيا زيارتش نمايند و خداوند متعال حاجاتش را برآورد، كسى كه آل محمّد را دوست بدارد از پس دادن حساب و سنجش اعمال و لغزش از پل صراط ايمن است، شخصى كه بر دوستى آل محمّد بميرد من ضامنِ بودن او با انبيا در بهشتم، آگاه باشيد! كسى كه بر دشمنى آل محمّد بميرد هرگز بوى بهشت را درک نخواهد كرد.

يكي از بزرگان عرفا مي‌فرمايند: «محبّت چون آب است در نظام هستي»، يعني چيزي است كه بايد همه‌جا باشد. در همين رابطه بايد بدانيم عشق به حق از طريق عشق به معصوم چيزي است كه لازم است در كنار هر كاري كه انجام مي‌دهيم اعم از كار فكري يا كار عملي، مدّ نظر ما باشد، به طوري كه همه‌ي كارها در فضاي محبّت به آن ذوات مقدس انجام شود تا زندگي جهت اصلي خود را از دست ندهد.

عموماً ما متأسفانه در موضوع به صحنه‌آوردن دل مشكل داريم و تا وارد عمل نشويم متوجه نيستيم اين موضوع چقدر كار مي‌برد و چه اندازه نتيجه دارد. اگر خواستيم از مرحله‌ي تئوري وارد عمل شويم و تصميم گرفتيم با دل عبادت كنيم در آن حال است كه متوجه مي‌شويم به مقدماتي اساسي نياز داريم. و در همين رابطه است كه حافظ مي‌گويد:

ألا يا ايُّها الساقي كه عشق‌آسان‌نمود اول
اَدر كأساً و ناولها ولي افتاد مشكل‌ها

پیش خود مي گوئیم از این به بعد مي‌خواهیم نمازمان همان ذکرمان باشد و بتوانیم از طریق این بهترین هدیه‌ي خدا، یعني نماز، با خدا انس بگیریم. همه‌ي ما مي‌خواهیم در یک جاي تنهاي تنها، در صحرایي دور و یا نخلستاني خلوت، ما باشیم و خدا، ولي ملاحظه کرده‌اید وقتي آن تنهایي فراهم شد، آن اُنسي که به دنبالش بودیم تا با خدا داشته باشیم، به طوري که ما راضي شویم، حاصل نمي‌شود. چون دل را قبلاً با محبّت معصومینﷺ نپرورانده‌ایم و صاحب دلي را با خود به همراه نیاورده‌ایم تا خداوند با نظر به دل او به ما نیز بنگرد. آن جا است که مي‌فهمیم جایگاه محبّت اهل البیتﷺ چقدر کارساز است، تا وارد عمل نشده‌ایم و با مفاهیم انتزاعي محبّت ارتباط داریم ممکن است فکر کنیم جهت ارتباط قلبي با خدا نیاز به محبّت اهل البیتﷺ نداریم، ولي وقتي وارد عمل شدید مي‌بینید بدون نظر به آن ذوات مقدس و دل سپردن به آن ها دل یک قدم هم جلو نمي‌رود. آن وقت است که خواهي گفت:

عمري گذشت و شور با گریه‌هاي نیمه شب
عادت نداشتم عادت نداشتم
یا عشق و التفات به یا ما حضور عشق و
دل‌هاي ما نداشت ارادت نداشتم

چون مي‌خواهیم بدون محبّت به آن ذوات قدسي راه به سوي عالم قدس را طي کنیم.

سلطان دل‌ها و قبول‌شدن نماز

بعد از آن‌كه در مكتب مودّتِ انسان‌هاي معصوم وارد شديم، و از آن منظر با خداوند مرتبط گشتيم و خواستيم از طريق نماز كه عامل ياد خدا ست آن ارتباط را فعليت ببخشيم، نماز غوغا مي‌كند. بزرگان دين از ما تعجب مي‌كنند چرا تلاش نمي‌كنيم از نمازمان آن بهره‌اي را كه مي‌توان به‌دست آورد، به دست آوريم، عده‌اي به دنبال ذكر يا اذكاري هستند تا از آن طريق به سير و سلوك خود ادامه دهند، آيا به دستور رب العالمين عنايت ندارند كه مي‌فرمايد: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري»؛[13] نماز را اقامه كن براي اين كه در ذكر من وارد شوي. و نماز بيش از ساير اذكار مي‌تواند حالت «ذكر» را داشته باشد و عامل اتصال قلب انسان به خدا گردد زيرا نماز ذكر جامع است و اصل همه‌ي اسماء الهي در آن مدّ نظر قرار مي‌گيرد، به همين جهت رسول خدا مي‌فرمايند: «وَ قُرَّةُ عَينِي فِي الصَّلاة»؛[14] روشني چشم من در نماز است. نماز آينه‌ي نمايش حقيقت هر انسان است. لذا پيامبر خدا مي‌فرمايند: « أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَ إِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ

13 - سوره‌ي طه، آيه‌ي 14.
14 - الخصال، ج 1، ص 79.

عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِه»[15] اولين چيزي كه از بنده در روز قيامت محاسبه مي‌شود نماز است، اگر از او قبول شد، ساير اعمال او قبول مي‌شود و اگر قبول نشد ساير اعمال او نيز مورد قبول قرار نمي‌گيرد و ردّ مي‌شود. چون حقيقت انسان عبوديت اوست كه عبارت است از ياد خدا. حال اگر بخواهد ياد پروردگار در ميان باشد بايد دل در صحنه باشد، به اندازه‌اي كه دل در صحنه باشد، ياد پروردگار در صحنه است و براي آن كه دل در صحنه باشد بايد توجه به معصومينؑ كه سلطان دل‌ها هستند در ميان باشد. آن‌هايي كه قلب محض هستند و هيچ ميلي از هيچ بُعدي از ابعاد آن‌ها در عمل آن‌ها دخالت ندارند و خود شان فرمودند: «اِنَّ قُلُوبَنا اَوْعِيَةُ مَشِيةِ اللّه فَاِذا شاءَ شِئْنا»؛[16] قلب‌هاي ما ظرف اراده و خواست خداست، چون او بخواهد ما نيز همان را مي‌خواهيم. مولوي در رابطه با آن كه بايد دل را در محضر خدا آورد و آن دل بايد دلي باشد كه قلب عالم است كه همان قلب وجود مقدس صاحبّ الامرؑ است مي‌گويد:

صد جوال زر بياري حق بگويد، دل
گر ز تو راضي است ور به تو مُعْرِض

15 - فلاح السائل، ص 127. من لا يحضره الفقيه، ج1، ص 208.

16 - سيد حسين بروجردي، تفسير صراط مستقيم، ج 3، ص 374.

ننگرم در تو، در آن تحفه آن را آر، اي
با تو او چون است؟ زير پاي مادران
مادر و بابا و اَصل اي خنک آن‌کس که
تو بگويي نَک دل گويدت اين دل
آن دلي آور که قلب جانِ جانِ جان
از براي آن دلِ پر هست آن سلطان دل‌ها

در همين رابطه و با توجه به چنين معرفتي است که از خدا مي‌خواهيد به حقيقت وجود مقدس امام زمان که سلطان دل ها است «وَاجْعَلْ صَلاتَنا بِهِ مَقْبُولَه»؛ نماز ما را قبول بفرما، براي آن که مقامي که مقام زندگي با دل است همان مقام امام زمان است. او صاحبّ دل اصلي است و در تمام ابعاد با خدا مرتبط است و از منظر ارتباط با او دل انسان مي‌تواند با خدا مرتبط باشد.

صاحب دل، آيينه‌ي شش حق در او از شش جهت
رو بنمود نازل بود

مسير قبول عبادت

پس انسان وقتي در مرحله‌ي ارتباط با خدا است که دل در ميان باشد و وقتي دل در ميان است که نظرها به مصداق اسماء الهي يعني ائمه‌ي معصومين معطوف گردد و از آن طريق بتوان از طريق نماز به ذکر الهي دست يافت. در همين رابطه است که حضرت صادق◆ مي‌فرمايد: «نَحْنُ وَ اللهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛[17] سوگند به خدا مائيم آن اسماء حسنايي كه خدا عملي را از بندگان نپذيرد مگر آن‌كه با معرفت به ما همراه باشد. البته عنايت داشته باشيد كه معرفت به اهل‌البيت چه معرفتي است كه اولاً: منجر به نظر به اسماء حسناي الهي مي‌شود. ثانياً: مسير قبول عبادت بندگان مي‌گردد. حدّاقل به موضوعِ معرفت به حقيقت نوري آن ذوات مقدسه فكر بفرماييد.

با توجه به اين‌كه خداوند مي‌فرمايد: جهت ياد و ذكر من نماز به‌پا داريد، پس اين درست نيست كه بعضي‌ها نماز مي‌خوانند ولي به دنبال فراغتي هستند كه از طريق ذكر خاصي دلشان را با خدا مأنوس كنند. بايد بتوانيم كاري كنيم كه «نماز» همه چيز ما بشود و از دريچه‌ي نماز راه انس با خدا بر جانمان باز شود. بقيه‌ي اذكار هم وقتي به مقصد اصابت مي‌كند كه جان ما از طريق نماز راه ارتباط با خدا را بگشايد و معني اين‌كه فرمود: اگر نماز قبول شود ساير اعمال نيز قبول مي‌شود، همين است. آن وقت فراموش نفرمائيد حضرت صادق◆ فرمودند: اعمال بندگان را خداوند قبول نمي‌كند مگر با معرفت به ما و اين كه متوجه شويم آن‌ها اسماء حسناي الهي هستند و از طريق مودّت و دل‌سپردن به آن‌ها، دل وارد ميدان انس

17 - الكافي، ج 1، ص 144.

با اسماء الهي مي‌شود و خداوند را در منظر خود مي‌يابد، از اين طريق است كه نماز ذكر انسان مي‌شود و بهره‌هاي فراوان آن نصيب انسان مي‌گردد. اگر علامه‌ي طباطبائي‌ها «رحمة‌الله‌عليهم» از دولت سر نمازهايشان به جايي رسيدند با توجه به آن مودّت و آن معرفت بود كه نمازهايشان نماز شد. به قول خودشان در يك چله‌اي كه در باغ هاي روستاي دماوند مشغول ذكر بودم، همراه با ذكر من كلاغ ها هم نداي الله، الله سر مي‌دادند. ما هم اگر بنا است كاري براي خود بكنيم با همين نمازها مي‌توان چنين كاري كرد. عمده آن است كه سير رسيدن به محبّت را وارد زندگي كنيم آن هم از طريق صحيح، تا به جمعيت خاطر برسيم، آن وقت مي‌بينيد نماز از دستتان نمي‌رود.

شيعه به جهت مودّت و معرفت به اهل البيت مشهور بود كه به نحو آرام و طمأنينه نماز مي‌خواند و لذا عُبيدالله‌بن‌زياد وقتي وارد كوفه شد و خواست مخفي گاه مسلم بن عقيل را بيابد به غلام خود مَعْقِل گفت به مسجد برو و با كساني اُنس بگير كه به آرامي و طمأنينه نماز مي‌خوانند آن‌ها شيعيان حسين‌اند و مي‌توانی از آن طريق بر مسلم‌بن‌عقيل دست يابي و اتفاقاً هم او متوجه مسلم بن عوسجه شد و از آن طريق به مخفي گاه جناب مسلم بن عقيل دست يافت.

انسان با محبّت به ذوات قدسي امامان معصوم وسعت مي‌يابد و از ديوارهاي تنگ دنيا آزاد مي شود و از آن طريق آتش جهنم را خاموش مي‌كند. همين‌طور كه آتش دنيا را خاموش مي‌كند. اين است كه اهل دل مي‌فرمايند: «محبّت؛ بهشتِ نقد است» و براي ورود به چنين بهشتي خداوند پاي مودّت حقيقي را جلوي روي مؤمنين باز كرده است. و به شما عزيزان عرض كنيم، اين مودّت، براي ما كه دوران پيري را مي‌گذرانيم بسيار كارساز است و ما شديداً به مودّتي كه در منظر آن امامي معصوم باشد بسيار نياز داريم تا دوران پيري از شور و نشاط خارج نشود. مخاطب بحث‌هاي ما عموماً جوانان هستند كه تا حدّي با نوعي يا انواعي از مودّت و محبّت مرتبط هستند ولي مودّت به امامان معصوم آن وقتي كه محبّت‌هاي جواني فرو مي‌نشيند بسيار حيات‌بخش است، هم در سنين پيري و هم در قبر و برزخ. در قبر و برزخ شديداً محبّت ورزيدن به انسان‌هاي پاك و متعالي جان را ارضاء مي‌كند و جوانان هم بايد تلاش كنند وارد محبّت به امامان معصوم شوند وگرنه وقتي سني از آن‌ها گذشت و محبّت به امور دنيا فرو نشست، اگر اين مودّت نباشد، زندگي سختي انسان را فرا مي‌گيرد. ممكن است تا مدتي محبّت به امور دنيايي را به خود القاء كنيم ولي از يك مرحله‌اي، ديگر دل نمي‌تواند محبّت به اين امور را بپذيرد و اگر

محبّت به امامان معصوم در همان دوران جواني پايه‌هايش ريخته نشود، در وقتي كه ديگر امور دنيايي دل را جذب نمي‌كنند فشارهاي زيادي به انسان وارد مي شود و انواع افسردگي‌ها به انسان روي مي‌آورد.

به جهت نتايج فراواني كه دارد خداوند مي‌فرمايد به معصومين عشق بورزيد و همه‌ي شرايط براي اين نوع عشق‌ورزيدن را فراهم كرده است. چون هم مي‌توان به راحتي متوجه شد آن‌ها عين بندگي خدايند و تمام وجودشان هدايت خلق است به سوي حق و هم مي‌توان فهميد كه اين ها ذوات مقدسي هستند كه دل تماماً در طلب آن‌ها ست، همين كه وارد اين راه شديم ملاحظه مي‌كنيم محبّت آن‌ها در جان ما نهاده شده است. رسول خدا مي‌فرمايند: «إِنَّ حبّ عَلِيٍّ قُذِفَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يُحِبّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛[18] محبّت حضرت علي در دل مؤمنين جاي گرفته است. پس غير از مؤمن كسي علي را دوست ندارد و غير از شخص منافق بغض او را نخواهد داشت.

در روايت داريم كه خَيْثَمَه مي‌گويد: خدمت حضرت باقر رسيدم حضرت فرمودند: «يَا خَيْثَمَةُ إِنَّ شِيعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحبّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُلْهَمُونَ حبّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ يُحبّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرَنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللّه

18 - بحار الأنوار، ج 43، ص 281.

بِهِ مِنَ الْخَيْرِ...»؛[19] اي خيثمه! حبّ ما اهل‌البيت در دل هاي شيعيان ما القاء مي‌شود و محبّت ما به آن‌ها الهام مي‌گردد، ما را دوست مي‌دارند و فضائل ما را تحمل مي‌كنند، در حالي‌كه نه ما را ديده‌اند و نه كلام ما را شنيده‌اند. اين بركات از آن‌روست كه خداوند اراده كرده است كه به آنان خير برساند.

عوامل نزديكي به محبت امامانؑ

در واقع مي‌توان گفت محبّت به ائمه‌ي معصومينؑ در قلب هر مؤمني ريشه دارد و «آشنايي نه غريب است كه جان‌سوز من است» اين را در رابطه با حضرت سيدالشهداء◆ بارها احساس كرده‌ايد كه واقعاً «إنَّ لِلحُسين مَحبّةً مَكْنُونَةً في قُلوبِ الْمُؤْمِنين»؛[20] كه در عمق جانتان يک محبّت بنيادين نسبت به امام حسين◆ داريد، وقتي وارد مرحله‌ي محبّت اهل البيتؑ شديد متوجه مي‌شويد اين محبّت بنيادين به همه‌ي آن ذوات مقدس تعلق دارد. ابتدا محبّت به امام حسين◆ ملموس‌تر است ولي كمي كه مطلب را به روش صحيح دنبال كنيم و حقِ دل را وانگذاريم احساس مي‌كنيم موضوعِ محبّت به اين خاندان سرّي است از اسرار الهي كه در هر دلي نهاده شده است. آري هرچه از امام حسين◆ جلوتر مي‌رويد موضوعِ آن محبّت، سرّي‌تر و دروني‌تر

19 - بحار الأنوار، ج24، ص 151.
20 - «ترجمه‌ي خصائص الحسينيه»، ص 47.

مي‌شود، از حضرت رضا◆ كه مي‌گذري و به امام جواد و هادي و عسكري كه مي‌رسي ديگر مسئله سِرُ السِّر است. انسان بايد خيلي قلبي شده باشد تا بتواند با نور آن ها رابطه برقرار كند تا جايي كه ارتباط با غيبت كبراي حضرت صاحب الامر دیگر از سرُ السّر هم بالاتر مي‌رود، ديگر هيچ سهمي از حسّ جهت ارتباط با ذات مقدس امام زمان در صحنه نمي‌ماند، در اين مرحله است كه انسان متوجه مي شود عجب! از اول هم اين ذوات مقدس غايب بودند، يک ظهور مختصري در حركات و گفتار خود داشتند تا ما را متوجه حقيقت غيبي خود كنند و به سوي آن بكشانند. پس حضرت امام زمان سرّ اهل البيت را آشكار نموده و فهماندند كه اين ها هميشه در غيب بوده و هستند، ظهور زميني آن‌ها، اشاره بود به وجود غيبي آن عزيزان كه توجه به آن حقيقت غيبي از اول در جان ما نهاده شده بود و از طريق محبّت به آن ها متوجه وجود باطني آن ها در قلب خود خواهيم شد.

به اندازه‌اي كه توانسته باشيم به باطن اصيل خود رجوع كنيم متوجه حبّ علي◆ و ساير ذوات مقدس معصومين مي‌شويم. گفت:

اين صدا در كوه گه پُر است زين بانک دل‌ها بانک كيست اين كُه گه‌تهي است

اين صداي امام ما است كه با او آشنائيم و لذا به اندازه‌ي دوري از حقيقت خودمان به ضعف محبّت به اين

خاندان گرفتار مي‌شويم. اين را مي‌توانيد امتحان كنيد؛ گاهي كه با خودمان خوب برخورد نكنيم و در تزكيه‌ي خود از رذائل كوشا نباشيم، به همان اندازه نه تنها نسبت به ائمه معصومين احساس محبّتمان كم مي‌شود، حتي احساس بيگانگي با آن‌ها به ما دست مي‌دهد، ديگر احساس نمي‌كنيم امام معصوم؛ جانِ جانِ ما است و برعكس، هرچه در اصلاح خود بيشتر تلاش كنيم و مواظب باشيم آلوده نشويم، احساس مي‌كنيم قلبمان بيشتر متوجه امام‌مان است. هر چقدر آلودگي‌هاي خود را كم كنيم، بدون اختيار به امام زمانمان نزديكتر مي‌شويم.

ارتباط جان‌ها با امام قبل از تولد

حضرت صادق◆ مي‌فرمايند: «شخصي خدمت اميرالمؤمنين◆ آمد و آن حضرت همراه اصحابش بود، بر آن حضرت سلام كرد و گفت: به خدا ولايت و محبّت تو را دارم. اميرالمؤمنين◆ فرمودند: دروغ مي‌گويي. آن شخص گفت: آري! به خدا قسم من محبّت و دوستي تو را دارم و تا سه بار تكرار كرد. اميرالمؤمنين◆ فرمودند: دروغ مي‌گويي، تو چنان كه مي‌گويي نيستي، همانا خداوند روح‌هاي مردم را دو هزار سال پيش از بدن‌هايشان آفريد و سپس دوستان ما را به ما عرضه كرد، به خدا سوگند كه روح تو را در ميان

آن ها نديدم، پس تو كجا بودي؟ آنگاه آن مرد ساكت شد و جوابي نگفت و ديگر مراجعه نكرد.»[21] ملاحظه كنيد كه قبل از بدن، جان هر انسان با امامش روبه‌رو شده و قصه‌ي زندگي‌اش را به نمايش گذاشته كه چگونه با اين امامش در زندگي‌اش برخورد مي‌كند و اگر روحانيت خود را از دست نداده باشد قبل از بدن و زندگي دنيايي، محبّت به امامش را از عمق جان به امام عرضه داشته است. در جانِ خود نظر كنيد، آيا عدالت و ايمان و شجاعت علي◆ را نمي‌خواهيد؟ پس همه‌ي شما با اميرالمؤمنين◆ در وقتي كه فقط جان بوديد بيعت كرديد، ايشان شما را شناخت و شما ايشان را شناختيد، قصه‌ي دنيا تكرار آن بيعت است. به همين دليل آيه‌ي قرآن در رابطه با كافران به پيامبرش مي‌فرمايد: «قَدْ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ»؛[22] اين ها گمراه شدند و از اول جزءمهتدين نبودند و لذا مي‌فرمايد: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِه وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِين»؛[23] و خدا

---

21 - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ◆ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ◆ وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنَا وَ اللهِ أُحِبّكَ وَ أَتَوَلَّاكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ◆كَذَبْتَ قَالَ بَلَى وَ اللهِ إِنِّي أُحِبّكَ وَ أَتَوَلَّاكَ فَكَرَّرَ ثَلَاثاً فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ◆كَذَبْتَ مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَيْ عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبّ لَنَا فَوَ اللهِ مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عُرِضَ فَأَيْنَ كُنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُرَاجِعْه (الكافي، ج1، ص 438)

22 - سوره‌ي انعام، آيه‌ي 140.

23 - سوره‌ي انعام، آيه‌ي 117.

مي‌دانند چه كسي از مسير پرورد گارش منحرف شده و چه كسي زندگي دنيائي‌اش را بر اساس پذيرش هدايت خدا ترسيم كرده است. آيه‌ي فوق از طرف خدا يک نوع تسلّي خاطر به پيامبرﷺ است كه حضرت تصور نكنند در انجام رسالت كوتاهي كرده‌اند. مي‌فرمايد اين ها آن وقتي كه زندگي دنيايي‌شان را انتخاب كردند و ما هم بر اساس همان انتخاب، آن ها را خلق كرديم، خود شان هدايت الهي را نپذيرفتند، در عين اين‌كه اختيار داشتند، انحراف از مسير پروردگارشان را انتخاب كردند و هيچ‌گونه جبري هم در پي نخواهد داشت، بلكه قضيه اين است كه شما قبل از اين كه به صحنه حيات دنيايي بياييد اختياراً خودتان را به صحنه‌ي ارتباط با حق يا عدم ارتباط با حق سپرده‌ايد، بعد تقاضاي حضور عيني و خارجي و دنيايي كرده‌ايد و خداوند هم از آن جايي كه سميع و عليم است، اين تقاضا را شنيد و پذيرفت.

عرض بنده در اين جا اين است كه رابطه‌ي قلب ما با امام و رابطه‌ي امام با قلب ما يک مسئله‌ي آسماني و باطني است و نبايد از آن مرحله و مرتبه غفلت كرد، وقتي به خود بياييم متوجه محبّت قلبي خود نسبت به امام خواهيم شد.

در واقع بايد از خدا تقاضا كنيم خودمان را به خودمان بشناساند تا مقام نوري اهل البيتﷺ را از عمق جان

درک کنيم و عهدي را که فطرت ما با آن ذوات قدسي بسته است به فعليت درآوريم و بدانيم دستوري که خداوند به ما مي‌دهد که به آن‌ها محبّت بورزيم، در راستاي دعوت به محبّت فطري ما به آن ذوات مقدس است.

دوستي اهل البيت وقتي خوب ظاهر مي‌شود که متوجه باشيم هر کمالي که براي شخصيت خود مي‌خواهيم نهايتش آن‌ها هستند ولذا به همان اندازه که تمناي رسيدن به کمالات خود را داريم بايد تمام توجه‌مان به آن‌ها باشد. نهايي‌ترين قله‌اي که در شخصيت خود بنا است به صورت فعليت‌يافته شکل دهيم، ائمه‌ي اطهار هستند و محبّت به آن‌ها جذبه‌ي رسيدن به شخصيت نهايي‌مان را در ما ايجاد مي‌کند و اين روش در اصلاح نفس روش بسيار کارسازي است. اين محبّت‌ها مي‌توانند ما را به آنچه بايد بشويم، برسانند، چون طلب حقيقي ما آن‌هايند و از طريق محبّت به آن‌ها عملاً ما به کمالي که بايد برسيم مي‌رسيم. زيرا از طريق محبّت به انسان کامل جان ما در دست او قرار مي‌گيرد و با اراده و حرکات او هماهنگ مي‌شود، همچون عصايي که در دست حضرت موسي◆ بود، در عين اين‌که به اراده‌ي حضرت◆ اژدها مي‌شد ولي در هر حال عصايي بود در دست حضرت و به آن تکيه مي‌کرد. گفت:

جانا تويي کليم و گه تکيه‌گاه خلقم و
منم چون عصای تو گه اژدهای تو
در دست فضل‌و رحمت‌تو ماري شوم چو افکندم
بارم‌وعصا اصطنای تو

اتحاد مقام عشق و مقام عصمت

بر اساس نکات فوق است که بزرگان می‌فرمایند: «در مقام عشق و محبّت، جای چون و چرا نیست، صفت عاشق این است که به محبّوبش نمی‌گوید چرا چنین کردی؟ و چرا چنان نکردی؟ چون او را عین خود می‌داند و در میل او مستغرق است». محبوب حقیقی طوری است که مُحبّ میل او را میل اصلی خود می‌داند، به طوری که در برابر او از خود میلی ندارد که احساس دوگانگی کند و نظر به میل خود داشته باشد. در نظر به محبوب میلی برای محبّ نمی‌ماند.

وقتی امامان معصوم نهایتِ خواستن ما باشند و در عمق جان خود آن‌ها را تصدیق کردیم ناخودآگاه هر چه می‌گویند همان چیزی است که ما می‌خواهیم، چون زبان حال محبّ به محبوب آن است که همه‌ی ابعاد وجودی تو آن چیزی است که من می‌خواهم. از این‌رو هرگز پیش نمی‌آید که در عشق حقیقی عاشق به محبوبش بگوید چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی؟ عین این نوع دلدادگی و یگانه شدن در نسبت بین انسان و امام معصوم واقع می‌شود.

هم در مقام عشق و محبّت، جای چون و چراکردن نیست و هم در مقام رویارویی با انسان‌های معصوم، در هر دو حال چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی معنی ندارد، چون انسان‌های معصوم جز آنچه صحیح و حق است انجام نمی‌دهند. پس در

واقع مقام اعتقاد به امام معصوم و مقام عشق به هم مي‌رسند، به اين معني كه تنها با ارتباط با مقام انسان معصوم است كه مي‌توان آن عشق حقيقي را به دست آورد. اگر انسان بخواهد به عشق حقيقي دست يابد بايد محبوب خود را انسان‌هاي معصوم قرار دهد تا ديگر هيچ دغدغه‌اي جز عشق‌ورزيدن و آزادشدن چون و چرا، براي او پيش نيايد و اين اوج آرامش و توكل و اطمينان خاطر است تا ديگر معني نداشته باشد به امام◆ بگويي چرا چنين كردي و چرا چنين گفتي.

امام◆؛ مصداق كامل عقل عملي

چنانچه عنايت بفرمائيد همان‌طور كه در عقل نظري موضوعات عقلي به بديهيات تكيه دارند و عقل انسان در مقابل بديهيات چون و چرايي ندارد و جانش به راحتي آن را مي‌پذيرد، عقل عملي در مقابل امام معصوم اين‌گونه عمل مي‌كند. در عقل نظري به طور بديهي و با اطمينان كامل مي‌پذيريم جزء هر چيز از كل آن چيز كوچكتر است، در موضوعات عقل عملي هم همه‌چيز بايد به انسان‌هاي معصوم ختم شود تا انسان نسبت به صحت آن اعمال مطمئن باشد و بدون هيچ‌گونه دغدغه‌اي به گفتار و اعمال آن‌ها تكيه كند. چون گفتار و رفتار آن‌ها عين درستي است. وقتي شما مي‌گوئيد: «جزء هرچيز از كل آن چيز كوچكتر است»

ملاحظه مي‌كنيد كه جان شما براي پذيرش اين قضيه دليل نمي‌خواهد، يعني آن قدر صحيح بودن آن برايتان روشن است كه خودش دليل خودش است و شما به راحتي آن را مي‌پذيريد، بدون اين كه نياز باشد با دليلي كه روشن‌تر از اين موضوع باشد آن را ثابت كنيد. اين در امور نظري و عقلي است، در امور عملي هم جايگاه انسان‌هاي معصوم چنين جايگاهي است. وقتي با ادله‌ي عقلي و نقلي متوجه شديم كه اين انسان‌ها، انسان‌هاي معصومي هستند و خداوند بنا به نياز بشر آن ها را پرورانده است، همين كه متوجه شديم آن‌ها آن‌طور مي‌گويند و آن طور عمل مي‌كنند، عقل عملي انسان به راحتي مي پذيرد و از اين طريق نياز خود را در شناخت عمل صحيح بر طرف مي‌كند و جان خود را به آرامش مي‌رساند. درست همان‌طور كه اگر امور بديهي در جان انسان نبود انسان در تفكر پريشان مي‌شد، اگر به انسان‌هاي معصوم رجوع نكند در عمل هم پريشان مي‌گردد، كه نمونه پريشان حالي بشر را امروز در بسياري از امورش ملاحظه مي‌فرمائيد. لذا است كه بايد باز تأكيد كرد انسان معصوم آن نهايي‌ترين قله‌اي است كه بشر در امور فردي و اجتماعي مي‌خواهد به آن برسد. و خداوند معصومين را در منظر او قرار داد تا راه را گم نكند و محبّت به آن ها را كه در واقع محبّت به جذبه‌ي كمالي انسانيت خود اوست، به او توصيه

كرده، تا نه‌تنها زندگي او با محبّت و شور و نشاط همراه باشد بلكه آن محبّت موجب شود تا او به صحيح‌ترين اعمال دست يابد و از طريق نظر به آن‌ها نياز دروني خود را سيراب نمايد. اين آن عشقي است كه عرفاي بزرگ به دنبال آن‌اند و به ما توصيه مي‌كنند و مي‌گويند:

در اين خاك، در اين خاك، در
اين مزرعه‌ي پاك
به جز مهر، به جز عشق، دگر
تخم نكاريد

عرض شد در عشق حقيقي كه عشق به انسان‌هاي معصوم است ديگر جاي چرا چنين كردي و چرا چنين گفتي باقي نمي‌ماند، سراسر اطمينان و سيراب شدن است، زيرا همه‌ي ميلِ مُحبّ همان ميلي است كه محبوب دارد و اين معجزه‌ي بزرگ مودّت به امامان معصوم است كه از يك طرف پاي محبّت در ميان است و از طرف ديگر اين محبّت انسان را به صحيح‌ترين مسير راهنمايي مي‌كند، گفت:

جستجويي در دلم تا ز جستجو روم
آيا جز اين است كه در ارتباط با انسان‌هاي معصوم و با توجه به آن كه محبّت آن‌ها در جان ما نشسته است، ديگر انسان نمي‌گويد چرا چنين كردند و چرا چنين گفتند؟ چون هر چه آن‌ها بكنند در واقع جلوه‌ي جنبه‌ي برتر ما است كه از دست و زبان آن ها جاري شده، زيرا هرآن‌چه ما مي‌خواهيم بشويم و هرآن‌چه مي‌خواهيم بگوييم، همان است كه آن‌ها

هستند و آن ها میگویند و لذا چون و چرایی در آن مقام راه نمییابد بلکه با نزدیکی و اطاعت از آن‌ها، درون خود را از یک نیاز اساسی سیراب کرده‌ایم. همهی حقیقت ما آن ها هستند و آن ها نه‌تنها جان ما که جانان مایند لذا میگویی «پسندم آنچه را جانان پسندد». و به تعبیر زیارت جامعهی کبیره آن‌ها «قادَة الْأُمَمْ» و راهنمای امت هستند تا هرکس را از نظر تکوینی و تشریعی، به آن مقصد نهایی که میتواند برسد، برسانند.

زیباترین اطاعت

کسی که حبّ اهل البیتؑ را هدف محبّت خود قرار داد و از طریق تزکیهی لازم به این مرحله رسید و مقدمات آن محبّت را با رفع حجاب‌ها در خود ایجاد کرد، برایش آنچه را باید از درون خود به مشاهده بنشیند پیش میآید. مگر نه این‌که مُحبّ، عاشق چیزی است که در جان محبوبش هست؟ و مگر نه این‌که با تمام وجود به دنبال آن چیزی است که ببیند محبوباش میخواهد؟ این همان زیباترین اطاعتی است که با مودّت و محبّت اهل البیتؑ واقع میشود.

در جان امامان معصومؑ جز توجه به حق و عبودیت او چیز دیگری نیست و در مقام «الْمُطِیعُونَ لِلّه، الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ»؛[24] هستند، در مقام

24 - زیارت جامعهی کبیره.

اطاعت محض خداوند و بر پايدارندگان امر او و عمل‌كننده به خواست اويند، با مودّتي كه به چنين انسان‌هايي پيش مي‌آيد، آن عبوديتِ ناب براي محبّ هم حاصل خواهد شد. به اين صورت كه انسان با نزديكي به عبوديتِ امامان معصوم از طريق مودّت به آن‌ها به عبوديت حق مي‌رسد و به خداوند خواهد گفت: «وَاجْعَلْ صَلاتَنَا بِهِ مَقْبُولَه» خدايا! به نور عبوديت حضرت صاحب‌الامر نماز ما را مقبول خود قرار ده، چون روح محبّ با محبوب يک نوع هم‌سنخي پيدا كرده و با قبول عبادات امام معصوم◆ عبادات مُحبّين به او هم مورد قبول قرار مي‌گيرد و در سير الي‌اللّهي كه محبوب دارد وارد مي‌شود و خواهد گفت:

من خس بي سر و پايم او كه مي‌رفت مرا هم
كه به سيل افتادم به دل دريا برد

وقتي غفلت نكرده باشيم كه معصومين هيچ خودي براي خود ندارد، بلكه عبوديت محض‌اند، با مودّت به آن‌ها، در عين اين‌كه آن‌ها در مقام جانان ما قرار مي‌گيرند و جانِ جانِ ما مي‌شوند عملاً حقِّ جان خودمان را هم اداء كرده‌ايم، جاني كه در فطرت و سرنوشت خود مُهر توحيد و خداپرستي بر آن خورده[25] در اين راستا است كه تمام محبّت ما به صورت عملي به حق مي‌افتد،

---

25 - حضرت صادق◆ مي‌فرمايند: «فَطَرَالله الْخَلْقَ عَلَي التُّوحيد» خداوند خلق را بر اساس توحيد و نظر به حقيقت يگانه‌ي خودش خلق كرده است. (شيخ صدوق، اعتقادات اماميه، ج 2، ص 62).

زيرا نظر جان خود را به كساني انداخته‌ايم كه عين بندگي حق و آينه‌ي تمام‌نماي حق هستند، درنتيجه محبّت به آن ها ما را به حق و محبّت به حق و اطاعت از حق مي‌كشاند، اطاعت از حقّي كه از منظر محبّت به امامان معصوم واقع مي‌شود.

حال ملاحظه فرمائيد اين نوع مودّت كار انسان را تا كجا ها جلو مي‌برد و چرا از خدا مي‌خواهي: «وَ اجْعَلْ صَلاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً»؛ خدايا! با توجهي كه به آن امام داري و از منظر توجه به او، نماز ما را قبول بفرما. اين دعا مربوط به قسمت آخر دعاي ندبه است. در آن دعا بعد از آن كه متوجه مقام امامان معصوم مي‌شوي و موضوع مودّت آن ها را متذكر مي‌گردي، به مقام حضرت صاحب‌الامر نظر مي‌كني و چنين تقاضايي را مطرح مي‌نمايي. در ابتداي دعاي ندبه به سنت خدا در پروراندن پيامبران« صلوات‌الله‌عليه‌نبينا‌وعليهم» نظر مي‌كني، بعد توجه جانِ خود را به آخرين پيامبر خدا حضرت محمد مي‌اندازي و بعد وارد توجه قلبي به حضرت علي مي‌گردي و اوصياء پيامبر را از نظر مي‌گذراني و در انتها، پس از نظر به حضرت امام زمان و شعله‌وركردن شيفتگي خود به آن حضرت، تقاضاهايت را مطرح مي‌كني و زندگي عبادي خود را وصل به وجود مقدس آن حضرت مي‌نمايي، و از خدا تقاضا مي‌كني: «وَاجْعَل... ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً وَ دُعَاءَنَا بِهِ مُسْتَجَابا»؛ و

به نور عصمت امام زمان كه محبوب جان ما است، گناهانمان را ببخش- چون در عالم عصمت هر گناهي محو مي‌شود- و دعاهايمان را مستجاب كن - چون در مقام عصمت، حجاب و غفلتي نيست كه مانع استجابت دعا شود-

با مودّت به امامان معصوم يك نحو اتحادي با جان آن‌ها در روح و روان ما واقع مي‌شود و انسان خود را در نفس امام معصوم پيدا مي‌كند. به طوري كه حضرت علي◆ مي‌فرمايند: «مَنْ اَحَبَّنَا فِي اللّه حُشِرَ مَعَنَا»؛[26] هركس براي خدا ما را دوست بدارد با ما محشور مي‌شود. گفت:

آب كوزه چون در آب محو در وي گردد و
محو شود او جو شود

درست است كه اين راه علاوه بر آن‌كه طول مي‌كشد زحمت هم دارد، ولي اگر به نتيجه‌ي فوق‌العاده‌ي آن توجه فرماييد به‌راحتي به سختي‌هاي راه تن مي‌دهيد. گفت:

رنج راحت شد چو شد گَردِ گله توتياي چشم مطلب بزرگ

آيا اين بهاي كمي است كه همه‌ي ابعاد وجودي ما تحت تأثير امامان معصومي قرار بگيرد كه سراسر وجود مقدسشان عبوديت و محبّت به حق است؟ آيا نزديكشدن به قلّه‌هاي نهايي انسانيت كه همه‌ي وجودشان مُذَكّر حق است و حق را در وجود خود به نمايش گذاشته‌اند، چيز كمي است كه به راحتي

26 - ديلمي، ارشاد القلوب، ج 2، ص 415.

از آن بگذریم و بخواهیم ساده به دست آید؟

هر که مانَدْ زین تا قیامت واي او،
قیامت بی‌خبر ای وای او
هر که ناگه از چنان اي خدایا! چون بُوَد
مَه دور ماند شب‌های او
خیمه در خیمه، طناب پیش شاه عشق و
اندر طناب لشکرهای او
خیمه‌ي جان را ستون نور پاک از تابش
از نور پاک سیمای او
عشقْ شیر و عاشقان در میان پنجه‌ي
اطفال شیر صیدتای او
در کدامین پرده کس نداند، کس نبیند
پنهان بود عشق، حسای او
عشق، چون خورشید برشود تا آسمان
ناگه سر کند غوغای او[27]

ائمه‌ي معصومین ـ که مودّت به آن‌ها به ما توصیه شده است ـ همه و همه هدیه‌ي حق به بشریت‌اند و نهایتِ کمالِ بالفعل انسان‌ها هستند، خودشان به جهت دلسوزي و لطفي که دارند با انواع روش‌ها ما را دعوت می‌کنند که بیایید تا از طریق ما آن‌چه باید بشوید، بشوید. اصبغ بن نباته می‌گوید: «کُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ◆ فَجَاءَ ابْنُ الْکَوَّاءِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ «مَنِ الْبُیُوتُ» فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ- «وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِهَا»[28] قَالَ عَلِيٌّ◆ نَحْنُ الْبُیُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللهُ بِهَا أَنْ تُؤْتَی مِنْ أَبْوَابِهَا، نَحْنُ بَابُ اللهِ وَ بُیُوتُهُ الَّتِي یُؤْتَی مِنْهُ فَمَنْ

27 - کلیات شمس تبریزي، غزل شماره 2224.
28 - سوره‌ي بقره، آیه‌ي 189.

تَابَعَنَا وَ أَقَرَّ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ مَنْ خَالَفَنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها- فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! «وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ»[29] فَقَالَ عَلِيٌّ◆: «نَحْنُ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ شَاءَ عَرَّفَ لِلنَّاسِ نَفْسَهُ حَتَّى يَعْرِفُوهُ وَحْدَهُ وَ يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَقَالَ فِيمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُون»؛[30] خدمت حضرت امير◆ نشسته بودم كه ابن كوّاء آمد و گفت: اى اميرالمؤمنين، منظور خداوند عزّوجلّ از «بيوت» در آيه‌ي «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»[31] كيست؟. فرمود: ما آن بيوتى هستيم كه خداوند امر فرموده كه از درهاى آن‌ها وارد شويد، ما بابهاى خداوند و خانه‌هايى هستيم كه از ما وارد مى‌شوند، پس هركه با ما بيعت نموده و به ولايت ما اعتراف نمايد بى شك از درهاى آن خانه وارد شده، و هركه با

29 - سوره‌ي اعراف، آيه‌ي 46.
30 - الإحتجاج على أهل اللجاج، ج 1، ص 227.
31 - سوره‌ي بقره ،آيه‌ي 189.

ما مخالفت نموده و دیگری را بر ما تفضیل دهد به آن خانه ها از پشت وارد شده است.

ابن کوّاء پرسید: ای امیرالمؤمنین تفسیر آیه‌ي «وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ»[32] چیست؟

حضرت فرمودند: مائیم اصحاب أعراف، یاران خود را از سیمایشان می‌شناسیم و در روز قیامت مائیم آن اعرافی که میان بهشت و دوزخیم، و هیچکس به بهشت وارد نشود جز آن‌که ما را شناخته و ما نیز او را بشناسیم، و کسی به دوزخ نرود جز آن‌که منکر ما بوده و ما نیز او را انکار کنیم، و اگر خداوند خواسته بود که خود را به مردم تعریف کرده تا او را به یکتایی شناخته و از باب او در آیند همین کار را می‌کرد، ولی پروردگار متعال ما را ابواب و صراط و سبیل خود و همان بابی که از آن در آیند قرار داده است و در باره‌ي کسانی که از ولایت ما سرباز زده و دیگری را بر ما تفضیل دهند فرموده است که اینان «عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ»[33] از راه راست منحرف شدند.

وقتي انسان متوجه شد اهل البیت راه‌هاي قرب الهي‌اند و عالي‌ترین نحوه‌ي بودنِ ما هستند و تمام جذبه‌ي دل باید به آن‌ها باشد، به راحتي دعوت آن‌ها را

---

32 - سوره‌ي اعراف، آیه‌ي 46.

33 - از راه راست منحرف شدند- سوره‌ي مؤمنون، آیه‌ي 74.

با جان و دل مي پذيرد و احساس مي‌كند شخصيت آن‌ها براي او همچون آب گوارايي است كه جان تشنه از حقيقت را سيراب مي‌كند و لذا حضرت صادق◆ در رابطه با آيه‌ي 16 سوره‌ي جنّ كه مي‌فرمايد: اگر مؤمنين بر طريق ايمان پايدار باشند ما آب گوارايي به آن ها مي‌نوشانيم، مي‌فرمايند: يعني اگر بر ولايت علي◆ پايدار باشند دل هاي آن ها را از آب ايمان شاداب مي‌كنيم.[34] به همين منظور عرض مي‌كنم: اين ها لطف خدا به بشريت هستند و در اين رابطه و با توجه به معرفت به مقام آن ها و مودّت به آن ها ذكر عظيم شما مي‌شود: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد»؛[35] در خبر داريم كه ابي‌علقمه مي‌گويد: «صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللّهﷺ الصُّبْحَ- ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ مَعَاشِرَ أَصْحَابِي - رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَمِّي حَمْزَةَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ أَخِي جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ- وَ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا طَبَقٌ مِنْ نَبِقٍ - فَأَكَلَا سَاعَةً فَتَحَوَّلَ إِلَيْهِمَا النَّبِقُ عِنَباً - فَأَكَلَا سَاعَةً فَتَحَوَّلَ الْعِنَبُ رُطَباً - فَدَنَوْتُ مِنْهُمَا فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتُمَا أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ - فَقَالا وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ - وَ سَقْيَ الْمَاءِ وَ حبّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ◆»؛[36] پيغمبرﷺ نماز بامداد را

---

34 - بحارالانوار، ج 24، ص 101.

35 - در باره‌ي جايگاه صلوات بر محمّد و آل محمّد و نقش آن در تعالي انسان به كتاب « صلوات بر پيامبرﷺ عامل قدسي شدن روح» از همين مؤلف رجوع فرمائيد.

36 - بحارالأنوار، ج 71، ص 369.

برای ما خواند، سپس به ما رو کرد و فرمود: ای همه‌ي گروه های اصحابم! شب گذشته عمویم حمزة ابن‌عبدالمطلب و برادرم جعفربن‌ابی‌طالب را در خواب دیدم و در پیش آن‌ها طبقی بود از میوه‌ي درخت سدر و ساعتی از آن خوردند، و آن میوه انگور شد و ساعتی از آن خوردند و آن انگور رطب شد و من نزدیك آن‌ها رفتم و گفتم: پدرم قربان شما کدام اعمال برتر است؟ گفتند ما برترین اعمال را صلوات بر تو و نوشاندن آب و دوستی علی‌بن‌ابی‌طالب◆ یافتیم.

التفات بفرمایید که توجه به مقام پیامبر و آل او چطور حبّ آن‌ها را در جان انسان نهادینه می‌کند که در قیامت یعني در شرایطي که باطن‌ها ظاهر می‌شود، آنچنان کارساز است. ما در ذکر صلوات می‌گوییم خدایا! درود و صلوات خود را بر این خانواده نثار کن زیرا از طریق مودّت به آن‌ها درجاتي بس عظیم نصیب ما شد و از بیرا هه‌رفتن نجات یافتیم.

حتي آن روایاتي که امامان معصوم می‌فرمایند: شیعیان ما از گِلي که خدا ما را آفریده، آفریده شده‌اند[37] یا

---

37 - قَالَ رَسُولُ اللهِ↗ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ◆ «أَلَا أُسَرُّكَ أَلَا أُمْنَحُكَ أَلَا أُبَشِّرُكَ فَقَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ بَشَّرَنِي قَالَ فَإِنِّي خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ فَفَضَلَتْ مِنْهَا فَضْلَةٌ فَخَلَقَ اللهُ مِنْهَا شِيعَتَنَا...» (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج1، ص 44) جابر بن عبدالله انصاری گفت از رسول خدا↗ شنیدم به علی◆

مي‌فرمايند شاخه‌هايي از شجره‌ي طوبي در منزل شيعيان ما است[38] مي‌خواهند بگويند يک نوع هم سنخي و اُنس بين جان ما و شيعيان ما برقرار است، به اين معني که قلب شيعه مي‌تواند وارد حيطه‌ي نوري اهل البيت شود و نسبت به حقيقت آن‌ها غريبه نيست.

بر اساس ارتباط روحي که هرکس با امام خود دارد به ما دستور مي‌دهند مثلاً وقتي به زيارت حضرت ثامن الحجج◆ در مشهد مقدس مي‌رويد به نيابت امام زمان آن حضرت را زيارت کنيد، به اين معني که از منظر قلب مبارک امام زمان به زيارت حضرت ثامن الائمه◆ برويد. زيرا وقتي مودّت آن‌ها را پيدا کرديم از آن جايي که يک نوع هم سنخي بين مُحبّ و محبوب برقرار مي‌شود، مي‌توانيم وارد حيطه و منظر امام گرديم تا آن حدّي که به نيابت حضرت صاحب‌الزمان به زيارت برويم و يا حج به جا بياوريم تا هم سنخي شدت يابد و نيز عمل به صورت کامل‌تري انجام گيرد

مي‌فرمود مي‌خواهي خوشحالت کنم، مي‌خواهي عطيه به تو بدهم، مي‌خواهي مژده به تو بدهم؟ عرض کرد آري مرا مژده بده. فرمود من و تو از يك طينت آفريده شديم و شيعيان ما را خدا از مازاد طينت ما خلق کرد.

38 - رسول خدا به حضرت علي◆ مي‌فرمايد: «...أَنْتَ صَاحِبّ شَجَرَةِ طُوبَى فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِكَ وَ أَغْصَانُهَا فِي دُورِ شِيعَتِكَ وَ مُحِبّيك» (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 1، ص 44) توئی صاحب درخت طوبی در بهشت که ریشه‌ي آن در خانه تو است و شاخ‌های آن در خانه‌های شیعیان و دوستان تو است.

و با جان جانتان كه امام معصوم است در ميدان عبادت وارد شويد و نه با خودتان. همان‌طور كه اگر قرآن را از منظر امام معصوم بخوانيد چيز ديگري است و بركات خاص خود را دارد. همه‌ي اين دستورات بعد از محبّت و مودّت عملي خواهد شد و معني خاص خود را پيدا مي‌كند.

معصومين وسيله‌ي شناخت حق

در روايت قدسي كه حضرت حق مي‌فرمايد: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفيّاً؛ فَاحبَبْتُ انْ اعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ اُعْرَف»؛[39] من گنجي مخفي بودم، دوست داشتم كه شناخته شوم، پس خلق كردم تا شناخته شوم.

ملاحظه مي‌فرمائيد كه انگيزه‌ي خلقت عالم را موضوع «حبّ» شناخت خود قرار داده و مي‌فرمايد: هدف خلقت خلق اين است كه توسط خلق شناخته شوم. حالا آيا با افراد معمولي كه ساده‌ترين مسائل معنوي را هم نمي‌توانند بشناسند خدا شناخته مي‌شود؟ يا بايد كساني باشند كه به واقع در تمام حركات و گفتارشان نمايش حق باشند و اين افراد جز معصومين نخواهند بود؟ پس اولاً: فلسفه‌ي خلقت و هدف خلقت، ظهور معصومين است. ثانياً: جريان خلقت به طريق محبّت محقق شده و حضرتِ حق نظر «حبّي» به آن ها داشته است.

---

39 - شرح مقدمه‌ي قيصرى، آشتياني، ص 1225.

وقتي روشن شد مقصد خلقت آن‌هايي‌اند كه حق را نمايش مي‌دهند تا بشر با نظر به آن‌ها، حق را بيابد پس اگر انسان بخواهد خود را در مسير محبّتي قرار دهد كه از حق شروع شده است، بايد به چنين انسان‌هايي محبّت بورزد، تا اولاً: حق را بشناسد، ثانياً: در مسير محبّتي قرار گيرد كه حق به آن‌ها دارد. چون خداوند مي‌فرمايد: دوست داشتم شناخته شوم. پس با نظر به انسان‌هاي كاملي كه نمايش حق‌اند، حق شناخته مي‌شود و اين نوع شناختن را دوست دارد، بايد با نظرِ محبّت به انسان‌هاي كامل در محبّت به حق وارد شويم. دوباره عنايت بفرمائيد در اين حديث شريف خداوند مي‌فرمايد: «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَي أُعْرَف»؛ خلق را آفريدم تا شناخته شوم. بايد از خود پرسيد از طريق كدام مخلوق است كه پروردگار عالم به معني واقعي آن شناخته مي‌شود؟ آيا جز اين است كه بايد كساني باشند كه با توجه به آن‌ها انسان‌ها متوجه‌ي اسماء الهي شوند و آن‌ها آينه‌ي تمام نماي پروردگار عالم باشند؟

با برهان فلسفي مي‌توان فهميد خدا هست ولي معرفت به خدا و لقاي حق چيز ديگري است كه از طريق مظاهر ممكن است، آن هم مظاهري كه به طور كامل بتوانند حق را نشان دهند وگرنه با مظاهري كه بعضي از كمالات حق را مي‌نمايانند، معرفت ما به خدا ناقص خواهد بود. بايد كساني باشند كه

نمایش کامل اسماء الهي باشند و دل ما را متوجه حق بکنند و لازمه‌ي آن این است که بتوانیم با مودّت به آن ها، مسیر معرفت واقعي به حق را طي کنیم. قبلاً عرض شد بدون محبّت، توجه تامّ و همه‌جانبه پدید نمي‌آید. پس خلقت ما انسان‌ها وقتي معني‌دار مي شود که در زندگي توجه به معصومین و محبّت به آن ها اصل قرار گیرد و لذا باید چنین محبّتي را در جان خود جاي دهیم.

چگونگي مدیریت محبّت تکویني

ممکن است شیطان القاء کند مگر محبّت‌ورزیدن در اختیار ماست که بخواهیم به اهل البیتﷺ محبّت بورزیم؟ در جواب باید التفات داشته باشید که آنچه در اختیار شماست مدیریت آن محبّتي است که خداوند در جان شما قرار داده است. بدیهي است که هر انساني در فطرت خود به دنبال کاملترین انسان است تا صورت کمالیه‌ي خود را در او بنگرد و سعي کند خود را به او برساند. حال خداوند به انسان‌ها متذکر مي شود آنچه را در فطرت خود در این رابطه مي‌خواهید، اهل بیت پیامبرﷺ هستند. پس در واقع خداوند پایه‌هاي دستور تشریعي خود را به صورت تکویني در جان ما قرار داد تا ما مطابق فطرت و تکوینِ خود عمل کنیم و بي سرو سامان نگردیم.

اگر در مسير صحيحي نسبت به محبّت فطري خود به انسان‌هاي كامل قرار گيريم در اوج كمال خود قرار گرفته‌ايم. چطور وقتي در حرم ائمه‌ي معصومين وارد مي‌شويد خود به ابعاد روحاني شما شكوفا مي‌شود و آن مودّتي كه به دنبالش بوديد ظهور مي‌كند به طوري كه احساس مي‌كنيد نماز و دعا در زير سايه‌ي حريم امام معصوم◆ روحانيت خاصي دارد و همانی است كه شما مي‌خواستيد؟ اصل واردشدن در وادي مودّت و محبّت اهل البيت، واردشدن در عالَمي است كه ريشه در جان ما دارد و همه به دنبال آن هستيم تا مسير قرب و حبّ الهي را درست طي كنيم. پس در واقع خداوند از طريق مودّت به معصومين لطف كرد و محبّت‌ورزيدن به خودش را به ما ياد داد. بايد مواظب باشيم تا از طريق اعتقادات باطل و اعمال فاسد مانع تجلي اين محبّت نباشيم و آن را در زير حجاب وَهميات و هوس‌ها دفن نكنيم.

وقتي متوجه شديم كه خداوند محبّت به خود را از طريق مودّت به اهل البيت به ما مي‌دهد كار شروع شده است و وارد وادي پر بركت مودّت به ذي‌القربي شده‌ايم و برنامه‌ي اصلاح دل صورت كاربردي به خود خواهد گرفت تا از يک طرف دل‌ها از محبّت‌هاي دروغين پاک شود و از طرف ديگر نور محبّت حقيقي به محبوب‌هاي متعالي، بر قلب‌ها تجلي كند، در چنين شرايطي انسان قصه‌ي محبّت را

خواهد شناخت و متوجه خواهد شد که عجب! هزاران برابرِ آنچه ما به اهل البیتﷺ مودّت داریم آن‌ها به ما مودّت دارند، می‌یابیم که آن‌ها آینه‌ي تمام‌نماي محبّت خداوند به بندگانش هستند، همانی که خداوند در رابطه با محبّت رسول خداﷺ به مردم می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛[40] حقیقتاً برای شما پیامبری از جان خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به هدایت شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوزِ مهربان است.

بزرگترین محبّت به بشر

نمونه‌ي محبّت اولیاء دین به مردم را در گریه‌هاي جان‌سوز حضرت فاطمهؑ می‌یابید، آیا آن گریه‌ها جز گریه و غم براي امت بود که چرا امت را از نور هدایت الهي باز نمودند و محرومشان کردند؟ با این وسعت، غمِ مردم را خوردن جز در خانه‌ي پیامبر و اهل بیت اوﷺ که محل تجلي محبّت پروردگار به بندگان است، در جاي دیگر نمي توان سراغ گرفت؟ غم فاطمه زهراؑ جلوه‌ي بزرگترین محبّت به بشر است و چقدر ظلم است که این غم را تفسیري دنیایي کنیم. فاطمهؑ می‌فهمد که خانه‌نشین کردن علي◆ یعني بستن دریچه‌ي بزرگ

40 - سوره‌ي توبه، آیه‌ي 128.

هدايت الهي به روي بشر. آيا آن كس كه غم مردم را دارد كه به بيراهه نروند، مي‌تواند در اين رابطه اشك نريزد؟ اين بزرگترين غم براي كسي است كه بزرگترين محبّت را به مردم و بزرگترين شعور را به بركت هدايت الهي دارد. تلاش‌هاي همه‌ي ائمه را از همين زاويه بايد نگاه كرد و اين كه جانشان در راستاي محبّت پروردگار به مردم، در محبّت به مردم شعله‌ور است.

در راستاي محبت خداوند به بندگانش در حديث قدسي داريم كه مي‌فرمايد: «مَنْ تَقَرَّبَ إلَيَّ شَبْراً تَقَرّبْتُ إليه ذراعا، و مَنْ تَقَرَّبَ اِقْتَرَبَ إلَيّ ذراعاً تَقَرَّبْتُ مِنْه باعاً، و مَنْ أتانی يَسَعی أتَيْتُه هَرولة»؛[41] اگر بنده‌ي من يك وجب به من نزديك شود، من يك ذراع به او نزديك مي‌شوم و اگر يك ذراع به من نزديك شود، من به اندازه‌ي فاصله‌ي دو دستِ باز به او نزديك مي‌شوم. و اگر آهسته به سوی من آيد، من شتابان به سوی او مي‌آيم.

مولوي در رابطه با محبّت پيامبران و اولياء الهي مي‌گويد:

گوسفندی از كليم پای موسی آبله شد
ٌالله گريخت نعل ريخت
در پی او تا به شب و آن رمه غايب شده
در حسرتحم از حشم او
گوسفند از ماندگی پس كليم اللهَ گَرد از
شد سست و ماند وی فشاند
كف همی ماليد بر می‌نواخت از مهر
بشت و سرش همچون مادرش

41 - فتوحات مكّي، ج 2، ص 559.

نیم ذره طیرگی[42] و غیر مهر و رحم و آب
خشم نیست، جشم نیست
گفت گیرم بر منت طبع تو بر خود چرا
رحمی نبود استم نمود
با ملایك گفت یزدان که نبوت را همی‌زیبد
آن زمان فلان
وقتي وارد نگاه محبّت به اولیاء الهي شديم و جايگاه آن معرفت را درست شناختيم و حركات و سكنات آن ذوات مقدس را بر اساس محبّتي كه به آن ها پيدا كرديم تفسير نموديم، متوجه خواهيم شد چه بزرگي ها و ايثارها كه اين خانواده براي هدايت بشر از خود نشان نداده اند.

عمده آن است كه بتوانيم حركاتي كه از سر محبّت انجام گرفته است را با نگاه محبّت‌آميز بنگريم و تفسير كنيم. به عنوان مثال خداوند بر قلب زنِ خانواده، محبّت به همسرش را مي‌اندازد و زن خانواده پيرو آن محبّت به راحتي به شوهر خود خدمت مي‌كند و فداكاري و تواضع مي‌نمايد. حال اگر خداي نكرده مرد معني حركات همسرش را از زاويه‌ي محبّت نبيند و تصوّر كند كه چون همسرش به او نياز دارد اين كارها انجام مي‌دهد، اين‌جاست كه همه‌ي آن زيبايي ها را زشت مي‌بيند و شايد بدبختي از اين بالاتر براي اين مرد نباشد كه خداوند شعور فهمِ محبّت را از او بگيرد. اما اگر خداوند به او لطف كرد و محبّت‌هاي همسرش را درست ديد، وارد عالَم محبّت

---

42 - عصبانيت.

مي‌شود و وقتي ديد همسرش در محبّت‌ورزيدن از او پيش‌تازتر است تواضعش نسبت به او بيشتر مي‌شود. عمده آن است كه انسان بتواند زبان محبّت را بشناسد، اين يک مثال بود تا روشن شود چقدر عقب خواهيم افتاد اگر حركات و گفتار اهل البيت را از زاويه‌ي محبّتي كه آن عزيزان نسبت به بشر دارند، ملاحظه نكنيم.

به سخنان ذوات مقدّس اهل‌البيت كه مي‌نگريم مي‌بينيم محبّت به خلق در آن سخنان شعله‌ور است و همين امر آن‌ها را تا آسمان معنويت سير داده است تا راز زندگي صحيح در زمين را براي بشر به ارمغان بياورند. روايات اهل البيت، تحفه‌ي خدا است در سفر عشقِ بي‌نهايتِ اين خانواده به مردم و همين محبّت به خلق باعث شده تا رازهاي زندگي‌كردنِ صحيح در روي زمين را از آسمان بگيرند. بنده با دل خودم اين‌طوري حرف زدم و آن را قسم دادم كه:

اي دل! جاي ديگر، جاي محبّت نيست، محبّت خود را خرج دشمن خود مكن، هر كس تو را از محبّت رسول خدا و خانواده‌ي او باز دارد، چون از محبّت به خدا باز داشته دشمن است. اي دل! دوست را دوست بدار، نه دشمن را.

شافعي امام فرقه‌ي شافعيه از اهل سنت هم اقرار دارد كه «نزد يكترين ذي‌القرباي پيامبر فاطمه زهرا است.» و واقعاً هم او درست تشخيص داده است و شما ديديد بيشترين محبّت به حق و خلق

در اشكها و غمهاي حضرت زهرا‌ظاهر گشت و ائمهي معصومين‌ﷺ در گِرد محور وجود مقدس آن بانوي بزرگ، ذي‌القربي هستند و همهي آن‌ها آينهي محبّت خدا به خلق‌اند و از اين طرف هم بايد مصداق محبّت مخلوق به خدا همين خانواده باشند.

اين مسلّم است كه اندازهي انحراف هركس به اندازهي دشمني با فاطمه زهرا است و دشمني با علي و فرزندان اوﷺ به دنبال آن است. و بعد همان شافعي ميگويد: مسلّم بعد از فاطمه‌ علي و فرزندانش مصداق ذي‌القربي هستند و بايد آن‌ها را دوست داشت.

امام عسكري◆ ميفرمايند: مادرمان فاطمه حجت خدا هستند براي ما، همچنان كه ما حجت خدا هستيم براي مردم[43] يعني فاطمه‌ آينهي محبّت به خدا براي ائمه معصومين‌ﷺ است. همهي حرف اين است كه روشن شود مسير محبّت ما بايد كجا باشد همچنان كه مسير دشمني‌ها بايد روشن شود.

پيامبر خدا‌ميفرمايند: «لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حبّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛[44] هرچيزي اساس و پايه‌اي دارد و بدون آن اساس، آن چيز پايدار نميماند و اساس اسلام حبّ به ما اهل البيت‌ﷺ است، و لذا اگر اين محبّت در زندگي يک مسلمان

---

43 - « نَحْنُ حُجَجُ‌اللهِ عَلي خَلْقِهِ وَ جَدَّتُنا فاطِمَةُ حُجَّةُ عَلَيْنا» ، تفسير اطيب‌البيان»، ج13، ص223.

44 - بحارالأنوار، ج 27، ص 82 .

وارد نشود، اسلام او برايش نمي‌ماند. اگر اهل البيتؑ بي‌نهايت محبّت به مردم نداشتند حاضر نبودند اين‌گونه خودشان را براي هدايت خلق به خطر بيندازند و اين چنين سخن بگويند كه قدم به قدم مردم به حقيقت نزديك شوند. اين‌گونه حرف زدن براي كساني كه در اوج رؤيت حقيقت هستند خيلي سخت است و مسلّم سكوت كردن برايشان آسان‌تر است ولي تشعشعات محبّت شان به خلق، اجازه نمي‌دهد كه ما را از پايدار ماندن در اسلام از طريق رسيدن به اساس اسلام، محروم كنند، لذا است كه مي‌فرمايند: بدانيد! به معني واقعي به نمازتان دست نمي‌يابيد مگر اين‌كه وارد محبّت ما خانواده شويد. بدين معني كه هم بايد وارد وادي محبّت شويد و هم بايد به اهل البيتؑ محبّت بورزيد تا اسلام در جان شما شكوفا شود و روز به روز به نتيجه و ثمره برسد. شافعي در مورد محبّت اهل البيت شعر مشهوري دارد كه مطلعش اين است:

يا راكبا قف و اهتف بساكن
سحرا اذا فاض فيضا كملتطم
اِنْ كانَ رَفضاً حبّ فَلْيشْهَدْ الثَّقَلان[45]

ای سواره! در «محصب»- كه از سرزمين منى به شمار مى‌آيد- توقف كن و در آن‌جا كسى را كه در «خيف» ساكن است، و يا

45 - طرائف الحكم، ترجمه ج 2، ص 448.

کسی را که از محل «خیف» عازم مقصد خود می‌باشد، به‌ویژه حاجیان را که در سحرگاه مانند آب نهر فرات می‌غلطند و موج می‌زنند و پشت سر یکدیگر عازم مقصد می‌شوند، مورد خطاب قرار داده و بگو که هرگاه محبّت و علاقه به «آل محمد» دلیل بر رفض (شیعه‌بودن) باشد، جن و انس گواهی بدهند که من رافضی‌ام!! «ابن حجر» گفته است که «بیهقی» اظهار داشته: «شافعی» ابیات مزبور را هنگامی می‌سراید که خارجی‌ها بر اثر حسادت و عداوتی که با او داشتند، او را به رافضی‌ها (شیعه) نسبت می‌دادند.[46]

ملاحظه کنید که فرهنگ اهل البیتؑ در اصلِ اسلام به طور واضح مطرح بوده است، آن‌چه موجب شده موضوع در حجاب رود فعالیت امویان بوده که خود را رقیب بني هاشم می‌دانستند و سعي می‌کردند موضوع حبّ اهل البیتؑ را از صحنه‌ي جوامع اسلامي به بغض به اهل البیتؑ تبدیل کنند و مسلم در یک بازخواني مجددي که جوامع اسلامي در این امر بکنند مسیر جهان اسلام طوري به سوي اهل البیتؑ و حاکمیت وجود مقدس حضرت صاحب‌الامرؑ بر می‌گردد که پیروي از مکتب آن حضرت مدّ نظر همه‌ي جهانیان قرار خواهد گرفت. إن‌شاءالله.

---

46 - محمد باقر ساعدی، فضائل پنج تنؑ در صحاح ششگانه اهل سنت، ج 2، ص 300.

صد بار مُردم اي جان، چون بوي تو بيامد،
وين را بيازمودم ديدم كه زنده بودم
صد بار جان بدادم، وز بار دگر بزادم، چون
يای در فتادم بانگ تو شنودم[47]
اندر دو كون جانا، بي ديدم بسي عجايب، چون
تو طرب ندیدم تو عجب ندیدم
آوازه‌ي جمالت از جان چون باد و آب و آتش
خود شنیدم در عشق تو دویدم
اندر جمال يوسف گر لختي نظر به من كن
دستها بريدند بنگر چها بريدم

مي‌توان موضوعات اين جلسه را را به صورت زير جمع‌بندي كرد:

1- با توجه به سياق آياتي كه در مورد «مودّت في‌القربي» و اجر رسالت نبي‌الله سخن مي‌گويد روشن مي‌شود مودّت به اهل‌البيت يكي از مسائل مهم و اساسي مسلماني است و موضوعي خارج از يک امر عاطفي است.

2- خداوند محبّت تامّه‌ي خود را به اهل‌البيت داده و قلب آن‌ها را ظرف مشيت و خواست خود قرار داده و از آن طرف به ما دستور فرموده تا به آن ذوات مقدس محبّت بورزيم تا از اين طريق به محبّت الهي دست بيابيم.

3- انسان در تمام مراحل زندگي خود، به‌خصوص در پيري و در برزخ و قيامت، نياز به محبّتي پايدار دارد كه فقط با محبّت به امامان معصوم تحقق مي‌يابد، زيرا محبّت به امور دنيايي محبّتي پايدار نيست و دل پس از مدتي بالاخره ديگر نمي‌تواند به آن امور محبت بورزد.

---

47 - كليات شمس، غزل 1689.

4- حضرت صادق◆ فرمودند: «خداوند عملي را از بندگان نپذيرد مگر آن كه با معرفت ما همراه باشد»، اين نشان مي‌دهد تمام حركات انسان بايد با توجه به جنبه‌ي نهايي آن عملي كه در انسان كامل تجلي مي‌يابد، صورت گيرد و محبّت به اهل‌البيتؑ عامل چنين توجهي است.

5- خداوند قلب انسان‌ها را طوري آفريده كه اگر آلوده به هوس‌ها نگردد، خود به‌خود محبّت به انسان‌هاي كامل در آن‌ها شعله‌ور است و لذا راه به‌دست‌آوردن محبّت به آن خاندان پاك، نگه‌داشتن قلوب از آلودگي‌ها است.

6- رابطه‌ي بين پايداري در عشق حقيقي و وجود مقام عصمت امامان آنچنان تنگاتنگ است كه در واقع تنها عشقي، عشق حقيقي است كه محبوب آن امامي معصوم باشد، تا ديگر چرا چنين كردي و چرا چنين گفتي در بين محبّ و محبوب در ميان نيايد.

7- همچنان‌كه در عقل نظري قضيه بايد به بديهيات ختم شود تا عقل آرام گيرد و موضوع را بپذيرد، در عقل عملي هم، موضوع بايد به انساني معصوم ختم شود تا انسان به اطمينان و آرامش برسد.

8- زيباترين اطاعت وقتي است كه انسان با تمام وجود و از سر شوق قلبي اطاعت را انجام دهد و چنين اطاعتي فقط در رابطه با انساني معصوم تحقق مي‌يابد.

9- اهل البيت مظهر محبّت خداوند به بندگانش مي‌باشند و اين‌همه دلسوزي براي هدايت خلق و اشكهاي حضرت زهرا به جهت به انحرافافتادن مسير هدايت خلق، ظهور آن دلسوزي است.

10- خداوند در حديث قدسي اظهار فرمود؛ خلق را خلق كردم تا شناخته شوم، و چون شناختِ خداوند به ظهور همه‌ي اسماء الهي است و مظهر آن اسماء، انسان‌هاي كامل مي‌باشند. پس انگيزه‌ي خلقت همانا ظهور اهل البيت بوده است و با محبّت به آن ذوات مقدس، امكان شناخت جامع آن‌ها ممكن مي‌گردد و آن شناخت منجر به شناخت خداوند مي‌شود.

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

جلسه‌ي پنجم،
معني و نتايج حبّ اهل البيتﷺ

بسم الله الرحمن الرحيم

"قُل لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبي۞

بگو پيامبر! من در رابطه با اجر رسالتم از شما چيزي نمي خواهم مگر اين كه مسير دينداريتان به محبّت و مودّت ذي القربي بينجامد.

يعني دينداري مسيرش چنين باشد كه:

مهر پاكان در جان مده الّا به

چون با توجه به اهل بيت عصمت و طهارتسس است كه روح مي‌فهمد چه چيز بخواهد و چگونه بشود تا مطلوبش را به‌دست آورد. گفت:

همنشين اهل معني هم عطايابي و

باش تا هم باشي فتا

تيغ در زرّادخانه‌ي ديدن ايشان شما

اولياست را كيمياست

گرتوسنگ خاره و چون به صاحبدل رسي

مرمرشوي گوهرشوي

اين وقتي است كه مهر پاكان و مطهرون را در ميان جان خود جاي دهيم و در اين صورت است كه دل انسان جهت‌گيري مناسبي انجام داده و راهش به سوي عالم معنا گشوده شده است. گفت:

دلْ تو را در كوي تن تو را در حبس آب

اهل دل كشد و گل كشد

هين غذاي دل بده رُو بجو اقبال
از هم دلي، را از مقلي

اهل البيت كه در ارائه‌ي اسماء و صفات الهي مظهريت تمام دارند، راه عشق به حق را كه قدسي‌ترين موهبت الهي است به انسان‌ها نشان مي‌دهند.

درخشش عشق به حق، از طريق عشق به مظاهر تامّ الهي، به انسان كمك مي‌كند تا در تيرگي ظلمات دنيا، زمين نخورد و از ارتباط با آسمانِ معنويت باز نماند.

اگر محبّت گم شود

حال كه اصل شريعت را پذيرفتي و آرام آرام تاب و تحمل تجلي انوار مقدس معنوي را پيدا كردي پس وارد وادي مودّت و محبّت شو تا شريعت الهي در تو شكوفا شود و اوج بگيرد و اين است كه مي‌گويند: «مودّت في‌القربي» را تمرين كن- تا نگويند ديندار، «محبّت» را كه هنر بزرگ انسانيت است، نابود كرده است. راستي ديني كه به محبّت ختم نشود آيا به جاي آنكه نجات دهنده باشد، آزار دهنده نخواهد بود؟ لذا حضرت باقر◆ مي‌فرمايند: «... هَلِ الدِّينُ إلّا الْحُبُّ» مگر دين جز محبّت چيز ديگرى هست ؟ تا آن‌جا كه مي‌فرمايند: «الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّين»؛[1] دين محبّت است و محبّت هم دين مي‌باشد. و نيز اهل سنت در روايات خود از قول علي◆ نقل

1 - بحارالأنوار، ج 66، ص 238.

مي‌كنند كه فرمودند: «اصول الإسلام ثَلاثَةٌ، لا ينْفَعُ واحدٌ منها دون صاحبه الصلاة و الزّكوة و الموالاة»؛[2] اصول اسلام سه‌چيز است كه هركدام بدون ديگري نتيجه‌ي خود را ندارد، نماز و زكات و محبّت.

ائمه‌ي معصومين‌ﷺ كساني هستند كه در نمايانندن اسماء الهي مظهريت تامّ دارند و لذا بايد به آن‌ها دل سپرد تا سرمايه‌ي محبّت حقيقي از ياد نرود، هر چند دشمنان محبّت تلاش مي‌كنند اين راز، پوشيده بماند، اما معلوم است كه به كلي نابود نمي‌شود.

فاجعه‌ي كربلا را دشمنان محبّت به وجود آوردند تا براي هميشه از شر محبّت راحت شوند، اما ديديد كه محبّت نابود نشد و اين يك قاعده است كه انتهاي ديندار بايد به محبّت ختم بشود، همچنان‌كه انتهاي عالم به ظهور مظهر تامّ تمام محبّت حضرت صاحب‌الزّمان‌ﷺ ختم مي‌شود، تا عالم به بلوغ خود برسد، اهل‌البيت‌ﷺ باز مي‌آيند تا نور حقيقت و عشق را در سراسر عالم منعكس نمايند.

امروز دوست در اين خانه غايب است اما اين بدين معني نيست كه غيبت او منتهي به غلبه‌ي مطلق كفر و كينه شود. از غيبت دوست نبايد غافل بود و عهد خود را با او نبايد فراموش كرد كه

---

2 - الغدير، ج 1، ص 674 - اخرج عن فرائد السمطين، ج 1، ص 79.

شمع در شب مي‌درخشد تا روز فرا رسد و مردم در سياهي شب، روز را فراموش نكنند.

اگر محبّت به مظاهر تامّ الهي گُم شود، هيچ عهدي با خدا روي زمين نمي‌ماند، حرف و ادعا مي‌ماند ولي عهد نمي‌ماند. از طريق محبّت به مظاهر عاليه‌ي انوار الهي است كه تمام ابعاد انسان شكوفا مي‌شود و در حالي از دنيا مي‌رود كه در اوج كمالات انساني است.

ما عهد كرده‌ايم كه به گِرد خويش نچرخيم، چون دوستي هست كه بايد به گِرد او چرخيد و او است كه زمين را به آسمان پيوند مي‌زند، زيرا كه اگر به گرد خويش بگرديم و عاشق خود شويم، هرچه بيشتر زميني شده‌ايم.

توصيه‌ي خدا كه فرمود: «قُل لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبي» براي اين است كه به گِرد دوست بگرديم.

عمده آن است كه پاكاني را پيدا كنيم كه دل را به طور مطلق در ميدان ارتباط با خدا آورده‌اند و خداوند با دل آن‌ها حرف مي‌زند و به ما توصيه كرده تا محبّتِ دلِ خود را خرج آن‌ها كنيم تا به خداوند محبّت ورزيده باشيم و از آن طريق با ما گفتگو كند.

عرض شد كه خود خداوند مي‌فرمايد: من عده‌اي را پاك و خالص در عالم قرار داده‌ام تا تو اي انسان! مودّت و محبّت آن‌ها را در جانت ايجاد كني و از اين طريق جواب دين الهي و رسول خدا ﷺ را درست داده باشي و در نتيجه سير تو يك

سير با ثمر باشد و به لقاء الهي ختم شود.

رنجي كه مي‌بريم

مي‌خواهيم مباحثي كه در جلسات قبل مطرح شد مقدمه قرار دهيم تا با ادامه‌ي بحث به لطف الهي به نتايج عميق‌تر و وسيع‌تري دست يابيم.

زمان و حوصله بسيار مي‌خواهد تا شيعه بتواند مباني عميق و با ارزش خود را در يك فضاي علمي و سالم و خارج از ذهنيت هاي غلط مطرح كند. بارها عرض شده است كه ما عموماً به دو صورت ضربه خورده ايم، مثل همان ضربه‌اي كه در مورد نهضت اباعبدالله◆ خورده ايم كه به قول شهيدمطهري«رحمةالله‌عليه»: «عده‌اي در كربلا قاتل امام حسين◆ بودند، عده‌اي هم با بد تفسير كردن نهضت آن حضرت، قاتل نهضت آن حضرت شدند» عين همين برخورد در رابطه با موضوع ولايت اهل البيتﷺ براي ما پيش آمد. زيرا از يك طرف موضوع، موضوعي بسيار ظريف و آسماني است و نياز هست كه با دقت زياد آن را دنبال كنيم تا ابعاد آن فهميده شود و به جهت ظريف‌بودن موضوع عده‌اي راحت منكر اصل قضيه شدند. از طرف ديگر هم عده‌اي آن‌قدر موضوع را بد فهميدند و بد معرفي كردند كه نتيجه‌ي كار بهتر از كار كساني كه منكر اصل مطلب شدند نيست. در رابطه با فهم غلط و ارائه‌ي ناصحيح موضوع ولايت

اهل البيت به واقع از هر دو طرف ضربه هاي مهلكي به ما خورده است. به طوري كه به جهت ذهنيت هاي پيش آمده نمي‌توانيم شرايطِ ارائه‌ي مطلبي با اين عظمت را فراهم كنيم، مطلبي كه شيعه و سني به عظمت آن اقرار دارند و فخر رازي به عنوان يكي از علماء بزرگ اهل سنت در تفسير كبير خود از قول زمخشري نقل مي‌كند وقتي آيه‌ي مودّت ذِي‌القربي نازل شد از رسول خدا سؤال شد «مَنْ قرابتُك هؤلاء الّذين وَجبتَ عَلينا مَوَدّتهم؟» كدام اند آن نزديكان شما كه دوستي آن‌ها را بر ما واجب كردي؟ حضرت فرمودند: «علي و فاطمه و ابناهما» علي◆ و حضرت فاطمه) و فرزندان آن‌ها، سپس اضافه مي‌كند كه اين‌ها نشان مي‌دهد كه حبّ آل محمد واجب است»[3]

در جلسات قبل مطرح شد در عين اين‌كه دوست داشتن خدا، مقصد نهايي ما است ولي اين ممكن نيست مگر از طريق دوست‌داشتن اولياء معصوم دين و مشخص شد كه با محبّت ائمه‌ي معصومين دوست‌داشتن خدا را مي‌توانيم براي خود محقق كنيم و عرض شد بايد خصوصيات روحي خاصي را در خود ايجاد نمائيم تا آرام‌آرام اين محبّت جاي خود را در قلب ما پيدا كند و دستوراتي كه شريعت الهي و ائمه‌ي معصومين به ما داده‌اند براي رسيدن به همين مطلب است، به ما مي‌گويند بايد حلم‌ات زياد

3 - فخر رازي، تفسير كبير، ج 27، ص 166.

شود، نسبت به دنيا زهد داشته باشي، به مردم كوچك‌ترين ظلمي روامداري، تا آرام‌آرام جانتان به حالت تعادل برسد و زمينه‌ي ارتباط با انسان‌هاي معصوم در آن فراهم گردد. در اين حالت روح انسان يك نوع همسنخي و هماهنگي با امام معصوم پيدا مي‌كند زيرا مي‌خواهد او را اسوه‌ي خود قرار دهد و شخصيت او را نهايت خود ببيند. انساني كه مقصد خود را دنيا و شهرت و شهوت قرار داده باشد نه مطلوب خود را امام معصوم قرار داده و نه توانسته است حدّاقلِ همسنخي را بين خود و انسان كامل ايجاد كند و لذا دوست داشتن امام معصوم براي چنين فردي محال است. همان‌طور كه اگر قلب خود را از آلودگي ها پاك كرده بود حُبّ اهل‌البيت بر قلب او تجلي مي‌كرد. حضرت باقر◆ مي‌فرمايند: «لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرُ اللهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ»؛[4] بنده‌ای ما را دوست ندارد و به ما ارادت نمي‌ورزد تا اين‌كه خدا قلبش را پاكيزه كرده باشد و خدا قلب بنده‌ای را پاكيزه نكند تا اين‌كه آن قلب را در اختيار ما قرار دهد و تسليم حكم ما شود و چون جانش تسليم ما شد و ما را پذيرفت خدا از حسابِ سخت نگاهش

4 - بحار الأنوار، ج23، ص 308.

دارد و از هراسِ بزرگ روز قيامت ايمنش سازد.

راه ايجاد محبّت به اهل البيتؑ

وقتي متوجه شديم اولاً: دستورات دين در جان ما ريشه دارد و حكم خدا حكمي است كه با فطرت ما هماهنگ است. ثانياً: دستورات دين يك نحوه پاكي را در ما به وجود مي‌آورد، مي‌فهميم چرا از يک طرف رعايت دستورات دين ما را به محبّت اهل البيتؑ سوق مي‌دهد و از طرف ديگر با مودّت و محبّت به آن ها انسان در دينداري اوج مي‌گيرد و ابعاد عميق او شكوفا مي گردد. مثل اين كه شريعت الهي مي‌فرمايد: حبّ و حرص دنيا نداشته باشيد، حلم داشته باشيد، اهل ريا نباشيد، حقوق بقيه‌ي انسان ها را رعايت كنيد، به والدين خود احسان نمائيد. چنانچه ملاحظه كنيد با انجام اين دستورات به لطف الهي يك نحوه شباهتي به معصومينؑ در انسان ايجاد مي‌شود ولي انسان با انجام اين دستورات تا حدي جلو مي‌رود و نسيم‌هايي از نور شريعت به جانش مي‌وزد و دل او متوجه حقيقتي برتر مي‌شود، همان‌طور كه يک اسب، ما را تا لب دريا بيشتر نمي‌برد، و از آن به بعد براي ادامه راه نياز به كشتي داريم. حال به ما مي‌گويند با توجه به اين‌كه با انجام اين دستورات يك نوع شباهتي به معصومينؑ پيدا كرديد و شايسته‌ي ورود

به ساحت جديدي شديد، بقيه‌ي راه را بايد با كشتي محبّت به معصومين‌ﷺ سير كنيد. دراين جاست كه احساس مي‌كنيد شما را متوجه محبّتي مي‌كنند كه درعمق جانتان بود، به عبارتي آن محبّت گم كرده‌ي شما بود، بقيه‌ي راه را از اين به بعد از طريق محبّت به انسان‌هاي كامل در جلو ما قرار مي‌دهند، ديگر محبّت است كه انسان را به سوي مقصد و مقصود حقيقي مي‌كشاند. آن كارهايي را كه مي‌توانستيم بكنيم به ما دستور دادند تا انجام دهيم ولي آن كارهايي را كه نمي‌توانستيم بكنيم ولي نياز داشتيم، با وارد كردن ما در وادي محبّت به معصومين‌ﷺ برايمان پيش مي‌آورند.

ابتدا از طريق انجام دستورات شريعت الهي و رعايت حرام و حلال پروردگار يک نوع همسنخي با انسان‌هاي كامل در شما ايجاد گشت و احساس كرديد افقي متعالي در مقابل شما باز شد، از اين به بعد محبّت به انسان كامل پيش مي‌آيد و شريعت الهي نيز متذكر اين محبّت است تا انسان آن را بي‌جواب نگذارد و يا در تطبيق مصداق اشتباه نكند. پس تا انسان وارد وادي آدميت نشود، خود را با امام معصوم در يك وادي نمي‌بينند تا بخواهد امام معصوم را صورت بالفعلِ مقصد خود بيابد. به همين جهت هم به ما گفتند اين دستورات را عمل كنيد بعد به لطف الهي احساس مي‌كنيد افقي متعالي براي خود مي‌شناسيد و پاي محبّت

به امام معصوم و انسان كامل در زندگي‌تان به ميان مي‌آيد.

محبّت به عبد محض؛ دريچه‌ي محبّت به ربّ

در راستاي رسيدن به محبّتِ به انسان‌هاي كامل و امامان معصوم متوجه مي‌شويم:

«وقتي خدا خواست محبّت خود را به ما بدهد، محبّت پيامبر و اولياء معصومين را به ما مي‌دهد.»

حضرت حق كه مقصد و مقصود همه‌ي انسان‌ها است و خودْ هدف است، با طرح مودّت به في‌القربي مي‌خواهد خود را به ما بدهد و براي اين كار مي‌فرمايد: بايد محبّت و مودّت في‌القربي را در خود به‌وجود آوريد. به عبارت ديگر چون مي‌خواهد ما را وارد وادي محبّت به خود بكند راهي جز اين نيست تا معصومين را كه دريچه‌ي نمايش اسماء الهي‌اند در جلو ما قرار دهد و توجه ما را به آن‌ها بيندازد، دريچه‌هايي كه محبّت به آن‌ها، عين محبّت به حق است. و لذا حضرت باقر◆ در همين رابطه فرمودند: «نَحْنُ واللهِ وَجْهُهُ»؛[5] به خدا قسم مائيم وجه خداوند.

حال به بنده بفرماييد؛ اگر با بندگان مخلَصي كه هيچ خودخواهي و منيّتي در وجودشان نيست و سراسر

---

5 - بحارالانوار، ج 24، ص 193.

وجودشان محبّت به حق است، روبه‌رو شدي، جز اين است كه از دريچه وجود آن‌ها با حق روبه‌رو شده‌ايد، آن هم با قدم قلب و محبّت، و نه با فكر و ارتباط با مفاهيم؟

علت ارادت ما به امثال امام خميني يا علامه طباطبايي و يا ملاصدرا«رحمت‌الله‌عليهم» اين است كه اين‌ها در اوج بزرگيِ انديشه، هرگز ما را مشغول خود شان نمي‌كنند و دائماً انگشت اشاره‌ي تعاليم‌شان به سوي ذوات مقدس ائمه‌ي طاهرين‌ﷺ است كه در نهايت به قرب خدا منجر مي‌شود، بر عكسِ بعضي‌ها كه وقتي مدتي كنار آن ها قرار گرفتند احساس مي‌كنيد به جاي آن‌كه خدا در قلب شما جاي گيرد و شما را به معبود اصلي متصل گردانند، شخصيت خودشان همه‌ي قلب ما را پر مي‌كند و يك نحوه مريدبازي به ميان مي‌آيد.

در روايت داريم كه رسول خداﷺ فرمودند: «قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللهَ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُه»؛[6] حواريين به عيسى◆ گفتند يا روح الله! با كه همنشين شويم؟ فرمود: با كسي كه ديدارش شما را به ياد خدا اندازد و سخنش دانشتان را زياد كند و كردارش شما را به آخرت تشويق نمايد.

---

6 - الكافي، ج 1، ص 39.

حقيقتاً مقامي كه انسان را متوجه خدا كند مربوط به معصومين است، چون اين ذوات مقدس آينه‌ي نمايش اسماء الهي‌اند، آينه، خودش را نشان نمي‌دهد بلكه حكايت‌گر است از آنچه ماوراء آن است. شما هر چه در آينه نگاه كنيد خودِ آينه را نمي‌بينيد، هر چه نگاه كنيد كه آينه را ببينيد خودي ندارد كه نشان دهد، آينه از آن جهت آينه است كه خود را نشان نمي‌دهد بلكه آيه و حكايت است از صورتي كه ماوراء آن است. كارش اشاره به غير خودش است، چون از خودي خود پاك شده تا غير را بنمايانند، آيات الهي خبر از حقيقتي مي‌دهند كه ماوراء آن‌ها است. حال وقتي ما به بندگان محض خداوند نزديك شويم و توجه قلب خود را در مسير محبّت به آن‌ها اندازيم، با توجه به اين‌كه آن‌ها عبد محض هستند و از خود چيزي ندارند، حكايت‌گر اسماء پروردگارشان مي‌شوند و لذا با توجه قلبي به آن ها احساس مي‌كنيد محبّت به حق، آرام‌آرام در قلب شما جلوه كرد و آنچه را در ابتدا غير ممكن مي‌پنداشتيد و فكر مي‌كرديد محبّت به حق معني نمي‌دهد و فقط مي‌شود حق را فهميد، حالا مي‌بينيد از طريق محبّت به معصومين كه عبد محض خداوند هستند، محبّت به حق ظاهر شد، البته بدون محبّت به حق غير ممكن است زندگي آن وسعت و شوري را كه نياز حقيقي انسان است پيدا كند. و اگر محبّت به حق- اين كيمياي ژرف و گرانقدر زندگي- در

زندگي پيش نيايد انسان از بسياري از مشكلات نمي‌تواند بگذرد. و لذا راه رسيدن به چنين كيمياي گرانقدري بسيار مهم است، عده‌اي چون راه را درست پيدا نكردند انكار مي‌كنند و يا بهانه مي‌آورند. به گفته‌ي مولوي:

به خيرگي بنشيني كه اين عجب كاري است
عجب تويي كه هواي حنين عجب نكني

وقتي راه را درست انتخاب كرديم و به درستي مسير محبّت به اهل البيت‌ﷺ را طي نموديم نه‌تنها ديگر رسيدن به آن محبّت براي ما عجيب نيست بلكه در اوج نشاط به امام خود عرض مي‌كنيم:

سلطان مني، سلطان و اندر دل و جان، منشين، پنهان منشين
در من بِدَمي من زنده يک جان چه بود، صد شو صد جان منشين[7]

جامعه‌ي ايده‌آل ما

حال با توجه به اين‌كه فرهنگ دين، فرهنگ محبّت است و پروردگار كه بنا دارد ما را در آن فرهنگ بپروراند، مي‌فرمايد بايد رابطه‌ي محبّتِ بين خود و اهل‌البيت‌ﷺ را به‌دست بياوريد تا رابطه‌ي شما و خدا، رابطه‌ي «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبّونَهُ» شود كه خدا ما را دوست داشته باشد و ما هم خدا را، و از اين طريق جامعه‌ي ايده‌آل اسلامي شكل مي‌گيرد. زيرا جامعه‌ي ايده‌آل ما

---

7 - مولانا محمد بلخي، كليات شمس تبريزي، ص 1249.

جامعه‌اي است كه خداوند از سر محبّت به مخلوقاتش بنگرد و مؤمنين هم از دريچه‌ي محبّت به پروردگارشان نظر داشته باشند. قرآن به مؤمنين مي‌فرمايد: اگر جهت محبّت خود را از خدا برگردانديد و به سوي يهود و نصاري برديد، شما را مي‌برم و جامعه‌اي را مي‌آورم كه من آن‌ها را دوست داشته باشم و آن‌ها هم مرا دوست داشته باشند. «فَسَوْفَ يَأتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبّونَهُ»[8] پس مطابق آيات الهي جامعه‌ي آرماني، جامعه‌اي است كه محبّت متقابلِ بين عبد و ربّ در آن حاكم باشد، همچنان كه مي‌فرمايد: «وَالَّذينَ آمَنوا اَشَدُّ حُبّاً لِلّه»؛[9] يعني مؤمنين شديدترين محبّت را به خداوند دارند، بدين معني كه اوج محبّت خود را در صحنه‌ي زندگي براي خدا گذارده‌اند و با خدا خوشاند، چون هركس با محبوبش خوش است و اين‌ها محبوبشان را خدا قرار داده‌اند و پروردگار ما كه بناي پروراندن ما را دارد چنين محبّت و دوستداشتن را براي ما خواسته و خودش هم زمينه را فراهم كرده است. لذا به گفته‌ي يكي از بزرگان:

«همان خداي محبوبي كه سوره‌ي فاتحة الكتاب را به بندگانش هديه داد تا درخدمت بندگانش باشد، همان خدا اهل‌البيت را به بشريت هديه

---

8 - سوره‌ي مائده، آيه‌ي 54.
9 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 165.

داد و فرمود: به آن ها مودّت و محبّت بورزيد تا از طريق اين مودّت، خود را به بندگانش بدهد.»

ابتدا كمي نسبت به سوره‌ي فاتحة الكتاب تأمّل بفرماييد تا محبّت خدا به بندگانش روشن شود. ملاحظه كرده‌ايد كه اين سوره قسمتي از قرآن است و وَحي خداست به پيامبر. حال در اين سوره آيه‌اي هست كه مي‌فرمايد: «اِيّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيّاكَ نَسْتَعين»؛ ما فقط تو را مي‌پرستيم و از تو ياري مي‌خواهيم. در حالي‌كه خدا اين آيه را نازل كرده و او دارد اين حرف را مي‌زند و به همين شكل هم وحي شده است، از طرفي اين تقاضاي بندگان خداست از خدا، كه موظف‌اند به خدا بگويند: «اِيّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيّاكَ نَسْتَعين»؛ اين‌جاست كه مي‌گويند سوره‌ي فاتحة الكتاب هديه‌ي خداست به بنده، تا بنده ياد بگيرد چگونه به خدا نزديك شود. يعني خداوند از سر محبّت چنين سوره‌اي را به اين صورت نازل كرده تا خودش را در خدمت بندگانش قرار دهد، و به آن ها آموزش دهد كه بگويند: فقط از تو كمك مي‌خواهيم، تا به كمك بندگانش بيايد، و بگوييد: اهدنا الصراط المستقيم، تا من به خدمت شما بيايم و راه صحيح را به شما نشان دهم، مثل پدر بزرگ مهرباني كه به نواده‌ي خود متذكر مي‌شود بگو گردو مي‌خواهم، تا به او گردو بدهد. يعني تقاضايي را كه بايد داشته باشد در دهانش مي‌گذارد. همين

خدا اهل‌البيت را به بشريت هديه كرده و مودّت آن ها را به او توصيه نموده تا از اين طريق، بشريت را به محبّت خودش برساند.

اهل‌البيت؛ هديه‌ي خدا به بشر

اين‌كه اهل‌البيت هديه‌ي خدا به بشريت هستند، تا راه محبّت به خدا باز باشد، نياز به بحثي طولاني داردو بايد متوجه طهارت تكويني آن عزيزان باشيم كه در جلسه‌ي اول تا حدّي به آن پرداخته شد. همان‌طور كه آب - عين تري است - هديه است به بشريت تا بشر با رجوع به آن تشنه نماند و از طرفي نمي‌شود سيراب شد مگر با آن چيزي كه در ذات خود و به صورت تكويني «تر» است، يعني با نمِ پارچه نمي‌شود سيراب شد تنها ذاتي كه عين تري است مي‌تواند سيراب كند، بايد براي نجات بشر هم عين انسان كه همان انسان كامل و يا عين عصمت است در صحنه باشد و اين هديه‌ي بزرگ خدا است، عمده آن است كه متوجه شويم بدون معصومين سير محبّت به خدا محقق نمي‌شود و اين مدّ نظر ما است.

پيامبر خدا بسيار تلاش كردند تا اهل‌البيت يعني اين دريچه‌هاي هدايت در اختيار مردم باشند. حضرت در جاهاي متفاوت و به صورت‌هاي مختلف مسئله‌ي حبّ اهل‌البيت را پيش مي‌كشيدند به طوري كه امروز در كتب روايي اهل سنت به

طور كامل مسئلهي حبّ اهلالبديت مطرح است. زمخشري در تفسير كشّاف حديثي نقل كرده كه فخر رازي و قُرطُبي نيز در تفسيرشان از او اقتباس كرده اند، او ميگويد چون آيهي: «...قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...»؛[10] نازل شد رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللّه قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللّه، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»[11] هركس با حبّ آل محمد بميرد، شهيد مرده است. و هركس با حبّ آل محمد بميرد، آمرزيده شده است. و هركس با حبّ آل محمد بميرد، تائب و

10 - سوره شوري، آيه 23.
11 - تفسير زمخشري، ج 4، ص 220.

توبه كرده مرده است. و هركس با حبّ آل محمد بميرد، به صورت مؤمني كه ايمانش كامل است مرده است. و هركس با حبّ آل محمد بميرد، ملك الموت و ملائكه‌ي نكير و منكر به او بهشت را بشارت مي‌دهند. و هر كس با حبّ آل محمد بميرد، بهشت به او نزديك مي‌شود، آن‌طوري كه عروس به منزل همسرش نزديك مي‌شود. و هركس با حبّ آل محمد بميرد، دو در از قبرش به سوي بهشت باز مي‌شود. و هركس با حبّ آل محمد بميرد، قبرش مزار و زيارتگاه ملائكه‌ي رحمت مي‌گردد. و هركس با حبّ آل محمد بميرد، در راستاي سنت پيامبر و جماعت مسلمين مرده است. و هركس با بغض آل محمد بميرد، روز قيامت در بين دو چشمش نوشته شده است، مأيوس از رحمت خدا و هركس با بغض آل محمد بميرد، كافر مرده است. و هركس با بغض آل محمد بميرد، بوي بهشت به مشامش نمي‌رسد.

ملاحظه كنيد كه در آن خلوتِ برزخ و قيامت حب اهل البيت چه اندازه كارساز است و بغض به اين خانواده چقدر آزار دهنده و ويرانگر است.

فخر رازي مفسر مشهور اهل سنت مي‌گويد: آل محمد كساني هستند كه بازگشت امرشان به پيامبر است و كساني كه ارتباطشان به او محكم‌تر و كامل‌تر باشد «آل» محسوب مي‌شوند و شك نيست كه فاطمه و علي و حسن و حسين محكم‌ترين پيوند را با رسول خدا داشتند و اين

از مسلّمات و مستفاد از احاديث متواتر است، بنابراين لازم است آن ها را آل پيامبر بدانيم.[12]

اين‌كه زمخشري نقل مي‌كند وقتي آيه‌ي «مودّت في القربي» نازل شد، اصحاب عرض كردند: اي رسول خدا، خويشان شما چه كساني هستند كه مودّتشان بر ما واجب است؟ حضرت فرمودند: علي و فاطمه و دو فرزندشان. اين حديث نشان مي‌دهد كه موضوع حبّ خاندان پيامبر ﷺ مسئله‌اي نيست كه مربوط به شيعه باشد، منتها شيعه با دقتي بيشتر اين مسئله را دنبال كرده و متوجه شده كه اين حب يك مسئله‌ي عاطفي و احساسي نيست، بلكه در راستاي هدايت الهي است، آن هم در راستاي مرتبه‌ي عاليه‌ي هدايت.

مقصد عقل؛ مقصد قلب

آنچه موجب مي‌شود كه بدانيم چرا بايد در ديندار‌ي بر موضوع محبّت تأكيد شود توجه به جايگاه عقل و قلب در شخصيت انسان است. ابتدا بايد روشن شود مقصد عقل چيست و چه چيزي است كه اگر انسان بدان دست نيابد، عقل به ثمر نمي‌رسد و مقصد قلب چيست و چه چيزي است كه اگر قلب به آن نرسد، به ثمر نرسيده است.

عنايت داريد كه عقل مي‌تواند متوجه وجود كليات عالم هستي بشود، شما اگر عقلتان را به كار ببريد و آرام‌آرام

12 - فخر رازي، تفسير كبير، ج 27، ص 166.

تقويتش كنيد و به كششهاي آن بيمحلي ننمائيد به خوبي ميرسيد به اين كه عالم خدا دارد و داراي مبادي مجردي مثل ملائكه است. به گفتهي فيلسوفان نهايت توان عقلِ نظري كشف مفهوم حقايق عالم است، حقايقي مثل خدا و ملائكه و سنتهاي لايتغير الهي كه در عالم جاري است، پس اگر عقل را ضايع نكنيم و به كارش بگيريم براي درك مفاهيمِ عقليِموجود در عالم، توانا ميشود. ولي بايد بدانيم كه براي درک حقايق عالمِ وجود علاوه بر عقل، دل و يا قلب هم داريم كه اگر آن را به كار بگيريم به جاي علم به مفاهيمِ معقول، با «وجود» حقايق غيبي ارتباط پيدا ميكند و وجودِ نوري حقايق را مييابد و با آنها مرتبط ميشود و در جان خود با مرتبهي آن ها متحد ميگردد و محل تجلي اسماء الهي ميشود. به عنوان مثال «لا اِله اِلاّ الله» به معني اين كه هيچ محبوبي جز «الله» نيست، بيش از آنكه سخن عقل باشد سخن دل است، «اِله» غير از خالق و ربّ است. خالقبودن خدا را عقل ميفهمد، همچنان كه ميفهمد اين جهان با يك تدبير واحد اداره ميشود، يعني ميفهمد عالم يك رب يگانه دارد، اما اگر قلب آماده باشد، «اسم رب» به عنوان يک حقيقت، بر قلب انسان تجلي ميكند، جان انسان منوّر به چنين حقيقتي ميشود. يكي از چيزهايي كه دل ميتواند بيابد و به دنبال آن است محبّت به كمال مطلق است، دل نهتنها به دنبال آن است كه

محبّت بورزد، بلكه مي‌خواهد به مطلقِ كمال، محبّت بورزد تا به محبّت واقعي دست يابد و اگر جوابش را ندهيم و به غير محبوب حقيقي مشغولش كنيم، محبّت در آن مي‌ميرد. و چون حقيقت دل محبّت‌ورزيدن است و حقيقت انسان دل است، اگر انسان دل خود را به محبوب حقيقي‌اش نرساند مسير مرگ خود را طي مي‌كند، زيرا از حقيقت خود فاصله گرفته است.

آري همان‌طور كه عقل مي‌تواند خدا را بفهمد و تا درك مفهوم وجودِ خدا قدرت سير دارد؛ قلب هم مي‌تواند وجود خدا را بيابد و بدان محبّت بورزد. اگر خواستيم دل را قانع كنيم بايد به آن خدا بدهيم و همچنان كه عرض شد اين فقط از طريق آينه‌هاي نمايش خدا يعني ائمه‌ي معصومين‌ﷺ ممكن مي‌گردد وگرنه خداي ما خداي فكري و انتزاعي مي‌شود، كه مربوط به عقل است و در اين حال دل را بي خدا گذارده‌ايم و جواب حقيقي‌اش را نداده‌ايم. موضوع بي‌خداشدن دل، موضوع بسيار مهمي است، در حدّي كه در برزخ و قيامت، يعني مواقفي كه فقط قلب در صحنه است انسان بي‌خدا مي‌ماند.

همان طور كه قبلاً هم عرض شد بايد محبّت باطني خود را جهت بدهيم تا دل را به مقصد واقعي‌اش كه محبّت به كمال مطلق است برسانيم و از سرگردان گذاشتن محبّتِ آن به شدت احتراز كنيم. همان طور كه اگر عقل را جهت ندهيم و همه‌ي توانش را صرف چگونگي فريب دادن

مردم كنيم، عقل خود را ضايع كرده‌ايم، براي قلب هم خطر مبتلاشدن به دوست‌داشتن‌هاي وَهمي مطرح است. مولوي در مورد عقلِ به ثمر نرسيده مي‌گويد:

قيمت هر كاله داني قيمت خود را داني
كه چيست احمقي است
جان جمله علم‌ها اين كه بدانم من كيام
است، اين فيلسوف دين

يعني عقل را بايد جهت داد تا انسان قيامت خود را ارزيابي كند.

تغذيه‌ي قلب و خيال

عين موضوع ضايع‌كردن عقل و جهت‌دادن آن براي حيله‌گري بيشتر، موضوع ضايع كردن دل و زيان هايي كه در پي دارد، موضوع بسيار مهمي است، و آن عبارت است از اين‌كه محبّت به موجودات محدود را مقصد دل قرار دهيم، در اين حالت است كه عرض شد دل انسان سرخورده و افسرده مي‌شود. در حالي كه در محبّت به انسان كامل، كه آينه‌ي تمام نماي حق است، دل در مسير محبّت به مقصد واقعي خود قرار مي‌گيرد و در مسيري كه بايد حركت كند، حركت مي‌كند تا آن‌جا كه خيال انسان منور به صُوَر معنوي مي‌گردد و به نشاط مي آيد، كه اين نكته‌ي بسيار مهمي است و هر اندازه تلاش كنيم تا خيال‌مان منور به صُوَر معنوي شود به همان اندازه احساس مي‌كنيم راه ورود به بهشت بر جان ما گشوده شده است. همين قدر بدانيد كه:

آن خيالاتي كه دام عكس مه رويان بستان
اولياست خدا است

وقتي دل راجهت داديم مشخص مي‌شود كه بايد به «كامل» محبّت بورزيم و كامل در موطن انساني، امام معصوم است، از طرفي حركات و سكنات و سيره و گفتار امام معصوم را مي‌توانيم در نفس خود تصور كنيم، و سعي كنيم حركات و سكنات و سيره و گفتار خود را به او نزديك نمائيم. در حالي كه خدا را نمي‌توان تصور كرد تا دل در طريق اُنس با صورت خياليه‌ي او به حركت درآيد. با تصور امام معصوم و توجه به سيره‌ي او، قلب و خيال تغذيه مي‌شوند. بنابراين خداوند نياز فطري ما به محبّت‌ورزيدن را از طريق محبّت به اهل‌البيت‌ﷺ به راه مستقيمِ سعادتش هدايت فرموده است. چون از يک طرف ما نياز داريم به «كمال مطلق» محبّت بورزيم، از طرف ديگر خداوند براي جوابدادن به اين نياز توصيه مي‌فرمايد به اهل‌البيت‌ﷺ كه در موطن انساني، در كمال محض‌اند، محبّت و مودّت بورزيم و از اين طريق عملاً ما را در مسير محبّت به خود راهنمايي فرموده است.

عشق و محبّت به «كامل»، درمان حقيقي رذائل اخلاقي

علماي اخلاق مي‌فرمايند: هر چند انسان بايد تلاش كند تا رذايل اخلاقي خود، مثل ريا و حسد و كبر و حبّ دنيا و حبّ شهرت را از خود دور كند ولي عموماً تا آخر گرفتار اين صفات است.

حتي قرآن مي‌فرمايد: «وَ ما يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّه اِلّا وَ هُمْ مُشْرِكون»؛[13] اكثر مؤمنين گرفتار شرك‌اند كه البته منظور شرك خفي است. با اين همه مي‌فرمايند: اگر شور محبّت به انسان كاملي در جان انسان افتاد، تمام اين رذايل و عيب‌ها رخت بر مي‌بندند، چون در مودّت و محبّت به محبوب، خودي براي مُحِبّ نمي‌ماند كه بخواهد روي آن حساب باز كند. در عشق و محبّت، نظر به خود مطرح نيست، تا خودخواهي در ميدان باشد، عاشق، لاابالي است و هرگز رعايت خود را نمي‌كند. گفت:

لاابالي عشق باشد عقل آنجا مي‌رود،

وقتي عشق آمد انسان به خودش هم رحم نمي‌كند.

سينه چاك و يكه در بلا چون سنگ

محبّت و مودّت به انسان كامل، انسان را فوق سودها و زيان‌ها مي‌برد و خود خواهي او را مي سوزاند، به همين جهت رسول خدا ﷺ مي‌فرمايند: «مَنْ مَاتَ عَلي حُبّ آل مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهيداً» هر كس بر محبّت آل محمد بميرد شهيد مرده است. چون شهادت يك نحوه فناءِ في‌الله است و محبّت به انسان كامل با نفي هرگونه مذيت، انسان را به مقام فناي از خود و بقاء به حق مي‌رساند. اگر كسي مي‌خواهد ريشه‌ي شركِ خفي در او سوزانده شود و از آثار حبِّ شهرت آزاد گردد،

13 - سوره‌ي يوسف، آيه‌ي 106.

بايد پاي عشق حقيقي را به ميدان آورد، زيرا در چنان عشقي دلواپس خود نيست چه رسد به شهرت خود. گفت:

گر مريد راه عشقي شيخ صنعا خرقه رهن
فكر بدنامي مكن خانه‌ی خمّار داشت

اين نوع آزاد شدن از شهرت فقط در مكتب محبّت به انسان‌هاي كامل تحقق عملي پيدا مي‌كند، به همين جهت امام باقر◆ به يكي از اصحاب خود مي‌فرمايند: «اعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيّاً حَتَّى لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلُ سَوْءٍ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسُرَّكَ ذَلِك»[14] اگر تمام همشهريانت جمع شدند و گفتند: «تو مرد بدی هستی» و اين سخن محزونت سازد، و چنانچه گفتند: «تو مرد خوبی هستی» تو را خوشحال كند، بدان كه تو در ولايت ما نخواهی بود.

خداوند خود را از طريق معصومين‌ﷺ نشان مي‌دهد

عزيزي مي‌گفت: به اميد ديدن حق به سراغ خانه‌ي او در مكه معظمه رفتم، چون هركس را بايد در خانه‌اش به سراغش رفت، خودِ حضرت حق هم كه ما را دعوت كرده است به زيارت خانه‌اش برويم حتماً مي‌خواهد خود را به ما نشان دهد و خودش به استقبال ما مي‌آيد. مي‌گفت؛ وقتي در اوج آمادگيِ ديدن حق بودم، يك مرتبه در درون خود متوجه شدم با

14 - تحف العقول عن آل الرسولﷺ، ص 284.

پيامبر و ائمه‌ي معصومين روبه‌رويم، احساس كردم خداوند ائمه‌ي معصومين را به من نشان داد، تا خودش را به من نشان داده باشد و اين براي من عبرتي بزرگ بود. در همين رابطه در روايت داريم كه «سلام بن مستنير» مي‌گويد از حضرت باقر◆ در رابطه با آيه‌ي «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»[15] پرسيدم. حضرت فرمودند: «نَحْنُ وَ اللّه وَجْهُهُ الَّذِي قَالَ وَ لَنْ نَهْلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[16] به خدا قسم ماييم وجه اللّه‌اي كه خدا فرمود، و تا روز قيامت پايدار خواهيم ماند. و نيز حضرت فرمودند: «نَحْنُ وَ اللّه الَّذِينَ أَمَرَ اللّه الْعِبَادَ بِطَاعَتِهِمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيَأْخُذْ هُنَا وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَأْخُذْ هُنَا وَ لَا يَجِدُونَ عَنَّا وَ اللّه مَحِيصاً ثُمَّ قَالَ نَحْنُ وَ اللّه السَّبِيلُ الَّذِي أَمَرَكُمُ اللّه بِاتِّبَاعِهِ وَ نَحْنُ وَ اللّه الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيم»؛[17] به خدا قسم مائيم آن هايي كه خداوند مردم را به اطاعت از آن ها ملتزم نموده، هركس مي‌خواهد از هر طرف برود چاره‌ای جز رجوع به ما را ندارند. به خدا قسم ما همان راهی هستيم كه بايد از آن پيروی كنيد، سوگند به خدا ما صراط مستقيم هستيم.

خود شما هم اين مطلب را امتحان بفرمائيد، در شرايطي كه وضع روحي‌تان براي ارتباط با خدا خوب است، يك‌مرتبه

---

15 - سوره‌ي قصص، آيه‌ي 88.

16 - كنز جامع الفوائد: 219. بحار الأنوار، ج24، ص 193.

17 - بحار الأنوار، ج24، ص 14.

احساس مي‌كنيد خداوند توجه به امام معصوم را به شما لطف مي‌كند. مقام نزديكي به امام معصوم هم كه گفتني نيست، همين قدر هست كه انسان حس مي‌كند كه با امامِ خود يك احساس نزديكي دارد. سرّ محبّت به معصومين‌ﷺ كه به ما دستور داده‌اند در همين نكته نهفته است كه مي‌خواهند با آن ذوات مقدس رابطه‌ي قلبي پيدا كنيم و از طريق محبّت و مودّت، مبادي ميل مُحبّ، منطبق يا نزديك به ميل‌هاي محبوب شود و اين بزرگ‌ترين نتيجه‌اي است كه انسان در زندگي مي‌تواند به آن دست يابد. در آن شرايطي كه با محبّت به امام معصوم قلب ما رنگ الهي پيدا كند عالَم ما، عالَم بندگي پروردگارمان مي‌شود و همان‌طور كه ميل‌هاي آن عزيزان، الهي است، ميل هاي ما هم الهي مي شود، إن‌شاءالله.

در همين رابطه حضرت باقر◆ به اباخالد كابلي مي‌فرمايند: «لا يحِبُّنا عَبْدٌ وَ يتَوَلاّنَا حَتّي يطَهِّرُاللّه قَلْبَهُ...»؛[18] بنده‌ي خدا به ما محبّت نمي‌ورزد مگر آن كه خداوند قلب او را از آلودگي ها پاك مي‌گرداند.

مگر نه اين است كه هماهنگ‌شدن ميل‌ها فقط با اتحاد روح ها ممكن مي شود؟ از طرفي مگر نه اين است كه اتحاد روح ها با محبّت به‌وجود مي‌آيد؟ پس عنايت بفرمائيد با محبّت به امامان معصوم‌ﷺ

18 - بحارالانوار، ج 23، ص 308.

چگونه راهِ طولاني اصلاح خود آسان مي‌شود و راه صدساله يك شبه طي مي‌گردد. درست است كه نزديك‌شدن ميل ما انسان‌ها به ميل انسان‌هاي معصوم كار بزرگي است. ولي ملاحظه كنيد در اين طريقي كه خداوند براي ما تدارك فرموده است، چنين نزديكي، ممكن است و با شدت و ضعفي كه دارد بالأخره قابل تحقق است.

عمده آن است كه وارد ميدان محبّت به ائمه‌ي معصومين شويم، بعد ملاحظه مي‌فرمائيد آرام‌آرام به نتايجي مي‌رسيد كه اگر آن نتايج را روز اول به شما مي‌دادند به جهت عدم تحمل، قالب تهي مي‌كرديد. شاگردان عارفي به او گفتند: چند سال است خدمت شما هستيم ولي هنوز چيزي نشده‌ايم. او به آن‌ها گفت: اگر همين حالات و معارفي را كه در اين چند سال آرام‌آرام به‌دست آورده‌ايد روز اول يك‌مرتبه به شما داده بودند اصلاً برايتان قابل تحمل هم نبود، منتها چون حقايق قلبي، قلب را آماده مي‌كند و بعد درجه‌ي وجودي انسان را تغيير مي‌دهد انسان احساس نمي‌كند، مثل علم حصولي نيست كه انسان با رجوع به حافظه‌ي خود متوجه شود اين علوم را قبلاً نداشته و حالا دارد.

عدم تفكيك ديندارى از محبّت به اهل البيت

در موضوع رسيدن به محبّت اهل البيت و روبرو شدن با ثمره هاي غير قابل

توصيف آن، در ابتدا ممكن است انسان با شك به آن نگاه كند، و گمان كند ديندارى چيز ديگرى است و مودّت و محبّت به اهل البيتﷺ چيز ديگر و از خود بپرسد چرا قرآن با تأكيد مىفرمايد: اى پيامبر به مؤمنان بگو: اجر رسالت من چيزى نيست جز مودّت فىالقربى و باز تأكيد مىكند؛ اى انسانها اين مودّت براى خود شماست و كسى را كه مىخواهد به سوى خدا راهى پيدا كند، به سوى آن مقصد راه مىبرد. در ابتدا ممكن است انسان موضوع ديندارى و محبّت به اهلالبيتﷺ را دو موضوع جدا از هم بگيرد، ولى اگر به قرآن اطمينان كند و با جدّيت تمام راه مودّت به خاندان پيامبرﷺ را دنبال نمايد و در اين راه حوصله و صبر لازم را به خرج دهد، احساس مىكند پس از مدّتى وارد ميدانى از ديانت مىشود كه تازه مىفهمد معنى دين و دستورات آن يعنى چه، در آن حالت است كه با تمام وجود خواهد گفت: «هَلِ الّدين اِلاَّ الْحُبّ» آيا دين جز حبّ معنى مىدهد، آن هم حُبّ به انسانهاى كامل؟ و يقين مىكند هيچ راهى براى ديندارى واقعى جز ولايت اهلالبيتﷺ وجود ندارد. با توجه به چنين بصيرتى است كه در زيارت آنها ندا سر مىدهى: «السَّلامُ عَلَى الدُّعَاةِ إلَى اللهِ وَ الْأَدِلاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللهِ ...»؛[19] سلام بر شما كه مردم

19 - زيارت جامعهى كبيره.

را به سوي خداوند مي‌خوانيد و به سوي رضايت الهي راهنمايي مي‌كنيد.

در راستاي آن كه انسان از طريق محبّت به اهل البيتؑ بصير مي‌شود و متوجه ذوات مقدسي مي‌گردد كه عين هدايت به سوي حقيقت‌اند حضرت باقر◆ مي‌فرمايند: «عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيم»؛[20] علي◆ به خودي خود همان صراط مستقيم است يا حضرت امام سجاد◆ مي‌فرمايند: «نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛[21] مائيم صراط مستقيم و از طريق آن ها صورت متعينِ مسير رسيدن به پروردگار را مشاهده مي‌كني و در راستاي محبّت به آن‌ها و اتحادي كه پيرو آن پديد مي‌آيد، تكويناً خود را در مسير حركت به سوي حضرت ربّ قرار مي‌دهي و جان خود را در عالَمِ سير الي الله وارد مي‌كني و تشيع خود را از تشريع به سوي تكوين جلو مي‌بري. در روايت داريم كه مفضّل از حضرت صادق◆ در رابطه با «صراط» سؤال كرد، حضرت فرمودند «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ، صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ

---

20 - الكافي، ج1، ص 417.
21 - معاني الأخبار، ص 35.

فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّم»[22] «صراط» راهی به سوی شناختن خدای بزرگ است، و صراط دوگونه است: يكي صراطِ در اين دنيا، و ديگري صراط در قيامت. اما صراط در دنيا اماميباشد كه فرمانبرداری از او واجب است، هركس در دنيا او را شناخت و رهنمودهای او را بهكار بست، در آخرت از صراط، كه پلی است به روی جهنّم خواهد گذشت و هركس در اين جا امام خود را نشناخت، هنگام گذشتن از صراطِ آخرت گامش خواهد لغزيد و در آتش دوزخ خواهد افتاد.

با رسيدن به محبّت اهلالبيتؑ «دين» براي انسان به صورت حقيقتي جلوه ميكند كه تجسم عيني آن امامان معصومؑ هستند، ديگر شريعت الهي براي انسان در حدّ تشريع و اعتبار باقي نميماند بلكه انسان متوجه حقيقت تكويني آن ميگردد.

عرض شد محبّت به امامان معصومؑ جهتدادن محبّت است و محبّت به ليوان ضايعكردن محبّت است، و عرض شد خداوند اراده كرده است تا افرادي را در طهارتِ تكويني بپروراند تا انسان بتواند از طريق طهارتِ آنها به طهارت و پاكي معنوي برسد و براي طي چنين مسيري محبّت آنها را توصيه فرمود و از اين طريق شرايط كمال انساني را تماماً فراهم كرد و اگر كسي در اين مسير قدم بگذارد به بابركتترين راهِ ممكن قدم

22 - شيخ صدوق، معاني الأخبار، ص: 32

گذاشته است و به‌واقع این یک هدف ایده‌آل و خیالي نیست که انسان فقط آرزویش را داشته باشد، بلکه یك راه شدني است و برکاتش هم فوق‌العاده است و قرآن و پیامبر هم به همین جهت بر آن بسیار تأکید کرده‌اند.

محبّت اهل البیت؛ مسیر بهشت است

مرحوم طبرسي از «شواهد التنزیل» و آن از «ابي امامه باهلي» از محدّثان اهل سنت نقل مي‌کنند که رسول الله فرمودند: «إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَ مَنْ زَاغَ هَوَى وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللهَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكَبَّهُ اللهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَلَا. «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى»؛[23] خداوند انبیاء را از درخت‌های مختلف آفرید و من و علي را از یك درخت آفرید، من ریشه‌ي آن درخت و علي شاخه‌ي آن است و حسن و حسین میوه‌ي آن و پیروان ما، برگ‌های درختند، هرکس به یك شاخه از آن درخت چنگ بزند نجات می‌یابد و هرکس توجه ننماید گمراه

23 - بحارالأنوار، ج 23، ص: 230- عقبات‌الانوار في امامة الأئمة الأطهار، ج 17، ص 252

است، اگر بنده‌ای خدا را بين صفا و مروه سه هزار سال پرستش كند به طوري كه همچون مَشكی خالی شود، اما درك محبّت ما را ننمايد خداوند او را به صورت در آتش مي‌اندازد، بعد اين آيه را تلاوت كرد كه: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى».

در واقع پيامبر♂ از طريق اين حديث مي‌خواهند به همه‌ي مسلمانان بفرمايند: اگر در مسير عباداتتان، حتي عبادات بزرگ و سخت، به كمتر از محبّتِ به انسان كامل و امام معصوم رسيديد، راه را اشتباه رفته‌ايد و جهت شما ديني نبوده است، چون مي‌فرمايد با آن همه عبادات به جهنم برخورد مي‌كنند.

دل، آنگاه كه درست راه برده شود

اگر انسان به دل خود جفا نكند، و او را مشغول پستي‌ها و پوچي‌ها ننمايد، دل او به او مي‌گويد كجا برو و كجا نرو و چه چيز را دوست داشته باش و چه چيز را دشمن. آن وقت چنين دل سالمي محال است معصوم را دوست نداشته باشد، ديگر شيعه و سني و يهودي و نصراني ندارد، مسلّم اگر يك مسيحي دلش را ضايع نكرده باشد و محبّت حضرت عيسي◆ را به جهت عصمت آن حضرت در دل خود رشد داده باشد محال است وقتي متوجه سجاياي حضرت محمد♂ شد در همان راستا و بيش از پيش، محبّت حضرت محمد♂ را در جان خود احساس نكند. چون به همان

دليلي كه عيسي◆ را دوست دارد و بايد هم دوست داشته باشد، بايد حضرت محمد♂ كه مقام جامعيت همه‌ي پيامبران است را دوست داشته باشد. اين به شرطي است كه دل خود را درست راه‌برده باشد و انگيزه‌ي دوستداشتِن پاكي ها و هدايت‌ها باقي باشد. دلي كه درست رشد كرده باشد محال است اهل البيت را دوست نداشته باشد. لذا در همين رابطه حضرت امير المؤمنين◆ مي‌فرمايند: «لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَانْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ♂ أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ»؛[24] اگر با شمشيرم بر بيني مؤمن بزنم كه دشمن من شود، با من دشمني نخواهد كرد، و اگر تمام دنيا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد و اين بدان جهت است كه قضاي الهي جاري شد، و بر زبان پيامبر امّي♂ گذشت كه فرمود: «اي علي! مؤمن تو را دشمن نگيرد، و منافق تو را دوست نخواهد داشت.»

امثال روايت فوق نشان مي‌دهد هركس كه به دنبال محبّت انسان‌هاي معصوم نيست ايمان واقعي را در خود رشد نداده است و اگر هزاران سال هم عبادت كرده باشد، در واقع به خودش و به دلش

---

24 - نهج البلاغه، ص477.

خيانت كرده است. دلي كه راه را درست مي‌رود، تا به امام معصوم نرسد قانع نمي‌شود. ما دست و پاي آن فرد را مي‌بوسيم كه بگويد اين دين مرا قانع نكرد و براي جوابگويي كامل به عقل و قلبم مي خواهم به بقيه‌ي اديان سر بزنم. اما به ما بگويد كجا مي‌خواهد برود، در حال حاضر كدام مكتب است كه انسان را تا محبّت و اتحاد با انسان‌هاي معصوم جلو مي برد و او را متوجه انسان‌هايي مي‌كند كه خداوند آن‌ها را در طهارت تكويني پرورانده تا ديندار انسان‌ها را كامل كنند؟ جناب سلمان چون نمي‌خواست به عقل و قلبش جفا كند رسيد به اين‌كه دين زرتشت در آن حال و آن زمان برايش كافي نيست و لذا حركت كرد به سوي بيت‌المقدس كه همان دمشق قديم باشد، مدت ها با بزرگان دين مسيحيت به سر برد، به استادش گفت: من اين‌ها را براي خودم كم مي‌بينم و استادش به او گوشزد كرد كه در متون ما هست كه بايد پيامبري در اين زمان ها بيايد و طبق شواهد بايد در منطقه‌ي عربستان باشد و سلمان راه افتاد به سوي عربستان و اسير شد و او را به يك باغدار اهل مدينه فروختند و بالاخره پيامبرﷺ را يافت و ديد اين است آن كسي كه مي‌تواند جواب قلب او را بدهد و در همان راستا بعد از پيامبرﷺ فقط محبّت فاطمه و علي و فرزندانشانؑ او را قانع مي‌كرد و

احساس مي‌كرد با محبّت به آن‌ها به ثمر مي‌رسد. چون سلمان نخواست به خود و عقل و قلبش جفا كند، راهش را تا رسيدن به محبّت معصومين پيش برد و ما هم اگر بخواهيم به خود جفا نكنيم غير ممكن است كه جز به حبّ اهل‌البيت به چيز ديگري قانع شويم.

محبّت به اهل البيت، جواب محبّت نهايي دل

فرض بگيريد شما يك فرد از اهل سنت باشيد و فقط هم بخواهيد روح خود را با قرآن مأنوس كنيد و از آن نور بگيريد، آيا جز اين است كه قرآن از زبان پيامبر خدا به شما مي‌فرمايد: بايد يك عده‌اي را دوست داشته باشي تا جواب رسالت پيامبر را درست بدهي؟ آيا در خودِ قرآن پاي محبّت و مودّت به ميان نمي‌آيد، آن هم مودّت به انسان‌هاي خاص. پس راه رسيدن به محبّت انسان‌هاي كامل روشن است، هركس خود را محروم كرد به جهت غفلت از خواسته‌هاي حقيقي دلش بود كه محروم شد. اهل دنيا بدان جهت از محبّت اهل البيت محروم شدند كه محبّت دلشان را خرج خانه و فرش و فرزند و همسر كردند، چه فرق مي‌كند بين كسي كه فرش و خانه، محبّت قلبش را اشغال كرده با آن كسي كه دل خود را به هركس، غير از امام معصوم سپرده است؟ هيچ‌كدام جواب محبّت نهايي قلب را، كه نياز حقيقي انسان است

نداده اند. «كي‌يركگور» آن دانشمند مسيحي كه مي‌خواهد به عقل و قلب خود جفا نكند در انتقاد از مسيحيت موجود مي‌گويد: «مسيحيت به ما مي‌گويد اول احمق شويد و سپس مؤمن باشيد». يعني مي‌خواهد بگويد ما براي جوابگوييِ صحيح به عقل و قلب خود به چيزِ ديگري غير از مسيحيتِ موجود نياز داريم، همان طوركه «ياسپرس» فيلسوف معاصر اروپايي مي گويد: «با هيچ عقلي نمي‌شود اين «اَبْ» و «اِبْن» و «رُوحُ القُدُس» را جفت و جوركرد.»

انسان براي ارتباط با خدا از طريق قلب، نياز به امام معصوم دارد لذاست كه حضرت رضا◆ در آن حديث سلسلة الذهب كه مي‌فرمايند، تمام توجه دل انسان فقط بايد به خدا باشد و در توجه به خداست كه انسان از هر مشكل و بلايي نجات مي‌يابد، عامل تحقق چنين موضوعي را ولايت امام معصوم قرار مي‌دهند. مي‌فرمايند: پدرانم از جدم رسول خدا♂ نقل فرمودند و آن حضرت از جبرئيل شنيد كه او از خدا پيام آورد كه: «كَلِمَةُ لا الهَ اِلّا اللّه حِصْني، فَمَنْ دَخَلَ حِصْني اَمِنَ مِن عَذابي»؛ كلمه‌ي «لا إله إلاّ اللّه» قلعه‌ي محكم من است، هركس وارد قلعه‌ي محكم من شد از عذاب من در امان مي‌ماند. ولي مي‌بينيد امام◆ بعد از اين فرمايش؛ چون راحله به راه افتاد نداسر دادند «بِشُروطِها وَ اَنَا مِن

شُروطِها»؛[25] يعني ورود به «كلمه‌ي لا اله الاّ الله» شرطي دارد و مائيم آن شرط. به اين معني كه توجه قلبي و انس با حق و حق را إله خود قراردادن، از طريق امام معصوم ممكن است به آن نحو كه وَلايت و ولايت آن‌ها را بپذيريم.

عمده آن است كه بتوانيم روح خود را آماده كنيم تا با نظر به سيره و گفتار ائمه‌ي معصومين به باطن نوري آن عزيزان منتقل شويم، همان‌طور كه انسان با نظر به كعبه به باطن كعبه كه بيت المعمور است،[26] منتقل مي‌شود و لذا رسول خدا فرمودند: «مَثَلُ عَلِيٍّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ النَّظَرُ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ وَ الْحَجُّ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ»؛[27] مَثَل علي در بين شما مانند كعبه‌ي مستور است كه نگاه‌كردن به آن عبادت و حركت به سوي آن واجب است

اميدوارم اين نكته را عزيزان به خوبي متوجه شده باشند كه اگر مي‌خواهند دين الهي براي جانشان طعم داشته باشد، بايد جهت محبّتي جان را رشد بدهند و اين هم از طريق محبّت به امام معصوم عملي و پايدارخواهد شد، و خود خدا هم چنين توصيه‌اي در مورد اجر رسالت و نبوت مي‌فرمايد و اين نوع

---

25 - اماليِ شيخ صدوق، ص 235.

26 - بحارالانوار، ج 55، ص 8 .

27 - علامه حلّي، كشف اليقين في فضائل أميرالمؤمنين، ص: 298. ابن المغازي، المناقب، ص 107.

ديندار نه تنها انسان را خسته نمي‌كند، بلكه ميل به ادامه دادن آن دائم در جان شما قوت مي‌گيرد. إن شاء الله.

برنامه‌ي دين براي دل

تا كي به جوانان مان اين تصور را بدهيم كه فكر كنند وقتي با صد دليل وجود خدا و معاد و صراط و حشر و بهشت و جهنم را پذيرفتند پس ديگر ديندار را به طور كامل انجام داده‌اند و عملاً آن‌ها را از آن نوع ديندار كه پيامبران خدا به بشريت پيشنهاد كرده‌اند، محروم كنيم؟ البته در امور عقايد لازم است عقل قانع شود ولي بايد از خود پرسيد جوانان ما دلشان را به كجا ببرند؟ آيا مگر نه اين است كه جاي ايمان قلب است و به همين جهت خداوند به اعرابي كه هنوز در مسير ديندار تا مرحله‌ي پذيرش قلبي جلو نيامده بودند فرمود: «قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛[28] اي پيامبر به آن‌ها بگو شما ايمان نياورده‌ايد و لكن بگوئيد تسليم دستورات دين هستيم و هنوز ايمان در قلوب شما وارد نشده است. اين نشان مي‌دهد كه دين براي دل انسان‌ها برنامه دارد و بايد دل را از طريق محبّت‌ورزيدن به مظاهر اسماء الهي به صحنه آورد و وظيفه‌ي هر مسلماني

28 - سوره‌ي حجرات، آيه‌ي 14.

است كه بر روي اين نكته برنامه‌ريزي كند.

در صدر اسلام ديني در صحنه بود كه اكثر جوانان ميدان‌دار آن بودند، چون جوابگوي دل هاي آنان بود و اگر ما همان دين را در صحنه نداشته باشيم بايد به ديندار‌ي پيرمردها و پيرزن‌هاي بازنشسته قانع شويم و جوانان را بيشتر به طرف لاابالي‌گري سوق دهيم، چون دين را در همه‌ي ابعادِ روح به آن ها عرضه نكرده‌ايم. متوجه نيستيم «انسان ها با دلشان زندگي مي‌كنند» و نمي‌شود فقط با عقل زندگي كرد؟ اگر صرف عقل براي زندگي كافي بود خداوند به ما دستور مي‌داد غذاها را به صرف نياز بدنتان بخوريد، ديگر يك قدرت چشايي كه ما از غذاهاي مورد نيازمان خوشمان بيايد در ما ايجاد نمي‌كرد، در آن صورت اكثر مردم از فرط نخوردن غذا مي‌مردند، چون وقتي انسان رغبت به غذا نداشت به صرف نياز به غذا، انگيزه‌ي خوردن غذا در او ايجاد نمي‌شد. همان‌طور كه توليد مثل را با لذّات جنسي همراه كرد، ديندار‌ي هم بايد با شوقِ محبّت به خدا و اولياء او همراه باشد تا انسان از طريق آن نوع ديندار‌ي به نتيجه برسد و بتواند عاشقانه به دستورات الهي عمل كند. اگر به صرف عقل عبادت كنيم پس از مدتي خسته مي‌شويم ولي اگر دل را در ميدان آوريم و دل طعم عبادات را چشيد ديگر تمام عشق او مي‌شود عبادت.

برترين مردم

رسول خدا ﷺ مي‌فرمايند: «اَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ، فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»[29] افضل مردم كسى است كه عاشق عبادت باشد، عبادت را در آغوش و آن را با قلبش دوست بدارد و تن خود را با آن همراه كند و خود را براي انجام آن فارغ گرداند. چنين شخصى باك ندارد كه زندگى دنيايي‌اش به سختى بگذرد يا به آسانى. چنانچه ملاحظه مي‌فرمائيد رسول خدا ﷺ موضوع عشق به عبادت را پيش مي‌كشند و مي‌فرمايند اوج انسانيت با عشق به عبادات تحقق مي‌يابد و اين با به صحنه‌آوردن دل و ايجاد محبّت به اولياء الهي عملي مي‌گردد.

عشق دريچه‌ي وصال است و انسان را از همه‌چيز بيگانه مي‌كند جز از محبوب و معشوق خود، حال اگر محبوب انسان خدا باشد، آيا زيباتر از آن مي شود كه انسان از همه چيز منصرف شود جز از خدا و به نور او ببيند و به نور او بشنود؟ خداوند در حديث قدسي مي‌فرمايد: بنده‌ي من از طريق انجام مستحبّات تا آن‌جا صعود مي‌كند كه: «كُنْتُ اذاً سَمْعَهُ الَّذي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذى يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسانَهُ الَّذى يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ

29 - الكافي، ج 2، ص 83.

الّتی یَبْطِشُ بِها، انْ دَعانی اجَبْتُهُ و انْ سَالَنی اعْطَیْتُه»؛[30] گوش او خواهم شد که بدان می‌شنود و چشمش که بدان می‌بیند و زبانش که با آن سخن می‌گوید و دستش که با آن می‌گیرد. اگر مرا بخواند جوابش می‌دهم و اگر از من چیزی بخواهد عطایش کنم. مسلم تا معشوق و محبوب انسان حق تعالی نباشد هرگز عشق، معشوق را در خود غرق نمی‌کند زیرا عاشق باید بتواند با تمام ذات با محبوب و معشوق خود روبه‌رو شود و در آن صورت است که همه‌ی اسماء الهی در او تجلی می‌کند. وقتی معشوق و محبوب انسان خدا بود، انسان در عشق فانی می‌شود زیرا در آن حال معشوق غیبت ندارد تا عشق با افولِ کمالات محبوب، افول کند.

وقتی محبوب عین کمال بود، مُحبّ با نظر به او هر بار زنده‌تر از از قبل می شود و از دیدار او سیر نمی گردد و به وَجد و حضوری بیشتر نایل می گردد، به طوری‌که هرگز حاضر نیست از آن دست بردارد. به همین جهت گفته اند: « هر عشقی که در عاشق اندک عقلی باقی گذارد که به غیر معشوق بیندیشد عشق خالص نیست، بلکه حدیث نفس است» و تا در این مسیر نظر ها به انسان کامل نیفتد که در عین فنا در حق است، چنین

30 - اصول کافی، ج 4، ص 53، « کتاب الایمان و الکفر»،« باب من اذی المسلمین و احتقرهم»، حدیث 7.

عشقي محقق نمي شود. در همين راستا خداوند فرمود: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّه فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّه»؛[31] اي پيامبر! بگو اگر مُحبّ خدا هستيد، از من تبعيت كنيد تا شما نيز مُحبّ خدا شويد. اين آيه نشان مي‌دهد تبعيت از رسول خدا ﷺ در فرائض و نوافل موجب عشق خدا به بنده مي‌شود، تا آن‌جا كه به مقام قرب نوافل نايل مي‌گردد كه خواست او با خواست خدا يكي مي‌شود كه اين يك نحوه يگانگي بين محبّ و محبوب است كه در سوره‌ي فاتحة الكتاب تجلي كرد و محبوب ما به ما فاتحة الكتاب را داد تا از يک طرف در خدمت بندگانش باشد و از طرف ديگر بندگانش از طريق آن سوره در خدمت پروردگارشان باشند.

حبّ اهل‌البيت عليهم السلام و مسير اتحاد جهان اسلام

آري چون موضوعِ عشق به حق موضوع بزرگي است براي اين كه نتيجه بدهد پشت كار مي‌خواهد ولي از آن طرف هم نياز بزرگي است كه بايد براي رسيدن به آن از هيچ كوششي فروگذاري نكرد.

يك وقت مي‌خواهيم موضوع ولايت اهل البيت عليهم السلام را در حد حاكميت آن‌ها بر جامعه‌ي مسلمين بحث كنيم كه بحث حقي است و انصافاً هم علماي علم كلامِ شيعه دلايل غيرقابل خدشه‌اي بر حقانيت اهل

---

31 - سوره‌ي آل عمران، آيه‌ي 31.

البيت‌ﷺ در اين مورد طرح كرده‌اند، ولي يک وقت موضوعِ محبّت به آن خاندان مطرح است، البته حاكميت امام يكي از شئون ولايت اوست ولي چنانچه در موضوع وِلايت ائمه‌ﷺ، خود را در حد حاكميت آن عزيزان محدود كنيم از نتايج و كمالات بسياري خود را محروم كرده‌ايم. البته اين مسلّم است كه اگر اعتقاد به حاكميت امام معصوم نداشته باشيم عملاً اعتقاد به حاكميت غير معصوم را پذيرفته‌ايم و اين همان پذيرش حاكميت باطل است به جاي حاكميت حق. ولي عرض بنده اين است كه از راه بررسي عميق مسئله‌ي حبّ اهل البيت‌ﷺ علاوه بر پذيرش و اطاعت از معصوم يك نحوه هماهنگي و نزديكيِ روحي با آن ذوات مقدس به ميان مي‌آيد و در اين حالت است كه انسان از عمق قلب، از غيرمعصوم فاصله مي‌گيرد و از اين طريق راه نزديك شدن به ساير مسلمانان، و وارد كردن آن ها در عالَم اهل‌البيت‌ﷺ از طريق طرح حبّ آل محمدﷺ عملي است. زيرا حبّ اهل‌البيت‌ﷺ در متون ديني اهل سنت پايگاه خوبي دارد كه متأسفانه تحليل درستي از آن ندارند. حال اگر بتوانيم موضوع را درست طرح كنيم به بركت محبّت به اهل‌البيت‌ﷺ جهان اسلام را به جهاني يک پارچه زير ولايت ائمه معصومين‌ﷺ تبديل خواهيم كرد و از فتنه‌ي امويان كه هزار و چهارصد سال است جهان اسلام را گرفتار اختلاف كرده‌اند رها مي‌شويم.

امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» در اول وصيتنامه‌ي الهي‌سياسي خود مي‌فرمايند: «حديث ثقلين حجّت قاطع است بر جميع بشر به‌ويژه مسلمانان مذاهب مختلف و بايد همه‌ي مسلمانان كه حجّت بر آن‌ها تمام است جوابگوي آن باشند».

امام«رحمة‌الله‌عليه» در واقع از متوني استفاده مي‌كنند كه در بين خودِ مسلمانان اهل سنت پايگاه دارد و زمينه‌ي پذيرش آن نيز فراهم هست، عملاً در وصيتنامه‌ي خود به همه‌ي مسلمانان مي‌گويند بياييد بنشينيم ببينيم اين دو گوهر گرانبهايي كه پيامبرﷺ فرمودند تا زماني كه به آن‌ها متمسك شويد، خطر انحراف در شما نيست، چيست؟ و چرا تا حالا از آن‌ها غفلت كرده‌ايم؟ جز اين است كه يكي از آن ثقلين عترت پيامبرند كه قرآن مي‌فرمايد آن‌ها را محبوب خود قرار دهيد و در راستاي اين محبوبيت، دل در طاعت آن‌ها بگماريد تا به جامعه‌ي آرماني كه بشريت سخت به دنبال آن است، برسيد؟ آيا بشريت با حاكماني كه از آن‌ها مي‌ترسند مي‌توانند كارشان را جلو ببرند، يا كار بشر با حاكماني كه محبوب دل مردم‌اند جلو مي‌رود؟ فكر مي‌كنم اگر از طريق حب اهل البيتؑ وارد شويم مسلمانان به هم نزديك مي‌شوند وشيعه به‌واقع به مقصدي كه دنبال آن است دست مي‌يابد. نمونه‌اش هم محبّت و ارادت بزرگان اهل سنت به امام خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» بود، شيخ احمد ياسين رهبر روحاني نهضت انتفاضه‌ي فلسطين يا

شيخ سعيد شعبان عالم برجسته‌ي لبناني با اين‌كه هر دو از اهل سنت بودند، در حد بسيار زياد به امام‌خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» ارادت مي‌ورزيدند. همه‌ي اين محبّت‌ها به جهت روحيه و روش امام‌خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» بود كه مي‌خواستند گمشده‌ي جهان اسلام را به آن‌ها برگردانند و جهان اسلام هم آماده است، منتها به همان روش قرآن، يعني توجه به «مودّت في‌القربي» ولي نه به روش صوفيانه كه به حاكميت معصوم منجر نشود، بلكه به روشي كه به حاكميت كساني منجر شود كه بايد طبق وظيفه‌ي ديني به آن‌ها مودّت و محبّت ورزيد. اين روش بحمدالله دارد شكل مي‌گيرد و علماي ما براي تحقق آن سرمايه‌هاي خوبي دارند كه اميدوار كننده است. در كشورهايي مثل مصر و تونس و مراكش و الجزاير و سومالي و...زمينه به شكلي كه عرض كردم به‌خوبي فراهم است. آن‌ها ناراحت مي‌شوند اگر بگوييم ما شيعيان بيشتر از شما محبّ اهل البيت هستيم، ولي متأسفانه آن بصيرتي كه روشن كند پذيرفتن محبّت اهل البيت لوازمي دارد مورد توجه قرار نگرفته و حاكمان جور و آخوندهاي درباري، موضوع را در غفلت نگه داشته‌اند. عبدالباسط قاري قرآنِ مشهور مصري در زندگي‌نامه‌اش مي‌گويد: هر وقت مي‌خواستم بروم در راديوي مصر قرآن بخوانم، اول مي‌رفتم زينبيه و به حضرت زينب(توسل مي‌جستم و بعد به استوديو جهت قرائت قرآن مي‌رفتم. همين حالا هم كه به مسجد النبي

مشرّف شويد، مي‌بينيد اطراف آن اسم ائمه معصومين عليهم السلام در آثار بنا شده از دولت عثماني نوشته شده است، چون حبّ اين ذوات مقدس را بر خود واجب مي‌دانند. آن خطاطي كه اسامي ائمه را در اطراف فضاي بازِ داخل مسجد النبي نوشته، ازجمله اسم حضرت مهدي عليه السلام را هم نوشته است و آن‌وقت مي‌دانيد كه لقب حضرت مهدي، محمد است و اين خطاط طوري اين دو را با هم نوشته است كه هم مهدي خوانده مي‌شود و هم محمّد و هم «حي»، يعني اين مهدي هم اكنون هم زنده است، در حالي‌كه عقيده‌ي اكثر اهل سنت اين است كه بعداً آن حضرت متولد مي‌شوند. خدا نويسنده‌ي آن را رحمت كند، ولي متأسفانه در سفر اخير كه بنده مشرف شدم ديدم آن كتيبه را تغيير داده‌اند و كتيبه‌اي را جايگزين كرده‌اند كه فقط اسم مهدي بر آن نوشته شده است. به هر صورت توجه به اهل البيت عليهم السلام در بين مسلمانان دنيا پذيرفته شده است.

مسير كمال ايمان

هيچ مسلماني نيست كه به دنبال عالي‌ترين محبّت نباشد و عالي‌ترين محبّت، محبّت به خداست كه از طريق محبّت به آل محمد صلي الله عليه و آله محقق مي‌شود. رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمودند: «اَلا وَ مَنْ مَاتَ عَلي حُبِّ آلِ

مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْايمان»؛[32] بدانيد هركس با حبّ آل محمد بميرد، مؤمن مرده، آن هم مؤمني كه ايمانش كامل شده است. و اين نشان مي‌دهد كه حبّ آل محمد موجب كمال ايمان و تعالي قلب در مسير درک حقايق ايماني مي‌گردد تا آن‌جايي كه توانسته است به خداوند و به همه‌ي اسماء حسناي او ايمان بياورد. اين‌جاست كه مي‌بينيد ورود به محضر حق جز به واسطه‌ي اسماء حق امكان ندارد و آن اسماء جز در مظاهر كامل، موجب ايمان كامل نمي‌گردد. زيرا بنده‌ي واقعي عاشق هيچ‌چيزِ خدا نمي‌شود مگر آنچه از او ظاهر شده و آن چيزي كه از خدا به نحو كامل ظاهر شده، انسان كامل است كه همچون جام بلورين كه محتواي خود را مي‌نمايانند، اسماء الهي را به نحو جامع مي‌نمايانند و انسان‌ها را عاشق خدايشان مي‌كند.

خدايي كه در حركات و گفتار امامان معصوم تجلي مي‌كند چون ما را دوست داشت خواست از آن طريق ما نيز او را دوست بداريم و از همه چيز منصرف شويم و اين است كه همواره در مسير محبّت به اهل البيت در جستجوي احياء محبّت به پروردگارمان هستيم و مي‌دانيم محبّت ما به اهل‌البيت عين محبّت پروردگارمان است به ما، تا عشق را به ما هديه كند.

---

32 - زمخشري، تفسير كشاف، ج 4، ص 220.

خداوند با عشقِ خودش ما را مست محبّت كرده است و لذا گفته‌اند؛ عاشق، عاشقِ عشق است و خداوند اين عشق را به بندگانش مي‌دهد تا بندگي به معني واقعي آن محقق شود، زيرا جز عاشق كسي او را بندگي نمي‌كند و در برابرش اظهار خواري نمي‌نمايد. با اين همه ما او را در جلوه گاه هاي كاملهاش دوست داريم. پس ما اسماء او را دوست داريم و چون پرده بر افتد آگاه مي‌شويم جز خدا را دوست نداشته‌ايم و لذا مي‌فرمايد: «وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ»؛[33] پروردگارت چنين حكم فرمود كه عبادت نشود جز او، پس مودّت و اطاعت از امامان‌ﷺ كه به ما دستور داده در حكم عبادت خودِ اوست.

زيبايي‌هاي خداپسند

رسول خداﷺ فرمودند: «اِنَّ اللهَ جَميلٌ يحِبُّ الْجَمال»؛[34] خداوند جميل است و جمال و زيبايي را دوست دارد. اولاً رسول خداﷺ در اين فرمايش خبرداد ند كه خداوند زيبا است و طبيعي است هركسي زيبايي را دوست دارد، پس حتماً همه خدا را دوست دارند. ثانياً: فرمود، خداوند زيبايي را دوست دارد، پس هر كس به اندازه‌اي كه به خدا نزديک شود زيبا مي‌شود و مورد محبّت الهي قرار مي‌گيرد و رابطه‌ي محبّت بين عبد و ربّ محقق

33 - سوره‌ي إسراء، آيه‌ي 23.
34 - بحارالانوار، ج 70، ص 192.

مي شود. ثالثاً: مي‌فرمايد اگر خود را براي پروردگارت زيبا كني تو را دوست خواهد داشت و تو نمي‌تواني خود را براي پروردگارت زيبا كني مگر اين‌كه از رسول خدا پيروي نمايي كه پيروي از ايشان عامل آرايش و زينت ما است كه فرمود: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّه فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّه...»؛[35] بگو اي پيامبر اگر مي‌خواهيد خدا را دوست داشته باشيد خود را به آرايش منِ پيامبر بيارائيد، خود را به صفاتي بياراييد كه اقتضاي بندگي خداوند است و موضوع محبّت به اهل البيت در همين راستا قرار دارد. زيرا خداوند در هر محلي جمال خاصي دارد و با توصيه به ما در رابطه با مودّت في‌القربي، خبر داد آن جمالي كه ما را به خدا متصل مي‌كند و موجب نظاره‌ي وجه جميل او مي‌شود، محبّت به اهل البيت است. و چون جمال را دوست دارد، و به عالم نمي‌نگرد مگر پس از آن كه آن را زيبا كرد پس اولين نگاه او به اهل البيت است و هركس را به اندازه‌اي كه از محبّت آن‌ها بهره دارد مورد توجه قرار مي‌دهد و لذا رسول خدا فرمودند: «اَلا وَ مَنْ مَاتَ عَلي حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ»؛[36] بدانيد هر كس بر حبّ آل محمّد بميرد، مورد مغفرت الهي است و خداوند به جاي نظر به گناهان او، به محبّت او

35 - سوره‌ي آل عمران، آيه‌ي 31.
36 - زمخشري، تفسير كشاف، ج 4، ص 220.

به آل محمدﷺ مي‌نگرد و با نظر حبّي بر او مي‌نگرد. همان نكته كه در متون اهل سنت از رسول خداﷺ نقل شده كه: «دوستي علي‌بن ابي‌طالب◆ حسنه‌اي است كه گناه به‌واسطه‌ي آن دوستي، ضرري نمي‌رساند.[37]

در آخر به خودم و شما توصيه مي‌كنم:

عشق را صد ناز و عشق با صد ناز
استكبار هست مرآيد به دست
عشق چون وافي است در حريف بي‌وفا
وافي مي‌خرد مي‌ننگرد
آن كه ارزد صيد را ليك او كي گنجد
عشق است و بس اندر دام كس
تو مگر آيي و صيد دام بگذاري به دام
او شوي او شوي
عشق مي‌گويد به گوشم صيد بودن خوشتر از
بست بست صيادي است
گول من كن خويش را آفتابي را رها كن
و غره شو ذره شو
بر درم ساكن شو و دعوي شمعي مكن
بي‌خانه باش پروانه باش
تا ببيني چاشني سلطنت بيني نهان در
زندگي بندگي

پروردگارا! به لطف و كرامتت راه‌هاي محبّت ورزيدن به خودت را براي ما گشوده بدار تا توانسته باشيم از طريق محبّت به ذوات مقدس اهل‌البيتﷺ به عالي‌ترين درجه‌ي قرب دست يابيم. يا الرّحم الرّاحمين.

به طور مختصر مي‌توان موضوعات مطرح‌شده در اين جلسه را به صورت زير جمع‌بندي كرد:

1- تنها از طريق ارتباط با پاكان و مطهرون است كه جان انسان به تعادل

37 - الفين، ترجمه‌ي وجداني، ص 963

مي‌رسد و مي‌تواند به سوي هدف واقعي خود حركت كند.

2- ديني موجب شكوفايي جان است كه موضوع محبّت را محور اصلي خود قرار دهد و محبّت‌ورزيدنِ فطري انسان را مديريت نمايد.

3- با توجه به دستورات دين، راه پديدارشدن محبّت اهل‌البيت مشخص مي‌شود و رعايت آن دستورات موجب ظهور آن محبّت مي‌گردد.

4- از معني «وَجه‌الله»بودنِ اهل‌البيت سخن به ميان آمد و اين‌كه چگونه نظرِ محبّت‌آميز به وجه‌الله ما را به سوي محبّت به الله مي‌رساند.

5- جامعه‌ي ايده‌آل اسلامي، جامعه‌اي است كه محبّتِ بين رَبّ و عبد، به فعليت برسد و حقيقت «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»[38] در تمام مناسبات زندگي ظهور يابد.

6- اهل‌البيت هديه‌ي خدا هستند تا بشريت راه محبّت به خدا را گم نكند.

7- مقصدِ عقل توجه به كليات عالم و مقصد قلب جهت ارتباط با اسماء الهي است و با توجه به مقصد قلب، جايگاه اهل‌البيت در هستي بهتر روشن مي‌شود.

8- همچنان‌كه با به‌كارگيري عقل در حيله‌گري، عقل ضايع مي‌شود، اگر قلب در مسير محبّت به مطهرونِ عالَم قرار نگيرد به همان شكلي كه عقل ضايع مي‌گردد، قلب نيز ضايع مي‌شود و در آن صورت

---

38 - سوره‌ي مائده، آيه‌ي 54

خيال انسان به جاي آن كه محل تجلّي مَه‌رويانِ بستان خدا باشد و از رذائل اخلاقي به‌در آيد، محل وسوسه‌هاي شيطاني مي‌گردد.

9- يكي از مشكلات امروزين مؤمنين اين است كه فكر مي‌كنند مي‌توان بدون رسيدن به محبّت اهل‌البيت، دينداري را به صورتي مطلوب انجام داد و لذا محبّت به آن ذوات مقدس را امري فرعي و حتي احساساتي قلمداد مي‌كنند.

10- وقتي جهت‌گيري انسان در عبادات به سوي انسان كامل و امام معصوم نباشد، با هزارسال عبادت باز از مسير جهنم جدا نشده است و به تعبير رسول خدا، از صورت بر آتش فرو مي‌افتد.

11- وقتي انسان دل را درست راه ببرد و از اغراض باطل پاكش گرداند، مسير آن حتماً به سوي محبّت به امام معصوم خواهد بود، حتي اگر به حكم خدا توسط آن امام معصوم تنبيه شود.

12- اگر دل بر اساس فطرت خداخواهي‌اش، درست راه برده شود، در نهايت به‌جز به محبّت امام معصوم، به هيچ چيز ديگر راضي نمي‌شود و لذا حضرت رضا شرط رسيدن به «لا إله إلاّ الله» را توجه به اهل‌البيت دانستند.

13- اگر براي ادامه‌ي دينداري در راستاي جواب‌گويي به دل، برنامه‌ها را در جهت نظر به مظاهر اسماء الهي تدوين نكنيم و از مرز استدلال‌هاي عقلي جلوتر نياييم، نمي‌توانيم در آينده‌ي

كشور جوانان دينداري در صحنه‌ي نظام اسلامي داشته باشيم.

14- وقتي مودّت و محبّت به اهل‌البيت در آن حدّي كه آن‌ها به عنوان انسان‌هاي كامل، قطب جان انسان شدند به صحنه آمد، موضوع تبعيت از آن‌ها حدّاقلِ جوابگويي به محبّتي است كه انسان نسبت به امام خود پيدا مي‌كند.

15- با توجه به اين‌كه حكم خدا آن است كه جز او عبادت نشود، پس توصيه به محبّت اهل‌البيت بستري براي عبادت الهي خواهد بود.

16- از آن‌جايي كه خداوند زيباست و زيبايي را دوست دارد، هركس به اندازه‌اي كه به خدا نزديك مي‌شود، زيبا خواهد بود و به همان اندازه مورد محبّت خداوند قرار مي‌گيرد.

«والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته»

جلسه‌ي ششم،
جايگاه مخلَصين در هستي

بسم الله الرحمن الرحيم

"قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَي يَوْمِ يُبْعَثُون*قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَي يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم* قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعين، إِلاّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصين﴾[1]

شيطان گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که ایشان برانگیخته می شوند مهلت ده، فرمود در حقیقت تو از مهلتیافتگانی، تا روزي معين و معلوم. شيطان گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه بهدر میبرم، مگر آن بندگاني از تو را که مخلَص هستند.

در بارهي مقام و جايگاه اهلالبيت؈ به عنوان انسانهايي كه خداوند به نحوهاي خاص آن ها را پروريده ميتوان به آيهي فوق توجه داشت زيرا كه شيطان هم متوجه است انسانهايي در عالم هستند كه نميتواند هيچگونه تأثيري بر آنها داشته باشد.

1 - سورهي صاد، آيات 79 تا 83 .

مقامي فوق دسترسي شيطان

پس از آن كه شيطان از دستور خدا سرباز زد و به آدم سجده نكرد و خداوند او را از مقامي كه در كنار ملائكه داشت خارج كرد، شيطان گفت: پس خدايا تا روزي كه مردم را مبعوث مي‌كني، من را فرصت بده. خداوند فرمود: تا وقتي كه من تعيين مي‌كنم تو فرصت داري. پس حضرت حق از يك جهت، تقاضاي شيطان را پذيرفت، از يك جهت هم آن تقاضا را محدود كرد. چون شيطان گفت: تا روزي كه مردم مبعوث مي‌شوند من را فرصت بده، حضرت حق فرمود: آري، تو جزء كساني هستي كه فرصت داده شده‌اند، امّا «اِلي يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم»؛ تا يك وقت مشخص، كه معلوم است آن فرصت تا اول برزخ است. چون شيطان ديگر در برزخ تصرفي بر انسان ندارد.[2] شيطان در ادامه گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعين»؛ در اين فرصتي كه به من دادي به عزّت تو قسم مي‌خورم كه همه‌ي بندگان تو را گمراه مي‌كنم و مسيرشان را وارونه مي‌نمايم، «إلاّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصين»؛ غير از كساني

---

2 - حضرت صادق◆ مي‌فرمايند: هركس در آستانه‌ي مرگ قرار مي‌گيرد ابليس يكي از شيطان‌هايش را مي‌فرستد تا او را به كفر و شك نسبت به دين گرفتار كند «حتّي تَخْرُجُ نَفْسُه» تا اين‌كه نفس او از بدنش خارج شود (الكافي، ج 3، ص 123) و اين آخرين فرصت براي شيطان است تا اغواي خود را بر بندگان إعمال نمايد، از آن به بعد برزخ شروع مي‌شود و انسان مي‌ماند و اعمالي كه انجام داده است.

از بنده هايت كه اين ها مخلَص اند.[3] اگر انساني تصميم گرفت خود را از ناخالصي هاي اخلاقي پاك گرداند، چنين كسي را مخلِص مي گويند، حتي اگر آن افراد امثال سلمان و ابوذر باشند. چون آن بزرگواران تصميم گرفته اند از آلودگي هايي كه براي هر بشر معمولي به طور طبيعي هست، خود را پاك گردانند؛ ولي مخلَص، انساني است كه از ابتدا به لطف خدا خالص شده است و اين است كه قرآن در مورد حضرت يوسف◆ در مقابله با حيله هي همسر عزيز مصر مي فرمايد: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛[4] اين چنين از يوسف هرگونه بدي و فحشايي را دور كرديم، زيرا كه او از بندگان «مخلَص» ما بود. نمي گويد او از آن بدي ها فاصله گرفت، بلكه مي گويد ما آن بدي ها و فحشا را از او دور كرديم و بعد هم تأكيد مي فرمايد: چون يوسف از «مخلَصين» بود.

خداوند در رابطه با مخلَصين، مقام آن ها را تا آن جا معرفي مي كند كه فقط آن ها به معني واقعي خدا را مي شناسند و مي توانند توصيف كنند؛ مي فرمايد: «سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ، إِلاَّ عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ»؛[5] خدا منزه است از اين كه

---

3 - «مخلِص»؛ اسم فاعل باب افعال، به معني تصفيه كننده ي چيزي از ناخالصي است، و «مخلَص» اسم مفعول از همان باب به معني تصفيه و خالص شده است.

4 - سوره يوسف، آيه 24.

5 - در سوره صافات، آيات 159 و 160.

بتوان او را توصيف كرد، مگر توصيفي كه مخلَصين مي‌كنند. اين آيه مي‌رساند، غير مخلَصين مقامشان مقام فهم حقيقي خدا نيست و در ارتباط با خدا در حجاب هستند، و نيز مي‌رساند كه قلب مخلَصين آيينه‌ي تمام نماي حق است و غيري در آن تصرف ندارد تا بين آن ها و خدا حجاب شود.

تفاوت مخلَصين با مخلِصين

بحث‌مان در اين موضوع است كه شيطان مي‌داند عده‌اي هستند كه دست او به آن ها نمي‌رسد و خداوند هم سخن شيطان را كه گفت «همه را گمراه مي‌كنم إلاّ مخلَصين»، نفي نفرمود. از طرفي مي‌دانيد كه قرآن كتاب هدايت است و كتاب هدايت، همه‌ي سخنانش حق است. مهم نيست كه چه كسي اين سخن را مي‌گويد، اگر كاري يا سخني يا عقيده‌اي باطل بود، خدا كه كتاب هدايت را آورده است، بطلان آن را در آن كتاب بيان مي‌كند. به همين جهت است كه مي‌گوييم درست است كه اين سخن را شيطان گفته است، ولي خدا بر آن صحّه گذاشته است، يعني آري همين‌طور است كه شيطان نمي‌تواند مخلَصين را به سوي گمراهي تحريك كند. پس بندگاني هستند كه شيطان نمي‌تواند هيچگونه نفوذي در آن ها داشته باشد، حال بايد بررسي شود مخلَصين چه خصوصياتي دارند كه شيطان نمي‌تواند سهمي در آن‌ها داشته باشد.

حضرت حق در قرآن مي‌فرمايد: شيطان گفت من فقط در بندگان مخلَص تو نمي‌توانم تصرف كنم، اين غير از آن است كه عده‌اي را شيطان تحريك كند، ولي نپذيرند و يا عده‌اي را تحريك كند و ابتدا تحت تأثير قرار گيرند و سپس توبه كنند و يا عده‌اي را تحريك كند در حدي كه زبان شيطان مي‌شوند، افراد نوع اخير از بحث ما خارج‌اند. بحث در تفاوت بين مخلِصين با مخلَصين است و اين‌كه روشن شود مؤمنين ناب يا مخلِصين، غير از مخلَصين‌اند. خيلي ها مؤمن و پاك دامن‌اند، در عين حال شيطان اراده مي‌كند تا تحريك‌شان كند، حال يا تحت تأثير او قرار مي‌گيرند و سپس توبه مي‌كنند و پاكدامني خود را ادامه مي‌دهند و يا تحت تأثير او قرار نمي‌گيرند. اما مقام و مرتبه «مخلَصين»؛ اصلاً جايي نيست كه شيطان بتواند در حوزه‌ي شخصيت‌شان وارد بشود، چون توسط خدا خالص شده‌اند، مقامي است كه شيطان در آن مقام دستگيره‌اي ندارد كه بدان متوسل شود و بهانه‌اي براي تحريك داشته باشد.

مي‌خواهيم بر روي آيه‌اي كه مي‌فرمايد: شيطان به خدا گفت: به عزتت قسم همه‌ي بندگانت را گمراه مي‌كنم مگر آن بندگاني كه مخلَص هستند به خواست خدا يك مقداري تدبّر كنيم، ببينيم چه چيز هايي از خود قرآن در رابطه با مخلَصين براي ادامه‌ي زندگي‌مان به‌دست مي‌آيد. اولاً: معلوم مي‌شود در طول

تاريخ عده‌اي هستند كه اين‌ها مخلَص‌اند، و شيطان هم از خدا فرصتي خواست تا در تمام اين مدّت به اغواي بندگان بپردازد مگر به اغواي مخلَصين، و از آن‌جايي كه خداوند به ملائكه مي‌فرمايد: «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً...»؛[6] من بنا دارم همواره در زمين خليفه‌اي داشته باشم و طبق آيات بعدي آن خليفه همه‌ي اسماء الهي را آموخته و درنتيجه خداوند را با همه‌ي اسماءاش مي‌شناسد و مي‌تواند توصيف كند. پس مسلّم تا آخر دنيا مخلَصيني هستند كه شيطان از دسترسي به آن‌ها مأيوس است. انبياء به طور مسلّم جزء مخلَصين‌اند و قرآن بعضاً به آن‌ها اشاره فرموده است.

ضرورت وجود انسان‌هاي معصوم

وقتي متوجه شديم مخلَص‌بودن به چه معني است و روشن شد خداوند عده‌اي را طوري مي‌پروراند كه از هر ناخالصي پاك باشند، متوجه اين نكته نيز خواهيم شد كه اساساً اگر بناست خدا من و شما را هدايت كند، بايد مخلَصين را در عالم قرار دهد تا ما بتوانيم به آن‌ها كه نمونه‌ي هدايت كامل الهي هستند اطمينان كنيم وگرنه براي رسيدن به مقصد مورد رضايت خداوند، الگو و نمونه‌ي كامل نخواهيم داشت، در حالي كه براي تربيت كامل، صِرف توصيه و تئوري هاي تربيتي كافي نيست، بايد

6 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 30

نمونه‌ي كاملي كه نمايش عيني آن تربيت است مدّ نظر انسان باشد و خداوندي كه داراي رحمت كامل و واسع است انسان‌ها را از اين نياز محروم نمي‌كند و لذا افرادي را مي‌پروراند كه از هرگونه عيبي كه در راه بندگي خدا عيب و نقص محسوب مي‌شود، پاك باشند تا بتوان به طور كامل به آن‌ها اطمينان كرد.

اگر بنده به جنابعالي بگويم مي‌خواهم يك ميليون خبر به شما بدهم كه فقط يكي از آن ها غلط است. شما ديگر به هيچ‌كدام از آن ها نمي‌توانيد اطمينان كنيد، از نظر شما در اولين خبر امكان غلطبودن هست تا آخرين خبر و عملاً هيچ كدام از خبرها به درد شما نمي‌خورد و لذا در مورد هدايت الهي بايد شخصيت‌هايي را خداوند بپروراند كه هيچ‌گونه انحرافي در آن‌ها نباشد تا بشريت بتواند به آن ها اعتماد كند و هدايت شود.

از آن جايي كه خداوند حكيم است و خلقت او لغو و بي هدف نيست و در آن راستا ما را هدايت مي‌كند تا به كمالي كه لازم است، برسيم و از آن طرف چون ميل دروني ما طالب هدايت‌شدن است و خداوند هيچ ميلي از ما را بي جواب نمي‌گذارد، پس ميل به هدايت را هم بدون پاسخ رها نمي‌كند و جواب اين نياز را مي‌دهد و طوري هم جواب مي‌دهد كه به واقع براي ما قابل استفاده باشد و اين مي‌رساند كه بايد انسان‌هايي همواره در مدّ نظر مردم

باشد كه از ابتدا هيچ نقصي در شخصيت آن ها ديده نشود. به قول مولوي خدا مي‌فرمايد:

من كريمم، نان تا بگريانند طمع،
نمايم بنده را آن زندگي
هر كراماتي كه او نمودت تا طمع
مي‌جوي به حان كردي در آن[7]

پس خداوند هم ميل داشتن انسان كامل را در ما گذاشته است تا به سوي آن حركت كنيم و هم آن ميل را بي جواب نمي‌گذارد.

ما نياز داريم كه هدايت بشويم، از طرفي با آدمي كه در طول عمرش يك اشتباه هم داشته باشد، هدايت نمي شويم. چون اگر ما اطمينان كامل نداشته باشيم كه آن فرد عين عصمت است و احتمال اشتباه در او بدهيم، به هدايت دست نمي‌يابيم و نسبت به درستي اعمال او گرفتار شك و ترديد مي‌شويم. اين ها همه روشن مي‌كند كه در طول تاريخ و براي هميشه عده‌اي هستند كه در عقيده و اخلاق و عمل عين صحّت و عصمت‌اند و پيامبران مصداق كامل اين مقام مي‌باشند.

وقتي پيامبري از طريق معجزه ثابت كرد كه پيامبر است، و براي هدايت بشر آمده است، لازمه‌ي هدايت، آن است كه او معصوم باشد و خداوند اجازه‌ي اين كه شيطان در افكار و گفتار و اعمالش تصرف كند را به شيطان نمي‌دهد، چون خداوند او را براي هدايت بشريت

---

7 - دفتر دوم مثنوي، بيت شماره 361 و 362.

برگزيده است، وقتي آن هدايت به معني واقعي محقق مي‌شود كه حركات و افكار و گفتار پيامبر خدا مخالف دين خدا نباشد و شخصيت خود او مطابق ديني باشد كه براي هدايت بشر آورده است.

ابتدا بايد به درستي بينديشيم كه لازمه‌ي هدايت الهي، علاوه بر آوردن دستوراتي كه هيچ نقصي در آن‌ها نباشد، اين است كه آورنده‌ي آن دستورات نيز مصداق كامل آن هدايت باشد، تا مردم نگويند: آورنده‌ي دين مقيد به دين خدا نيست چرا ما مقيد باشيم. و اگر پيامبر خدا مثل بقيه با پذيرفتن دين، به تدريج رو به سوي كمال برود، باز مشكل باقي مي‌ماند و نقطه ضعف‌هاي قبلي آن پيامبر مانع هدايت مردم مي‌شود و خدايي كه با رحمت واسعه‌اش اراده كرده تا مردم را هدايت كند چنين نقصي را در پيامبر خود قرار نمي‌دهد و لذا از ابتدا پيامبر خود را حفظ مي‌كند تا گرفتار كوچكترين لغزشي نباشد و لكه‌ي سياهي در زندگي او به چشم نخورد، در همين رابطه علي◆ مي‌فرمايند: «...وَ لَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ اَنْ كانَ فَطيماً اَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَريقَ الْمَكارِمِ و مَحاسِنَ اخلاقِ العالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهارَهُ »؛[8]

يعني از همان لحظه‌اي كه پيامبر↗ را از شير گرفتند، خداوند بزرگ‌ترين فرشته‌ي خود را مأمور تربيت آن حضرت

8- نهج البلاغه، خطبه‌ي 193.

كرد تا شب و روز، او را به راههاي بزرگواري و راستي و اخلاق نيكو راهنمايي كند.

پس نتيجه مي‌گيريم خداوند با علم به شايستگي‌هاي پيامبر، از ابتدا پيامبر خود را پرورانده تا مستعد دريافت بزرگ‌ترين پيام براي بندگانش بشود و از طريق نفس مقدس آن حضرت ما بتوانيم به دين خدا دست يابيم.

خداوند براساس اسم هادي خود ما را هدايت مي‌كند و بر همين اساس حتماً شرايط هدايت را به بهترين نحو فراهم مي‌نمايد و بهترين شرايط، شرايطي است كه شخصيت حامل سخن خدا عين همان عقايد و اعمالي باشد كه آورده است و شيطان نتواند هيچ تصرفي در او داشته باشد و تماماً مظهر رضايت حق و مظهر ظهور اراده‌ي پروردگار باشد و اين بدين‌معني است كه خداوند در عده‌اي كه بايد دين خدا را به بشريت عرضه كنند تصرف خاصي مي‌نمايد و درنتيجه آن‌ها مُخلَص خواهند بود.

مخلَصين؛ نمونه‌ي كامل ظهور خواست خدا

يكي از خصوصيات مخلَصين اين است كه كمالاتشان موهبي است، يعني از طرف خدا به آن‌ها داده شده و اين طور نيست كه مثل انسان‌هاي معمولي به تدريج آن كمالات را اكتساب كرده باشند، چون خدا روي آن‌ها برنامه‌ريزي خدا داشته است.

مقام مخلَصين مثل مخلِصين نيست كه خودشان اراده كرده باشند با پذيرفتن دين خاص، به تدريج به كمالات لازم دست يابند. حضرت رضا◆ در وصف اماماني كه بايد بعد از پيامبرﷺ هدايت جامعه را به عهده بگيرند، مي‌فرمايند: «الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عِدْلٌ وَ لَا يُوجَدُ لَهُ بَدِيلٌ وَ لَا لَهُ مَثِيلٌ وَ لَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُتَفَضِّلِ الْوَهَّابِ»[9] امام؛ يگانه‌ي دوران است، هيچ‌كس به پايه‌ي او نرسد، عالمي همطرازش نباشد، جايگزين و مثل و مانند ندارد، بدون سعي و طلب به فضل خداي وهاب به همه‌ي فضائل ممتاز است. چنانچه ملاحظه مي‌فرماييد حضرت رضا◆ نيز بر غير اكتسابي و موهبي‌بودن مقام امام تأكيد مي‌فرمايند.

ما در اين دنيا نياز داريم بدانيم كه خداوند چه چيزي را حق مي‌داند و چه چيزي را باطل و اين نياز وقتي به واقع جواب داده مي‌شود كه نمونه‌هايي در دنيا باشند كه مطلقاً نمونه‌هاي نمايش رضايت پروردگار باشند، تا دوستي با آن‌ها دوستي با خدا باشد و دشمني با آن‌ها دشمني با خدا باشد و لازم است پرورنده‌ي چنين كساني آن‌ها را در تمام عمر از هرگونه آلودگي منزه نگه دارد.

---

9 - تحف العقول عن آل الرسولﷺ ص 439.

وقتي روشن شد عصمتِ مخلَصين اكتسابي نيست و موهبي است به اين نتيجه مي‌رسيم كه خداوند تكويناً چنين مقامي را به آن ها داده و لذا وجودشان عين عصمت است. و آيه‌ي تطهير نيز از اين نوع عصمت براي اهل البيت خبر مي‌دهد، زيرا مي‌گويد: خدا فقط اراده كرده است شما اهل البيت را از هر گونه آلودگي پاك گرداند[10] در حالي‌كه از طرف ديگر خداوند اراده كرده از طريق فرستادن پيامبران، همه‌ي مردم از آلودگي پاك شوند، پس معلوم مي‌شود آن نوع پاككردني كه براي اهل‌البيت اراده كرده است از نوع ديگري است، و از آن جايي كه پاككردن مردم از آلودگي به صورت تشريعي انجام مي‌شود و بايد خود مردم به تدريج در اصلاح خود بكوشند، بايد اراده‌ي خداوند جهت پاككردن اهل‌البيت از آلودگي، اراده‌ي تكويني باشد و اين همان مقام مخلَصين است كه خداوند آن ها را براي خود پاك كرده است و هيچ‌كس سهمي در آن‌ها ندارد مگر خودِ خداوند و در همين راستاست كه حضرت امام حسن عسكري◆ مي‌فرمايند: «اِنَّ قُلُوبَنَا اَوْعِيَةُ مَشِيَةِ اللّه فَاِذَا شَاءَ شِئْنا»؛[11] قلب هاي ما ظرف

---

10 - «... إِنَّمَا يُرِيدُ اللّه لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره‌ي احزاب، آيه‌ي 33)

11 - سيد حسين بروجردي، تفسير صراط مستقيم، ج 3، ص 474.

اراده و خواست خداوند است، چون او بخواهد، ما ميخواهيم. و حضرت◆ ميفرمايند آنجا كه خداوند فرمود: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللّه»؛[12] شما نميخواهيد مگر آنچه را خدا بخواهد، در رابطه با ما است و اين همان قول رسول خدا↗ است كه فرمود: «إِنَّ اللّه جَعَلَ قَلْبَ وَلِيِّهِ وَكْراً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللّه شِئْنَا»[13] خداوند دل ولىّ خود را آشيانهي ارادهي خويش قرار داده هرگاه او بخواهد ما نيز ميخواهيم. و به همين جهت خداوند ميفرمايد: «سُبْحَانَ اللّه عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللّه الْمُخْلَصِينَ»؛[14] منزه است خداوند از آنچه انسانها او را وصف ميكنند، مگر آن طور كه بندههاي مخلَصِ او، او را وصف مينمايند، كه نمونهي توصيف حقيقي توحيد الهي را در نهج البلاغهي علي◆ ميتوان يافت و واقعاً اگر امامانؑ نبودند آيا چنين توصيفاتي واقع ميشد؟

با توجه به مطالب فوق ميتوان گفت رمز و راز اين كه خداوند اجازه داده است تا مخلَصين او را توصيف كنند آن است كه قلب آن ها تماماً محل تجلي انوار پروردگار است، بنا به فرمايش علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌عليه» در رابطه با آيهي 160 سورهي صافات؛ «هركس خدا را با مفاهيم محدودي كه در پيش خود دارد،

---

12 - سورهي انسان، آيهي 30.
13 - بحارالأنوار، ج 26، ص 256.
14 - سوره صافات، آيات 159 و 160.

وصف مي‌كنند و همان را براي خدا كمال مي‌دانند، در حالي كه خداي متعال، نامحدود و بالاتر از اين تعاريف است، و بندگان مخلَص كساني هستند كه تماماً هستي آنان براي خداي سبحان است و غير خدا در حريم دل آن‌ها راه ندارد و لذا آن ها خدا را شناخته‌اند و بر همان اساس وصف مي‌كنند». چون با تمام وجود نمايش حقاند و خداوند با زبان آنان با بندگان سخن مي‌گويد، كه در حديث قدسي به آن اشاره دارد و مي‌فرمايد: «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ به وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصِرُ به وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ به»؛[15] گوش او مي شوم كه بدان گوش بشنود وچشم او مي‌شوم كه بدان ببيند و زبان او مي‌شوم كه بدان سخن بگويد.

حال كه روشن شد ما نياز داريم عده‌اي به عنوان نمونه‌هاي رضايت الهي همواره در صحنه‌ي زندگي بشر باشند و خداوند آن‌ها را جهت چنين امري پرورانده، مي‌فهميم خداوند ما را تا عالي‌ترين مرحله هدايت ياري فرموده است.

كمال معصومين در حفظ عصمت

البته آن سؤال را هم بايد بتوانيد جواب دهيد كه اگر خدا روي اين ها برنامه‌ريزي كرده است و اگر خداوند در شخصيت آن‌ها تصرف كرده، پس كمال آن‌ها به چيست؟ زيرا خود شان در كمالات شان

15 - إحياء علوم الدين، ج 14، ص 61 .

نقشي نداشته‌اند. اگر موضوع را عميقاً دنبال بفرماييد ملاحظه خواهيد كرد كه كار «مخلَصين» خيلي سنگين و طاقت‌فرساتر از «مخلِصين» است. چون مخلَصين بايد آن عصمتِ موهبي را با انواع عبادات و مراقبت‌ها نگه دارند كه مسلّم سخت‌ترين كار زير اين آسمان همين است كه به كسي مقام عصمت كامل بدهند و بدون آن‌كه ساير صفات انساني، مثل غضب و شهوت و اختيار را از او بگيرند و بدون آن‌كه او را به فرشته تبديل كنند، وظيفه داشته باشد آن عصمت را تا آخر حفظ كند. اين كار فقط از عده‌اي خاص برمي‌آيد، چون در شرايطي قرار مي‌گيرند كه يک خطا كافي است تا تمام مقام عصمت آن‌ها از دست برود.

وقتي شما را از ابتدا در مقام عصمت قرار ندهند شخصيت‌تان طوري است كه آرام‌آرام واجبات الهي را انجام مي‌دهيد و اگر هم در يک مورد كوتاهي كرديد، توبه مي‌كنيد و دوباره كار را ادامه مي‌دهيد. به ما فرمودند اگر گناهي كردي استغفار كن، باز اگر گناه كردي، استغفار كن تا آثار آن گناه از جان‌تان پاک شود، شما هم بالاخره با آن استغفارها و پايدارشدن بر انجام واجبات و ترک محرمات، آرام‌آرام آدم مؤمن و متدين مي‌شويد. با اين راهي كه جلوي پاي ما گذاشته‌اند، اگر گناه يا خطايي هم كرديم، نابود نمي‌شويم. اما اگر از ابتدا انسان را در مقام عصمت

قرار دادند و بدون آن كه او را به ملائكه تبديل كنند كه ديگر صفات انساني را نداشته باشد، به او دستور دهند مقام عصمت را حفظ كن، حالا چنين فردي اگر يك اشتباه كرد كارش تمام است. امامان معصوم كساني‌اند كه خداوند در عين اين‌كه آن‌ها را در مقام عصمت قرار داده، قدرت انتخاب را از آن‌ها سلب نكرده است و يا مثل ملائكه كه هركدام در يک بُعد از ابعاد الهي هستند، در يک بُعد قرار نداده است.[16] لذا هم قوه‌ي غضبيه دارند و هم قوه‌ي شهويه و هم ساير ميل‌هايي كه در هر انساني هست. حال با اين‌همه، باقي‌ماندن در مقام عصمت، امري است فوق‌العاده طاقت‌فرسا.

هر سالكي در سير و سلوك خود در مرتبه‌ي ابتدائي، در مقام قرب به حق قرار ندارد و در انتها به لطف الهي مقام «قرب» به حق نصيب او مي‌شود. در مرتبه‌ي «بُعد» و فاصله‌داشتن از حق در مقامِ وصل به خدا نيست، ولي تلاش مي‌كند كه وصل بشود. حالا اگر امروز جهت اتصال به حق كمي سستي كرد، دوباره از فردا شروع مي‌كند. اگر كمي غفلت كرد،

---

16 - قرآن از زبان ملائكه مي‌فرمايد: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»؛ (سوره‌ي صافات، آيه‌ي 164) نيست براي ما مگر مقامي معلوم. يعني ملائكه هر كدام يک بُعدي از كمالات و اسماء الهي را دارند و لذا انتخاب براي آن‌ها معني ندارد، چون در مقابل چند بُعد قرار ندارند تا بخواهند بُعدي را بر بُعدي ترجيح دهند.

توبه مي‌كند و باز سلوك را شروع مي‌كند. اما اگر كسي به قرب رسيد، بايد دائم مواظب باشد كه سقوط نكند و از مقام قرب محروم نگردد. جامي از قول عاشقِ واصل مي‌گويد:

محنت «قرب» ز «بُعد» جگر از هيبت «قربم»
افزون است خون است
هست در «قرب» نيست در «بُعد» جز
همه بيم زوال اميد وصال

اظهار مي‌دارد بيشترين فشار در مقام قرب هست، چون بايد يك‌نَفَس و بدون هيچ وقفه‌اي، تلاش كنم اين حال از دستم نرود - تازه قرب عارف كجا و اتصال خاص ائمه‌ي معصومين و پيامبران؟ كجا؟- در قرب، آدم مي‌ترسد نكند سقوط كند. در بُعد، اميد اين هست كه به وصال برسد. حالا اگر به وصل رسيدي بايد آن وصل را نگهداري. اين است كه عرض مي‌كنم ائمه سخت‌ترين كاري را كه براي يك انسان ممكن است به دوش دارند و آن اين است كه آن ها را در مقام معصوميت كامل قرار داده‌اند و به آن‌ها مي‌گويند عصمت‌تان را حفظ كنيد. درست است مقام بسيار عزيزي است و لطف بسيار بزرگي است كه چون خداوند شايستگي لازم را در آن‌ها ديده به آن‌ها بخشيده است ولي عبادات طولاني آن ها نشان مي‌دهد تا چه حد بايد تلاش كنند تا اين گوهر گرانمايه را حفظ كنند. آري هديه‌ي بزرگي است ولي نگهداشتنش از آن بزرگ‌تر و كمال امامان معصوم در همين حفظ عصمت است. چون ممكن است عزيزان از خود بپرسند، آيا امامان

معصوم که در قله‌ي عصمت قرار دارند، تکاملي هم براي آن ها هست، جواب آن است که باقي‌ماندن در مقام عصمت و حفظ عصمت براي آن‌ها تکامل است. آيا تکاملي بالاتر از آن مي‌شود که انسان معصومي در طول زندگي با انواع حادثه‌ها روبه‌رو شود و عصمت خود را حفظ کند و قلب خود را همواره آماده‌ي تصرف پروردگارش قرار دهد و نفس خود را با مقام «نور عظمت» متحد نگه‌دارد؟

چگونگي برخورد با مخلَصين

باز برگرديم به اين موضوع که معلوم شد عده‌اي در اين عالم مُخلَص‌اند، و خداوند آن‌ها را خالص کرده است و چون آن ها را براي خودش خالص کرده هيچ‌کس در آن ها هيچ تأثير و سهمي ندارد و شيطان هم نمي‌تواند در آن‌ها سهم داشته باشد. حال مي‌خواهيم کمي روي معني مخلَص‌بودن بيشتر بمانيم تا روشن شود وقتي عده‌اي آينه‌ي خواست خدايند چگونه بايد به آن‌ها نظر کرد. وقتي نور خدا بر قلب آن ها تجلي کرد همان نور از دست و زبان آن‌ها جاري است، و در زيارت جامعه‌ي کبيره خطاب به آن ها مي‌گويي: «وَ الْأَدِلاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللّه»؛ سلام بر شما که راه سير به سوي رضايت الهي هستيد، به اين معني که خواست خدا بر قلب آن ها جاري است و نمونه‌ي آن چيزي هستند که خداوند از بندگانش مي‌خواهد،

چون چيزي از خود ندارند و قلبشان محل اراده‌ي خداوند است.

خداوند مي‌دانسته است كه اگر به عموم انسان‌ها چنين مقامي را داده بود نمي‌توانستند عصمت خود را نگه دارند و لذا در بين تمام بندگانش عده‌اي كه شايستگي چنين مقامي را داشتند و خداوند از قبل مي‌دانست اين‌ها با تلاشي كه دارند آن عصمت را حفظ مي‌كنند آن‌ها را مفتخر به مقام عصمتِ موهبي نمود و آن‌ها را به ما معرفي كرد. شما گاهي به مكه يا زيارت ائمه‌ﷺ مي‌رويد و به لطف الهي بهره هاي خوبي هم نصيبتان مي‌كنند ولي با غفلت‌هايي كه پيش مي‌آيد از دستتان مي‌رود، در حالي كه امامانﷺ آن مقام عالي را همواره محفوظ مي‌دارند، در روايت داريم كه هر كس در روز عرفه در صحراي عرفات وارد شد و گفت خدا من را نبخشيده است، سوء ظن به خدا دارد. چون خدا همه‌ي گناهانش را مي‌بخشد. حالا عزيزاني كه به مكه مشرف شده‌اند و در عرفات وقوف پيدا كرده‌اند، بفرمايند آن مقام چه شد؟ مي‌بينيد كه رفت. حال اگر به شما بگويند بايد حالي كه در عرفات به‌دست آوردي تا آخر حفظ كني و شخصيت تو در ازاء حفظ آن حال، ارزش دارد. حساب كنيد چه مي‌شود! و چه تكليف فوق طاقتي را به ما پيشنهاد مي‌كنند.

اين كه مي‌گويند اصلاً فكر رسيدن به مقام اهل‌البيتﷺ را نكنيد؛ از همين

جهت است. يعني در واقع دارند به ما از سر دلسوزي توصيه مي‌كنند هيچ‌كس فكر اين را كه به مقام ما نزديك بشود نكند. اگر ما آرزو كنيم اي‌كاش ما هم مثل اهل‌البيت همان‌طور كه آن‌ها را خداوند به مقام عصمت رساند، معصوم بوديم، ببينيد چه خطراتي را براي خود آرزو كرده‌ايم، در حالي كه نمي‌توانيم كم‌ترين حال معنوي را كه در اثر روزه‌ي ماه رمضان به دست آورده‌ايم حفظ كنيم. بايد راضي باشيم كه اهل‌البيت به اراده‌ي حكيمانه‌ي خداوند امامان معصوم ما باشند و ما از خدا بخواهيم توفيق استفاده از آن‌ها را به ما بدهد. مثل تشنه‌اي كه بدون چون و چرا از آب گوارا استفاده مي‌كند. وقتي موضوع را از اين ديد نگاه كرديم احساس مي‌كنيم بركات اُنس با اهل البيت شروع شد! چون مي‌فهميم قصّه‌ي ما نسبت به آن‌ها، قصّه‌ي تشنه است نسبت به آب.

وقتي رسيديم به اين‌كه مخلَصين، عين عبوديت‌اند، عين سجده و عين ركوع‌اند؛ سعي مي‌كنيم از چشمه‌ي وجود آن‌ها خود را سيراب كنيم. مثل آب كه عين تري است، و انسان تشنه خود را از طريق آن سيراب مي‌كند، به جاي اين كه بگويد چرا من آب نشدم، از آب جهت رفع تشنگي‌اش استفاده مي‌كند. هنر آن است كه متوجه شويم خداوند از طريق پيامبران و امامان معصوم هديه‌هايي به عالم بشريت داده‌است و به تأمل

بنشينيم كه عجب بركتي است سنت وجودِ حجّت خدا در عالم و چقدر بحث با بركتي خواهد بود مسأله‌ي امام‌شناسي! به‌خصوص اگر متوجه شويم آن‌ها با فرهنگ خاصي كه خودشان در آن فرهنگ پرورِيده شده‌اند، ما را به سوي «حق» دعوت مي‌كنند.[17]

ملاحظه كرديد كه وظيفه‌ي اهل بيتؑ، حفظ آن عصمتي است كه خداوند به آن‌ها داده است و آن‌ها قهرمانان بي‌نظيري در حفظ اين عصمت بوده‌اند.

معلوم شد كه آيات قرآن خبر مي‌دهند كه عده‌اي زير اين آسمان هستند كه مخلَص‌اند و به همان معنايي كه عرض شد، جز خدا هيچ چيز و هيچ‌كس در آن‌ها سهمي و تأثيري ندارد. و اين را هم مي‌توان متوجه شد كه وجود اين‌ها مربوط به زمان خاص نيست چون بحث شيطان در رابطه با گمراهي خلق و استثنا كردن مخلَصين در طول تاريخ مطرح است. هنر ما اين است كه وقتي روشن شد عده‌اي با اين خصوصيات هستند كه درس نخوانده، عالِم‌اند؛ و قلبشان تماماً ظرف خواست خداست، بگرديم آن‌ها را پيدا كنيم و دامنشان را بگيريم. لذا حضرت رضا◆ مي‌فرمايند: «اَلْاِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ لا

---

17 - در بررسي موضوع هدايت ائمهؑ و «يهْدي إلي الْحق» رجوع شود به بحث «امام◆ و ايصال الي‌المطلوب» از كتاب «آن‌گاه كه فعاليت‌هاي فرهنگي پوچ مي‌شود» از همين مؤلف.

يدَانِيهِ اَحَدٌ»؛[18] امام يگانه‌ي روزگارش مي‌باشد كه هيچ كس همطراز او نخواهد بود.

مصداق مخلَصين

اگر متوجه معني مخلَصين باشيم شناخت مصداق آن‌ها كار مشكلي نيست، زيرا در شروع كار به‌زودي مي‌توان فهميد آن‌هايي كه در اين مقام نيستند چه كساني هستند و پس از آن نظر مي‌كنيم به آن‌هايي كه داراي اين مقام‌اند و شواهد فراوانيجهت نزديكي ما به مصداق مخلَصين در دست است. به عنوان مثال قرآن مي‌فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»؛[19] اي مؤمنان خدا را اطاعت كنيد، و رسول خدا و اولي الامر را اطاعت كنيد. چنانچه ملاحظه مي‌فرمائيد علاوه بر اطاعت خدا و رسول خدا ﷺ دستور فرمود «اولي‌الامر» را نيز اطاعت كنيد و مسلّم خداوند بندگان خود را به اطاعت كسي دعوت نمي‌كند كه معصوم نباشد و احتمال گناه و اشتباه در او برود، از طرفي هيچ‌كدام از صحابه‌ي پيامبر ﷺ چنين ادعايي ندارند كه معصوم‌اند، و فقط اهل بيت پيامبر عليهم السلام‌اند كه مي‌فرمايند: «نَحْنُ وَ اللّهِ السَّبِيلُ اَلَّذي اَمَرَكُمُ اللّهُ بِاِتِّباعِهِ وَ نَحْنُ وَ اللّهِ الصِّراطُ

18 - تحف‌العقول، ص 443.
19 - سوره‌ي نساء، آيه‌ي 59.

الْمُسْتَقيم»؛[20] به خدا سوگند مائيم آن راهي كه خدا به شما امر كرد از آن پيروي كنيد و سوگند به خدا مائيم صراط مستقيم. و يا در ميان صحابهي پيامبرﷺ فقط اميرالمؤمنين◆ اند كه نهج البلاغه اي را به بشريت ارائه فرموده اند و به آن نحو خدا را در آن وصف كردند. آيا بقيهي صحابه، يكهزارم نهج البلاغه مطلب آورده اند؟ وقتي اميرالمؤمنين◆ و فرزندان حضرت ميگويند علم هدايت جامعه در نزد ما است و «نَحْنُ وَ اللّه دَلَلْنَاكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ»؛[21] به خدا سوگند مائيم كه شما را به سوي پروردگارتان راهنمايي ميكنيم. حال يا نعوذبالله آن ها دروغ ميگويند، يا راست ميگويند. اگر دروغ بگويد كه از بقيهي صحابه پايينتراند و آدم دروغگو طوري است كه هم حرفش مشخص است و هم نوع سلوكش. در حاليكه همهي حركات و گفتار اين خانواده حكايت از صداقت آن ها دارد و سخنان و توصيه هاي رسول خداﷺ مطابق رواياتي كه اهل سنت نقل كرده اند همه حكايت از آن دارد كه مصداق كامل مخلَصين، اهل بيت پيامبرﷺ هستند. در مناقب خوارزمي آمده كه ابن عبّاس روايت كرده است رسول خداﷺ فرمودند: «اگر مردمان اجتماع ميكردند بر محبّت علىّ بن ابى طالب◆ خداوند متعال هرگز آتش جهنّم را خلق

20 - بحارالانوار، ج 26، ص 14.
21 - بحارالأنوار، ج 26، ص 12

نمي‌كرد.»؛[22] و نيز در همان‌كتاب هست كه از سلمان پارسي پرسيدند چه‌قدر حبّ تو نسبت به علي◆ زياد است! گفت: از حضرت رسول خدا↗ شنيدم كه مي‌فرمود: «كسي كه علي◆ را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و كسي كه او را دشمني كند با من دشمني نموده است.»؛[23]

باز تأكيد مي‌كنم اگر خصوصيات مخلَصين را درست شناختيم پيداكردن مصداق‌هاي آن بسيار راحت خواهد بود، چون عده‌اي خاص و محدود مي‌توانند در آن مقام باشند و تفاوت آن‌ها به خوبي با ساير افراد مشخص است. چه كسي مي‌تواند دهان باز كند و يكجا، در بين جمعيت، در روز عرفه مناجات عرفه را اظهار كند، جز امام حسين◆؟ و يا چه كسي مي‌تواند مثل امام سجاد◆ دعاي ابوحمزه و يا دعاهاي صحيفه‌ي سجاديه را اظهار نمايد؟ هنر شيعه اين است كه خصوصيات انسان‌هاي مخلَص را در قرآن پيدا كرده و بعد متوجه مصداق‌هاي آن شده و به امامان معصومي رسيده است كه پيامبر خدا↗ بر آن تأكيد داشتند.

از يك طرف خودِ قرآن مي‌گويد: در طول تاريخ انسان‌هايي هستند كه مخلَص‌اند و شيطان در آن‌ها هيچ تأثيري نمي‌تواند بگذارد و در نتيجه حتماً معصوم خواهند بود، از طرف ديگر هيچ يك از صحابه‌ي پيامبر↗ حتي سلمان، ادعاي عصمت

---

22 - الفين، ترجمه‌ي وجداني، ص 963.
23 - الفين، ترجمه‌ي وجداني، ص 963.

ندارند، مگر اميرالمؤمنين◆. و پيامبر خدا♂ نيز به كمك مردم آمدند و بنا به نقل ابن عباس از مناقب خوارزمي، فرمودند: «كسي كه علي◆ را دوست داشته باشد نماز و روزه و عباداتش مقبول خداوند متعال است و دعايش مستجاب مي‌شود و نيز كسي كه علي◆ را دوست داشته باشد خداوند به عدد هر موئي كه در بدنش است، شهري در بهشت به او عطا خواهد نمود و نيز كسي كه آل محمّد♂ را دوست داشته باشد از حساب و ميزان و صراط به خوبي خواهد گذشت و در امان است و نيز اگر با دوستي محمّد و آل محمّدﷺ بميرد من ورود او را به بهشت كفالت مي‌نمايم و نيز كسي كه دشمني كند آل محمّد♂ را، روز قيامت نامه‌ي اعمالش را در پيش چشم‌هايش قرار مي‌دهند و از رحمت خداوند دور باشد.»[24]

زيارت جامعه و خصوصيات مخلَصين

توجه به زيارت جامعه‌ي كبيره كه از حضرت امام‌هادي◆ صادر شده، هنر شيعه است، كه پس از دقت در معني و جايگاه مخلَصين توانسته است مصداق آن‌ها را پيدا كند و با نگاهي صحيح به مخلَصين بنگرد، در همين راستا و صرفاً جهت تبيين مقام مخلَصين فرازهايي از آن زيارت را مورد توجه قرار مي‌دهيم.[25]

---

24 - الفين، ترجمه‌ي وجداني، ص 964.

25 - شرح زيارت جامعه‌ي كبيره فضاي ديگري را مي‌طلبد كه فعلاً بحث متوجه آن فضا نيست.

ابتدا پس از سلام به آن ذوات مقدس و اقرار به مقامات عالي آن ها، اظهار مي‌داريد شما اُمناء خداي رحمان هستيد. يعني خداي رحمان شما را امين خود قرار داده و قلب‌تان جايگاه دستورات اوست، به اين معني كه آن‌ها مخلَص‌اند و قلب‌شان محل حكم خدا است و يا در فرازي ديگر اظهار مي‌داريد: «اَلسَّلامُ عَلي حُجَجُ‌اللهِ عَلي اَهْلِ الدُّنْيا»؛ سلام بر شما كه حجت خدا براي اهل دنيايد. به اين معني كه نمايش امر و نهي الهي هستند و از خود هيچ چيزي به صحنه نمي‌آورند، آنچه را خداوند خواسته است از طريق اهل‌البيت به اهل دنيا نشان داده است. و در فراز ديگر اظهار مي‌داريد؛ «اَلسَّلامُ عَلي مَحالِّ مَعْرِفَةِ‌اللهِ»؛ سلام بر شما كه چون بخواهيم خدا را بشناسيم، بايد شما را بشناسيم. شما جايگاه‌ها و جلوه‌گاه‌هاي معرفت‌الهي هستيد، چون پروردگار عالم با تمام اسماء الهي خود بر قلب شما تجلي كرده است. لازمه‌ي چنين صفاتي آن است كه تمام وجود آن شخص در اختيار حق باشد و حق بر آن قلب تجلي كند و آن را تصرف نمايد، به همين جهت حضرت امام باقر◆ به آن دو نفر عالم اهل سنت مي‌فرمايند: «شَرِّقا وَ غَرِّبا فَلا تَجِدانِ عِلْماً صَحيحاً اِلاّ شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدَنا اهل‌البيت»؛[26] به شرق رويد و به غرب رويد، هيچ علم صحيحي نمي‌يابيد مگر آن

26 - بحارالأنوار، ج 2، ص 92.

چه كه از نزد ما اهل‌البيت بيرون آمده باشد. ملاحظه مي‌كنيد كه ائمه‌ﷺ مأمورند اين حقيقت را به گوش بشريت برسانند و وقتي هم سراغ آن‌ها مي‌رويم مي‌بينيم به واقع داراي چنين خصوصياتي هستند و مي‌توانند اين ادعاي بسيار بزرگ را ثابت كنند.

پس يك بحث اين است كه ما از طريق قرآن بفهميم كه زير اين آسمان، كساني هستند كه مخلَص‌اند و قلب آن‌ها تماماً در تصرف خدا است، بحث ديگر آن است كه بررسي كنيم مصداق مخلَصين چه كساني هستند و اين خصوصيات در چه كساني پيدا مي‌شود. مسلّم قلب انسانِ مخلَص جايگاه معرفت الهي است و كسي است كه خداوند نور كامل خود را در قلب او متجلي مي‌كند همچنان كه قلب او «مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللّه» است، خداوند حكمت‌هاي خود را در چنين قلبي مي‌گذارد.

بنابراين معلوم شد خداوند يك عده‌اي را آفريده است كه جان و قلب آن‌ها در تصرف كامل اسماء و صفات الهي است و لذا هر كمالي را كه بتوانيم براي خدا تصور كنيم قلب آن‌ها محل تجلي آن كمالات است و زيارت جامعه‌ي كبيره در فرازهاي گوناگون نظر به چنين معرفتي دارد كه با تحليلِ جايگاه مخلَصين در هستي متوجه آن مقام مي‌شويم. اگر كساني غير از اهل بيت‌ﷺ را پيدا كرديد كه مصداق مخلَصين باشند، مي‌رويم به دنبال آن‌ها، چون طبق آيات قرآن مي‌دانيم در عالم مخلَصيني هستند پس

بايد آن‌ها را پيدا كرد، و لذا در آخر زيارت جامعه اظهار مي‌كنيم: «اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَئِمَّةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي»؛ خدايا اگر من شفيعاني نزديكتر به تو از محمد و اهل بيت او مي‌يافتم آن‌ها را شفيع بين خودم و تو قرار مي‌دادم. به اين معني كه غير از اين‌ها كس ديگري را پيدا نكردم، همه‌ي آن كساني كه احتمال داشتن چنين مقامي را برايشان مي‌دادم بررسي كردم، ديدم مخلَصي كه قرآن معرفي مي‌كند امروزه فقط با خصوصياتي كه در اهل البيت هست، مطابقت دارد بر همين اساس به آن‌ها عرض مي‌كنيم: سلام بر شمايي كه «حَفَظَة لِسِرِّهِ»؛ نگهبان سرّ خداييد و شايسته‌ي آن‌كه اسرار الهي در جان شما گذاشته شود.

يا عرضه مي‌داريم: «اَلسَّلامُ عَلَي الدُّعاةِ اِلَي‌اللهِ وَ اَدِلاّءِ عَلي مَرْضاتِ اللهِ»؛ سلام بر كساني كه فقط به خدا دعوت مي‌كنند و راهنمايان به سوي رضايت الهي هستند. چون خودي جز بندگي خدا از خود ندارند. بالأخره هركس به اندازه‌اي كه از مسير امامان معصوم جدا شود به همان اندازه كه خود دارد، مردم را به خود دعوت مي‌كند. من و شما هم به همان اندازه كه رجوعِ سخنانمان به سيره و كلام معصوم بود به آن‌ها دعوت كرده‌ايم. اما اگر رجوع حرف‌ها به سوي خودمان بود خود را هلاك و مردم را سرگردان مي‌كنيم.

حضور مخلَصين در همه‌ي مراتب هستي

آن‌هايي كه در اين موضوع تفكر نمي‌كنند ممكن است بدون هيچ دليلي بگويند اين حرف‌ها نسبت به اهل بيتؑ غلوّ است، غافل از اين كه بالأخره آيا چنين شخصيت‌هايي در عالم هست يا نه؟ اگر كسي به درستي خدا را بشناسد و متوجه شود خداوند حقيقتي است كه جامع همه‌ي كمالات است و در عين آن كه همه‌ي كمالات را به نحو مطلق دارا است، اَحد است و آن كمالات، او را از مقام احديت خارج نمي‌كند، متوجه وجود چنين مقاماتي مي‌شود. مثل نور بيرنگ كه در عين دارا بودن هفت نور، از بي‌رنگي خارج نمي‌شود، چون آن هفت نور به نحو جامعيت در نور بي‌رنگ هست و در نور بي‌رنگ مستغرق‌اند، صفات خداوند هم در ذات خداوند مستغرق است و يک حقيقت است كه جامع كمالات است، كه ما به آن حقيقت «حضرت الله» مي‌گوئيم، حال «حضرت الله» به عنوان يک حقيقتِ وجودي، حتماً تجلي دارد و تجلي او همسنخ اوست، منتها به مخلوقيت و به نازله و چون «حضرت الله»؛ جامع كمالات است، اولين مخلوق او كه خليفه‌ي او به حساب مي‌آيد، نيز جامع همه‌ي اسماء الهي است، همانی كه قرآن در وصف او فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا»؛[27] خداوند همه‌ي اسماء را به آدم آموخت، و رسول

27 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 31.

خدا در رابطه با چنين مقامي فرمودند: «اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّه نُوري»؛[28] اول چيزي كه خداوند خلق كرد، نور من بود، يعني اولين مخلوق، انسان كامل است كه جامع همهي اسماء الهي است و غير اين هم نميتواند باشد، چون ملائكه جامع اسماء الهي نيستند و هر كدام حامل اسمي از اسماء الهي ميباشند، يكي حامل اسم عليم است و يكي حامل اسم مُحْيي. وقتي اولين مخلوق بايد انسان كامل باشد و حامل همهي اسماء الهي است، آيا نظركردن به انسان كامل و اسماء الهي را در مقام او يافتن و وصفكردن، غلوّ است؟

اگر انسان كامل به عنوان واسطهي فيض در عين مخلوق بودن، همهي اسماء الهي را به نحو كامل داشته باشد، پس هر علمي كه در عالم هست، از پنجرهي وجود مقدس اوست كه تجلي مييابد و او از آنچه در سينهي ساير مخلوقات هست، بيشتر از خودِ مخلوقات آگاه است و نسبت او در رابطه با ساير اسماء نيز همين طور است، به طوري كه حيات هر ذيحياتي از پنجرهي مقدس او تجلي ميكند و او بيش از آن موجود در حيات آن موجود حاضر است. مقام مخلَص بودن چنين اقتضايي را دارد كه واسطهي فيض باشد و قلب او محل تجلي اسماء الهي گردد و از طريق او آن اسماء بر بقيه تجلي كند و از خود هيچ رأي و نظري

28 - بحار الأنوار، ج1، ص 97

نداشته باشند. چنانچه حضرت صادق◆ مي‌فرمايند: «يَا جَابِرُ لَوْ كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِين»؛[29] اي جابر! اگر ما با نظر و رأي خود به مردم چيزي بگوييم و فتوايي بدهيم حتماً هلاک خواهيم شد. معلوم است جان آن‌ها واسطه‌ي فيض بين خلق و خالق است.

وقتي رسيديم به اين نكته كه يك عده‌اي هستند كه در عين داشتن مقام مخلوقيت، سراسر وجودشان را حق در اختيار دارد، بقيه مي‌توانند جايگاه خود را در نسبت با آن‌ها تعيين كنند و به اندازه‌اي كه به آن‌ها نزديك‌اند از ارتباط با حق بهره‌مند شوند. با توجه به اين امر غلوّ در اين موضوع چه معني دارد؟ غلوّ وقتي است كه صفات انسان كامل را به كسي غير از انسان كامل نسبت دهيم، يا انسان كامل را در حدّ خالق بالا ببريم، در حالي كه آن‌ها مي‌فرمايند: «اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُم»؛[30] ما را آفريده‌ي خدا بدانيد آن‌گاه هر كمالي را كه مايليد در وصف ما بگوئيد جا دارد.

يک راز بزرگ

در زيارت جامعه با توجه به مقام واسطه‌ي فيض‌بودن ائمه‌ؑ مي‌گويي: «وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ»؛ سلام بر شما كه محل علم

29 - بحارالأنوار، ج2، ص 172.
30 - بحارالأنوار، ج47، ص 68.

خدائيد. فراموش نفرمائيد كه خدا مخلَصين را براي خود پروريده تا مظهر صفات او باشند و از طريق آن ها، صفات حضرت حق ظاهر گردد و راه مردم به سوي خدا به نمايش در آيد و لذا در ادامه مي گويي: «وَ حُجَّتِهِ وَ صِراطِهِ وَ نُورِهِ»؛ سلام مي دهي به كساني كه حجت خدا و صراط او و نور اويند، از طريق آن ها خداوند به بندگانش مي‌گويد اگر مي‌خواهي ملاک رضايت و عدم رضايت چگونه است، به آن‌هايي كه حجت مي‌اند نظر كن، همان‌هايي كه صراط و مسير رسيدن بندگان به خداوندند و نور او را مي‌نمايانند، راستي اگر مظاهر نوري خدا نبودند بشريت از كجا مي‌توانست خدا را بشناسد؟ و وقتي قرآن فرمود: يك عده‌اي مخلَص‌اند و شيطان هم روي اين ها نمي‌توانند تأثير بگذارد، راز بزرگي را براي بشريت آشكار نمود، همان رازي كه حضرت باقر◆ در موردش فرمودند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللهِ وَ يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللهِ»؛[31] هركه مسرور مي‌شود از اين‌كه بين او و خدا حجابي نباشد تا خدا را ببيند و خداوند نيز او را مشاهده كند بايد آل محمّد را دوست بدارد و از دشمنانشان بيزار باشد و پيرو امام از آل محمّد

31 - بحارالأنوار، ج23، ص 81

گردد، اگر چنين بود خدا را مي‌بينند و خدا نيز او را مي‌بينند. فكر مي‌كنم تأمل بر روي اين حديث شريف به‌واقع اسرار زيادي بر جان انسان مي‌گشايد و تدبّر در آن را به عهده‌ي عزيزان مي‌گذارم.

پس عده‌اي در مقام مخلَص هستند كه صراط و نور خدايند، با حركات و سكنات و گفتارشان صفات و كمالات خدا را نشان مي‌دهند و مي‌توان از منظر آن‌ها صفات و اسماء خداوند را به تماشا نشست، همان نكته‌اي كه علي◆ در آن رابطه در وصف خود فرمودند: «أَنَا عَيْنُ اللّه وَ أَنَا يَدُ اللّه وَ أَنَا جَنْبُ اللّه وَ أَنَا بَابُ اللّه»؛[32] من چشم خدا در بين بندگان و دست خداوند و در قرب خدا و باب او هستم. آدم وقتي به اعمال و گفتار اين ذوات مقدس توجه مي‌كند، متوجه مي‌شود يقيناً نوري خاص پشت گفتار و رفتار آن‌ها هست، وگرنه انسان به خودي خود و با تفكر و تعقل نمي‌تواند تا اين‌جاها جلو بيايد.

شيعه چقدر هوشياري به خرج داده كه مصداق مخلَصين را پيدا كرده و در مقابل آن‌ها اظهار مي‌دارد «اَشْهَدُ اَنَّكُمُ الْاَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكَرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ الْمُطيعُونَ الْقَوّامُونَ بِأَمْرِهِ الْعامِلُونَ بِإِرادَتِهِ»؛ مي‌گويد: شهادت مي‌دهم آن كساني كه در قرآن، آدرسشان را به ما به عنوان مخلَصين داده

---

32 - الكافي، ج1، ص 145

شمايد. امامان هدايتگر و رشددهنده و معصوم و بزرگوار و مقرّب و متّقي و صادق و برگزيده و مطيع حق و نمايش امر الهي و عامل به هر آنچه خدا اراده كرده است در بين بشريت. به خود مي‌گوئيم اگر اهل بيت پيامبر آن مخلَصيني كه در قرآن خبر از آن‌ها داده است، نيستند، پس چه كساني مي‌توانند در چنين مقامي باشند؟ در حالي كه پيامبر خدا مي‌فرمايد: « وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛[33] هر چيزي بنيادي دارد و بنياد اسلام دوستي ما خاندان است. آيا اين محبت، جز محبت في‌الله است كه چون اهل البيت مظاهر كمال خداوندند، محبت به آن‌ها عين محبت به خداوند و موجب ورود به ديندارى واقعي مي‌شود؟ همان نوع از ديندارى كه حضرت باقر در موردش فرمودند: «اَلدّين هُوَ الْحُبّ»؛ دين فقط در دوستداشتن خلاصه مي‌شود و دوستداشتن اهل البيت، دوستداشتن آن چيزي است كه دوستداشتني است يعني دوستداشتنِ كمال مطلق، چون امامان «وجه الله» هستند و از طريق آن‌ها با انوار الهي روبه‌رو مي‌شويم. لذا حضرت باقر فرمودند: «نَحْنُ وَ اللهِ وَجْهُهُ...»؛[34] به‌خدا قسم ما وجه الله هستيم.

---

33 - بحارالأنوار، ج27، ص 82

34- كنز جامع الفوائد: 219. بحار الأنوار ، ج24، ص 193

چنانچه قلب را متذكر موضوع مخلَصين بكنيم با اندك بررسي و تحقيق متوجه مي‌شويم مصداق مخلَصين در حال حاضر كه در صحنه‌ي هدايت بشريت نقش اصلي را دارد، جز اهل البيت پيامبرﷺ كسان ديگري نمي‌توانند باشند. در واقع در زيارت جامعه‌ي كبيره اعلام مي‌داريم ما به اين نتيجه رسيده‌ايم آن كساني كه بايد به دنبالشان باشيم و در قرآن از وجود آن ها خبر داد، چنين خصوصياتي دارند و جز شما اهل‌البيت كس ديگري نيست. وقتي پذيرفتيم كه طبق خبر قرآن مخلَصين در اين عالم هستند و نيز مي‌فرمايد: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»؛[35] من همواره خليفه‌اي در زمين قرار مي دهم كه مقامش، مقام پذيرش و ارائه‌ي همه‌ي اسماء الهي است، ديگر شك نمي‌كنيد كه همواره بايد چنين انسان‌هايي در هر دوره‌اي باشند كه مصداق كامل نمايش وظيفه‌ي الهي هر انساني مي‌باشند، چون شيطان نگفت همه را گمراه مي‌كنم مگر مرسلين را، اگر چنين مي‌گفت مي پذيرفتم فقط پيغمبر ها مخلَص‌اند. آري مسلّم انبياء الهي جزء مخلَصين هستند، ولي فقط انبياء نيستند كه در مقام مخلَصين قرار دارند. بلكه بحث بر سر خليفه‌ي خدا بود كه شيطان گفت همه را گمراه مي‌كنم مگر مخلَصين را، پس هركس بتواند به عنوان خليفه‌ي خدا حامل همه‌ي اسماء الهي باشد،

35 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 30.

مصداق مخلَصين است و تا آخر تاريخ حضور چنين افرادي ادامه دارد و وظيفه‌ي ما ست با شناخت خصوصيات آن ها حجّت هاي خدا روي زمين را گُم نكنيم. آيا هيچ‌كدام از صحابه‌ي پيامبر اظهار داشتند: «نَحْنُ أَبْوَابُ اللهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ نَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِهِ وَ نَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ وَ نَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّه»؛[36] مائيم دريچه هاى علم خدا، و مائيم راه مستقيم و محل علم او و مائيم بازگوكننده و شرح دهنده‌ي وحى خدا و استوانه هاى اصلى كاخ توحيد او و مائيم جايگاه سرّ او؟ در حالي كه حضرت سجاد آن انسان عابد و صادق چنين اظهاراتي دارند آيا مي‌توان گفت: ادعا مي‌كنند؟

اوج بصيرت

وقتي در زيارت جامعه در راستاي مطلع شدن از مصداق‌هاي مخلَصين صفات آن عزيزان را اظهار مي‌داري و مي گويي: «الْقَوّامُونَ بِأَمْرِهِ»؛ شما قيام‌كننده به امر خدائيد، چون در ابتدا متوجه چنين مقامي براي انسان‌هايي خاص شده‌اي، حالا با امثال آن زيارت خود را با مصداق آن مقام مأنوس مي‌كني و مي گويي آقا! قبول دارم شمائيد آن هايي كه نمايش حاكميت امر خداينند «الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ»؛ اراده و خواست خدا در شخصيت شما تجلي مي‌كند. «الْفَائِزُونَ

36 - معاني الأخبار، ص 35

بِكَرَامَتِهِ»؛ شما به نور كرامت پروردگار به مقاماتي خاص نايل شده ايد، چون «اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ»؛ با علمي كه نسبت به شما داشت شما را انتخاب كرد «وَ ارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ»؛ و شما را براي كشف حقايق غيبي اش برگزيد «وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ»؛ و انتخابتان كرد براي سرّ خودش. در اين فراز حاصل تلاش خود را براي يافتن چنين گوهرهايي بر زبان مي‌آوريد و اين اوج بصيرت يک انسان است كه توانسته است جايگاه غيب و سرّ پروردگار عالم را پيدا كند و با آن‌ها مأنوس گردد و از عالَم آن ها بهره‌مند شود.

در اكثر زيارات يكي از خصوصياتي كه براي امامان متذكر مي شويد فراز «وَ جاهَدْتُمْ فِي‌اللّه حَقَّ جِهادِهِ»؛ است. با توجه به سيره و گفتار آن‌ها اظهار مي‌داريد؛ شما در رابطه با خدا و تحقق امر الهي در جان خود و در نظام بشري، آنچه را كه ممكن بوده در نهايتِ تلاش انجام داديد. چون همچنان كه عرض شد يک عمر قلب را در محضر حق قراردادن و بر آن اساس مردم را هدايت كردن كار عجيبي است. به من بگوييد كداميك از ما نمازهايمان را آن طور كه حقِّ نماز است مي‌توانيم بخوانيم؟ تازه وقتي تصميم گرفتيم حق نماز را به‌جا آوريم و در محضر حق ادب حضور را رعايت كنيم متوجه مي شويم كار خيلي مشكلي است، آن هم مشكل‌ترين كار. مي‌توان به قله‌ي اورست صعود كرد اما آيا مي‌توان از

اول نماز تا آخر نماز حضور قلب داشت؟ گاهي شيطان از طريق همين تصميم كه براي حضور قلب مي‌گيريم، ما را از اصل حضور قلب محروم مي‌كند و مشغول اراده براي حضور قلب مي‌كند، همان اراده، حجاب مي شود. مخلَصين كساني‌اندكه از همه‌ي اين موانع رسته و قلب خود را تماماً در حضور نگه داشته‌اند. در وصف آن ها مي‌گويد: «وجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ وَ عَبَدْتَهُ صَادِقاً مُخْلِصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِين»؛ شما در راه پروردگار تلاش لازم را انجام داديد، و صادقانه و مخلصانه او را عبادت كرديد تا اين‌كه عمرتان به پايان رسيد. لذا حرف شما در اين فراز اين است كه تا آخر عمر قلب خود را در حضورِ با حق نگه داشتيد. و اين نوع سخن‌گفتن و وصف‌كردن با توجه به مقام «مخلَص»بودن ائمه است. يک شيعه‌ي واقعي علاوه بر اين‌كه متوجه شده است انسان «مخلَص» چه مقامي است و كسي كه «مخلَص»باشد چه خصوصياتي دارد، متوجه شده است مصداق آن چه كساني هستند.

كافي است در موضوع مخلَصين از آيات الهي سرسري نگذريم، در آن صورت هماهنگ با قرآن كه براي اهل‌البيت مقام خاصي از طهارت را معرفي مي‌كند، خطاب به آن ها خواهيد گفت: «وَ أَدِلاءَ عَلَى صِرَاطِهِ»؛ شما نمايانده‌ي را هي هستيد كه به خدا ختم مي‌شود و انسان‌ها را به قرب الهي مي‌رساند و عاملي هستيد كه ياد خدا از زندگي بشر به حاشيه نرود «وَ أَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ»؛ و نه

تذها ياد خدا فراموش نشود «وَ وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ»؛ بر عهدي كه بشر با خدا بسته تأكيد مي‌كنيد، تا بندگي خدا در متن زندگي بشر زنده بماند و مورد غفلت قرار نگيرد، تا آن‌جا كه اظهار مي‌داري: «حَتّي اَعْلَمْتُمْ دَعْوَتَهُ»؛ تا اين كه دعوت خداوند را آشكار ساختيد. بعد از آن كه عرضه داشتيد شمائيد آن هايي كه نهايت تلاش در بندگي خدا را به نمايش گذاشتيد، مي‌گوئيد: و شمايد كه دعوت حق را اعلان كرديد تا مردم از طريق شما به خداوند نزديک شوند، در حالي كه اگر آن ها از خود و در خود چيزي داشتند، حجاب حق مي شدند و با توجه به مخلَص‌بودن، چنين لكه‌اي هرگز بر دامن آن ها نمي‌نشيند، بلكه تمام وجود آن ها مسير ظهور دعوت حق مي‌شود. عرضه مي‌داريد: «وَ بَيَّنْتُمْ فَرائِضَهُ»؛ شما نشان داديد وظايف مردم نسبت به پروردگارشان چگونه بايد باشد. «وَ اَقَمْتُمْ حُدُوُدَهُ»؛ حد و حدود احكام الهي را پايدار نگه داشتيد تا معلوم شود حد بندگي چگونه بايد رعايت گردد «وَ نَشَرْتُمْ شَرايِعَ اَحْكامَه»؛ و دين خدا را نشر داديد تا در غوغاي سياستِ حاكمان مدعي اسلام، دين خدا به فراموشي كشانده نشود. راستي آيا مي‌شود زمين بدون وجود چنين افرادي به حيات خود ادامه دهد؟

غفلتي خطرناک

اساتيد عزيز ما مي‌فرمودند: «با حيله‌ي امويان، پيامبر طوري در اهل سنت معرفي شدند و طوري از مقام مخلَص‌بودن آن حضرت غفلت کردند که ديگر ضرورت پيش نيايد تا جانشينان پيامبر نيز در مقام مخلَصين باشند. عصمت پيامبر را در آن حدي پذيرفتندکه وَحي الهي را بدون اشتباه به ما رسانده‌اند و در بقيه‌ي موارد آن حضرت را در حد ساير انسان‌ها معرفي کردند. آن وقت ديگر نه‌تنها موضوع مقام واسطه‌ي فيض‌بودن حضرت منتفي است، بلکه ديگر جايي براي هيچ‌کس تحت عنوان واسطه بين خدا و مخلوقات باقي نمي‌ماند. از خود نپرسيدند چرا خداوند به ملائکه مي‌فرمايد: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»؛[37] من همواره در زمين خليفه‌اي قرار مي‌دهم که آن خليفه حامل همه اسماء الهي است و همه‌ي ملائکه بر او سجده مي‌کنند. آيا پس از پيامبر کسي هست که در مقام خليفة‌الله‌ي باشد يا چنين مقامي ديگر وجود نخواهد داشت و بشر از مخلَصيني که شيطان نتواند بدان‌ها دسترسي داشته باشد و حجت خدا براي بندگان باشد، محروم مي‌شود، و يا کساني غير از آل محمد مصداق مخلَصين هستند؟ در حالي که روايات بسيار زيادي نسبت به حُبّ آل محمد و نتايج

37 - سوره‌ي بقره، آيه‌ي 30.

فوق‌العاده‌ي آن حبّ در متون اهل سنت هست كه به‌خوبي انسان را متوجه مقام مخلَص‌بودن آن‌ها مي‌كند.[38] مسلّم محبت به

---

38 - صاحب تفسير كشّاف يعني زمخشري از قول پيامبرﷺ نقل مي‌كند: «أَنَّهُ قَالَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍﷺ فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛ هركس بر محبت آل محمّد از دنيا برود شهيد مرده. متوجه باشيد هركس بر محبت آل محمّد بميرد آمرزيده است. توجه كنيد هركس بر محبت آل محمّد بميرد با توبه از دنيا رفته، هركس بر محبت آل محمّد بميرد با ايمان كامل از دنيا رفته و هر كس بر محبت آل محمّد بميرد ملك الموت به او بشارت بهشت مي‌دهد و پس از او نكير و منكر، هركس بر محبت آل محمّد بميرد چنان با جلال او را به بهشت مي‌برند مانند عروسي‌كه به خانه‌ي شوهر مي‌رود، هركس بر محبت آل محمّد بميرد دربي از قبرش به بهشت گشوده مي‌شود. توجه كنيد هركس بر محبت آل محمّد بميرد خداوند قبر او را جايگاه زيارت ملائكه رحمت قرار مي‌دهد، هركس بر محبت آل محمّد بميرد بر راه و روش پيامبر و جماعت مؤمنين مرده، هركس با كينه‌ي آل محمّد بميرد روز قيامت كه مي‌آيد بر پيشاني او نوشته است: مأيوس از رحمت خداست. هركس بر بغض آل محمّد بميرد كافر از دنيا رفته، و هر كس بر بغض آل محمّد بميرد بوي بهشت را استشمام نخواهد كرد.

آل محمّد كه پيامبر خدا بر آن تأكيد دارند ريشه در مقامي دارد كه مخصوص اين خانواده است وگرنه، نه پيامبر خدا و نه خداوند در سورهي شوري هرگز نسبتِ جسمي آل محمد به آن حضرت را عامل محبت ورزيدن امت به آن‌ها قرار نمي‌داد.

اگر در صدر اسلام بررسي كنيم مسلّم از صحابه‌ي پيامبر خدا جز علي‌بن‌ابيطالب كسي را در حدّ مخلَص‌بودن نمي‌توان يافت و هيچ يک از صحابه هم چنين ادعايي ندارند و اگر كسي از صحابه در آن حدّ بود بر رسول خدا واجب بود كه در جريان مباهله او را شركت دهد. در ميان تابعين هم غير از فرزندان امام حسين كسي را نمي‌توان يافت كه مصداق مخلَصين باشد و هيچ‌كس هم چنين ادعايي ندارد. ابوحنيفه در توصيف امام‌صادق مي‌گويد: كسي‌كه هيچ‌جا درس نخوانده و همه محتاج اويند. همين‌طور بقيه‌ي ائمه را هم بررسي كنيد تا امام زمان ببينيد چه كساني خصوصيات مخلَصين را دارا هستند. آدم هاي خوبِ زمان ما كه هيچ كدام چنين ادعايي ندارند. امام‌خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» مي‌فرمايد: جانم فداي خاك پاي امام‌زمان؛ آدم هاي بد هم كه نمي‌توانند مخلَص باشند.

حتماً اين موضوع براي ما مهم است كه وقتي فهميديم يك عده‌اي مخلَص‌اند و خصوصياتشان هم چنين و چنان است، آن

وقت مي‌رسيم به انسان‌هايي كه بايد در موردشان بگوييم: «فَالرّاغِبُ عَنْكُمْ مارِق»؛ كسي كه از شما جدا شد، از حقيقت دور شد. مسلم اگر كسي از انساني كه مخلَص است جدا شود، از هدف جدا شده است. «وَاللاّزِمَ لَكُمْ لاحِق» و كسي كه همراه شما باشد، به مقصد رسيد. چون مخلَص يعني كسي كه تمام وجودش آينه‌ي خواست خدا است، و لذا اظهار مي‌داري: «وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ» حق با شما و در شما و از شما و به سوي شما است، آيا معني مخلَص‌بودن و واسطه‌ي فيض‌بودن و خليفة‌الله بودن جز اين است؟ و لذا در تبيين موضوع اظهار مي‌داري «وَ آيَاتُ اللهِ لَدَيْكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ» آيات الهي نزد شما است و شما نمايش او هستيد، و عزم و اراده‌ي او در شما محقق است و نور و تجليات او از شما تشعشع مي‌كند و امر او به شما ختم مي‌گردد. پس مي‌توان نتيجه گرفت: «مَنْ وَالاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللهَ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللهَ»؛ هركس شما را دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته و هركس با شما مخالفت و دشمني كند با خدا دشمني كرده است.

ائمه‌ﷺ در راستاي آن‌كه ما خود را ارزيابي كنيم به ما ملاك داده‌اند و لذا حضرت صادق◆ از قول علي◆ مي‌فرمايند: «فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَكَ فِي حُبِّنَا عَدُوَّنَا

فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللّه عَدُوٌّ وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ اللّه عَدُوٌّ لِلْكَافِرِين»؛[39] هركه مي‌خواهد بداند ما را دوست دارد يا نه، به قلب خود نگاه كند اگر در محبت ما دشمن ما را شريك قرار مي‌دهد از ما نيست و ما نيز با او ارتباطي نداريم وخداوند و جبرئيل و ميكائيل با او دشمن‌اند و خدا دشمن كافران است.

آينه‌هاي نمايش حق

وقتي متوجه شديم مخلَصين آيينه‌ي نمايش حق‌اند، اگر كسي گفت من خدا را دوست دارم و ائمه را دوست نداشت، حتماً به خود دروغ گفته است و به واقع جواب قرآن را در مورد مخلَصين نداده است و نتوانسته است محبت خود را به صورت صحيح هدايت كند. محبت به مخلَصين، يعني محبت به انسان‌هايي كه در حركات و گفتار خود حق را مي‌نمايانند و لذا محبت به آن‌ها، همان محبت به خدا است در آيينه‌اي كه حضرت حق خود را به نمايش در آورده. و از طرفي ديگر جذبه‌ي فطري محبت به حق را در ما پرورانده است و لذا اگر كسي فطرت خود را ضايع نكرده باشد، در راستاي محبت به حق، محبت به امامان معصوم در او به خوبي وجود دارد گفت:

---

39 - بحارالأنوار، ج24، ص 317

ديده آن باشد كه تا شناسد شاه را در باشد شه‌شناس هر لباس

اگر كسي خداشناس باشد، وقتي خداوند خود را در مظاهر عاليه‌اش نمايش مي‌دهد، كه طبق آيه‌ي مورد بحث آن مظاهر عاليه مخلَصين هستند، حتماً آن‌ها را مي‌شناسد و اگر به آن‌ها محبت ندارد چطور مي‌تواند ادعا كند خدا را دوست دارم؟ اين‌جاها است كه دُم خروس پيدا مي‌شود! به همين جهت در اين فراز از زيارت مي‌گوييد اگر كسي شما را دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته و «مَنْ عاداكُم» و اگر كسي شما را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است و در همين راستا در متون اهل سنت داريم كه رسول خدا♂ فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ؛[40] آگاه باشيد! هركس بر بغض آل محمّد بميرد كافر از دنيا رفته و هركس بر بغض آل محمّد بميرد بوي بهشت را استشمام نخواهد كرد.

ملاحظه مي‌فرماييد زيارتنامه‌هايي مثل زيارت جامعه‌ي كبيره صرفاً حرف امام هادي◆ نيست بلكه اين زيارت استحكام كامل عالي‌ترين عقيده‌اي است كه يک مسلمان بايد داشته باشد و خبر از يک هوشياري بزرگ مي‌دهد در يافتن حقايق متعالي. سوره‌ي صاد، آيه‌ي 83 كه موضوع

---

40 - احمد ابوكف، «آل بيت‌النّبي♂ و آله في مصر»، ص233، انتشارات دارالمعارف، قاهره

مخلَصين و عدم دسترسي شيطان به آن ها را مطرح مي‌كند، نكات بسيار ارزشمندي در راستاي هدايت ما در درون خود دارد و اگر بر روي آن تأمل شود توفيقات بزرگي نصيب انسان مي‌گردد و لذا شيطان سخت در تلاش است كه ما را از توجه به آن محروم كند تا متوجه مصداق‌هاي مخلَصين نشويم و عملاً با داشتن عبادات كثيره به هيچ سعادتي نايل نگرديم.

اَنس بن مالك مي‌گويد: «كُنْتُ أَنَا وَ أَبُوذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ«عليهماالسلام» فَقَبَّلَهُمَا رَسُولُ اللّه وَ قَامَ أَبُوذَرٍّ فَانْكَبَّ عَلَيْهِمَا وَ قَبَّلَ أَيْدِيَهُمَا ثُمَّ رَجَعَ فَقَعَدَ مَعَنَا فَقُلْنَا لَهُ سِرّاً يَا أَبَاذَرٍّ: أَنْتَ رَجُلٌ شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّه تَقُومُ إِلَى صَبِيَّيْنِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَتَنْكَبُّ عَلَيْهِمَا وَ تُقَبِّلُ أَيْدِيَهُمَا فَقَالَ نَعَمْ لَوْ سَمِعْتُمْ مَا سَمِعْتُ فِيهِمَا مِنْ رَسُولِ اللّه ﷺ لَفَعَلْتُمْ لَهُمَا أَكْثَرَ مِمَّا فَعَلْتُ أَنَا فَقُلْنَا وَ مَا سَمِعْتَ يَا أَبَاذَرٍّ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَلِيٍّ◆ وَ لَهُمَا يَا عَلِيُّ وَ اللّه لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَلَّى وَ صَامَ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي إِذَا مَا نَفَعَتْهُ صَلَاتُهُ وَ لَا صَوْمُهُ إِلَّا بِحُبِّكُمْ يَا عَلِيُّ مَنْ تَوَسَّلَ إِلَى اللّه جَلَّ شَأْنُهُ بِحُبِّكُمْ فَحَقٌّ عَلَى اللّه أَنْ لَا يَرُدَّهُ يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكُمْ وَ تَمَسَّكَ بِكُمْ فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»؛[41] من و ابوذر و سلمان و زيدبن ارقم؛ خدمت پيامبر ﷺ بوديم ناگاه حسن و حسين«عليهماالسلام» بر آن حضرت وارد شدند رسول خدا ﷺ آن دو را

41 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج2، ص 415.

بوسید، سپس ابوذر حرکت کرد و خودش را به روی آن دو افکند و دست‌هایشان را بوسید بعد برگشت به جای خود کنار ما نشست. سپس ما گفتیم ای اباذر تو پیرمردی هستي از اصحاب و یاران رسول خدا برای این دو کودک از بنی هاشم، بلند می‌شوی و دست آن دو را می‌بوسی. ابوذر گفت آری اگر آنچه را که من از رسول خدا ﷺ در باره‌ي این دو شنیدم شما می‌شنیدید شما هم کار مرا انجام می‌دادید بلکه بیشتر از آنچه من انجام دادم شما انجام می‌دادید گفتم ای اباذر آنچه شنیده‌ای چیست؟ گفت شنیدم به علی می‌فرمود ای علی! به خدا سوگند اگر مردی نماز بگزارد و روزه بگیرد تا مانند مشك خشکیده شود نماز و روزه‌اش فائده‌ای ندارد مگر به دوستی شما، ای علی هرکس متوسل به خدا شود به واسطه‌ي دوستی شما، بر خدا سزاوار است که او را ناامید برنگرداند. یا علی! هرکس شما را دوست دارد و چنگ به دامن شما بزند به دستگیره‌ي محکمی چنگ زده است.

قصه‌ي آن‌که به زیارت خانه‌ي خدا رفت تا خدا را ببیند، و خداوند جایگاه پیامبر و اولاد پیامبر ﷺ را به او نشان داد، در همین جا معني پیدا می‌کند و اگر کسي نسبت به جایگاه مخلَصین در هستي کمي فکر کند می‌فهمد این قصه یعني چه و هزاران قصه‌ي دیگر را هم خواهد فهمید.

باز در فهم مصداق مخلَصين در زيارت جامعه مي‌گويي: «اَنْتُمُ الصِّراطُ الْاَقْوَمُ وَ شُهَداءُ دارِ الْفَناءِ وَ شُفَعاءُ دارِ الْبَقاءِ» شما آن راه راستي هستيد كه همواره پايدار است و اسوه‌هاي زندگي دنيا و شفيعان زندگي آخرت مي‌باشيد. من و شما وقتي خودمان را در نظر مي‌گيريم مي‌بينيم كه اگر چند صباحي از جهتي هم اصلاح شويم چيزي نمي‌گذرد كه آن حالت مي‌رود و پايدار نمي‌ماند. اما مخلَصين تماماً بر صراط مستقيم پايدارند و خودشان آن صراط پايدارند و به قول حضرت سجاد◆: «نَحْنُ الصِّراطُ الْمُسْتَقيم»[42] مائيم صراط مستقيم. همچنان كه رسول خدا♂ مي‌فرمايند: «عَلِي هُوَ الصِّراطُ الْمُسْتَقيم»[43] علي به خودي خود صراط مستقيم است. وقتي ذات آن‌ها صراط مستقيم شد ديگر انحراف از آن معني ندارد و در همين رابطه و با توجه به چنين معرفتي اظهار مي‌داري «وَ شُهَداءُ دارِالْفَناء» شما در اين دنيا، نمونه‌هاي كامل درست‌زندگي‌كردن و نظاره‌گر باطن انسان‌ها مي‌باشيد. همچنان كه «شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ» هستيد و در قيامت شفيع مايد تا مسيرِ به سوي پروردگارمان را به بهترين نحو طي كنيم.

ائمه‌ در قيامت مطابق اين كه در دنيا پيرو آن‌ها بوديم ما را در آن

---

42 - معاني‌الاخبار، ص 35.
43 - الكافي، ج 1، ص 417.

دنيا به سوي مقصد مطلوب سير مي‌دهند. در يكي از فرازهاي زيارت جامعه نظر به ملاك بودن مقام مخلَصين مي‌كني و مي‌گويي: «وَالْبابُ الْمُبْتَلي بِهِ النّاس» شما دريچه‌هايي هستيد كه خداوند خلق را از طريق شما مي‌آزمايد. بخواهيد يا نخواهيد خداوند براي ما زير اين آسمان نمونه‌هايي گذاشته است كه دريچه‌ها و باب امتحان ما هستند. هركس به طرف آن ها آمد از ظلمات زندگي دنيايي نجات يافت وگرنه هلاك مي‌شود. عرضه مي‌داري: «مَنْ اَتيكُمْ نَجي وَ مَنْ لَمْ يأتِكُمْ هَلَك» هركس به سوي شما آمد نجات يافت و هركس راه ديگري رفت هلاك گشت و در اوج بي‌ثمري و بيهودگي، زندگي را تمام نمود زيرا از كنار مخلَصين رفتن به خودي خود انحراف است.

خلقتي فوق زمين و زمان

إن شاءالله اين بحث و سيله‌اي شود تا جايگاه مخلَصين را به طور جدّي دنبال بفرمائيد و روشن شود با چه هدفي خداوند عده‌اي را با اراده‌ي خاص خود مي‌پروراند و چرا علامه طباطبائي«رحمةالله‌عليه» در تفسير آيه‌ي 33 سوره‌ي احزاب كه بحث طهارت اهل البيتعليهم‌السلام را پيش مي‌كشد، روشن مي‌كنند آن طهارت بايد تكويني باشد، به اين معني كه وجود مقدس اهل البيتعليهم‌السلام به اراده‌ي خاص خداوند عين طهارت گردند و متوجه باشيم اگر در اين دنيا مخلَص موجود است بايد

خصوصياتي را داشته باشد كه شما در زيارت جامعه از يک جهت و در دعاها و مناجات آن ها از طرف ديگر، متذكر آن خصوصيات مي شويد و از مقام باطني و نوري آن ها غفلت نمي‌كنيد كه به جهت تقدّم درجه‌ي وجودي كه دارند قبل از خلقت آسمان و زمين وجود داشتند.

ابن عباس گفت ما در خدمت پيامبر اكرمﷺ بوديم كه علي‌بن‌ابي‌طالب◆ وارد شد همين‌كه چشم پيامبر اكرمﷺ به او افتاد در چهره‌اش تبسم نمود و فرمود: مرحبا به كسي كه خدا او را چهل هزار سال قبل از خلقتِ آدم آفريد. عرض كردم يا رسول الله آيا ممكن است پسر قبل از پدر باشد؟ فرمود: آري خداوند من و علي را قبل از آدم از يک نور آفريد، به فاصله چهل هزار سال قبل از خلقت آدم نوري آفريد و به دو قسمت تقسيم نمود مرا از نيم آن و علي را از نيم ديگر آفريد، قبل از آفرينش تمام اشياء، سپس از نور من و علي اشياء را آفريد. سپس ما را در طرف راست عرش قرار داد، بعد ملائكه را آفريد ما تسبيح كرديم ملائكه بعد از ما تسبيح نمودند، ما تهليل گفتيم آن‌ها بعد از ما به تهليل مشغول شدند، ما تكبير گفتيم سپس آن ها تكبير گفتند اين تسبيح و تهليل و تكبير ملائكه به‌واسطه‌ي تعليم من و علي بود»[44] لذا در زيارت جامعه‌ي كبيره خطاب به آن

---

44 - بحارالأنوار، ج25، ص 24.

ذوات مقدس اظهار مي‌داري. «خَلَقَكُمُ اللّه أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ» خدا شما را آفريد و محيط به عرش خود گردانيد تا اين زمان كه به نعمت وجود شما بر ما منت گذاشت «جَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّه أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» شما را در خانداني قرار داد كه إذْن فرموده آن را بالا برند، خانه هايي كه نام خدا در آنها برده مي‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبيح او مي‌گويند.

در اين فراز علاوه بر آن كه متوجه خلقت نوري آن ذوات مقدس هستيد، متوجه تعين و ظهور دنيايي آن‌ها نيز مي‌باشيد كه خداوند آن‌ها را در خانواده‌اي خاص قرار داد تا آن‌جا كه مي‌گويي «مَنْ أَرَادَ اللّه بَدَأَ بِكُمْ» هركس خدا را طلب كرد از شما شروع كرد تا به نتيجه رسيد و از آن دقيق‌تر عرضه مي‌داري «بِكُمْ فَتَحَ اللّه وَ بِكُمْ يَخْتِمُ»[45] خداوند بركاتش را از طريق شما مي‌گشايد و آن بركات به ما منتهي مي‌شود و آن بركات به شما نيز ختم مي‌شود. از آن‌جايي كه متوجه هستيد از طريق همين مخلَصين راه رضوان خداوند گشوده مي‌شود. مي‌گويي: «بِكُمْ يُسْلَكُ اِلَي الرِّضْوان»؛ به كمك شما انسان‌ها به سوي رضايت خداوند كشيده مي‌شوند. چون در واقع قلب آن ذوات مقدس نمايانندهي آن چيزي است كه خداوند از بندگانش

45 - من لا يحضره الفقيه، ج2، ص 613.

مي‌خواهد و اقتضاي مخلَص بودن، چنين خصوصياتي است.

با توجه به حركات و سكنات ائمه و تأكيدات رسول خدا در توجه به اهل البيت و با توجه به صحنه‌هاي متفاوت تاريخ و موضع‌گيري‌هاي منحصر به فردي كه ائمه از خودشان نشان داده‌اند و از همه مهم‌تر تأكيد قرآن به «مودّت في‌القربي» و طهارت اهل‌البيت، خيلي زود مي‌توان متوجه شخصيت‌هايي شد كه تعبيرات مطرح شده در زيارت جامعه‌ي كبيره، صفات واقعي اين ذوات مقدس است. مسلّم غير از ائمه‌اي كه شيعه متوجه آن‌ها شده كسان ديگري را مصداق چنين صفاتي نمي‌توان يافت. زمان حضرت نوح مصداق مخلَصين معلوم بود، و همه‌ي مؤمنين نظر به آن حضرت داشتند[46] ولي در اين زمان با همه‌ي غفلت‌هايي كه بعد از رحلت رسول خدا شد، اگر غير از ائمه‌ي معصوم كسان ديگري را مصداق صفات مذكور يافتيد ما را هم دنبال خودتان ببريد! و اگر مشخص شد چنين نيست پس مواظب باشد حالا كه همواره مخلَص در دنيا هست، پس دنبال ديگري غير از ائمه‌ي معصومين راه نيفتيد.

---

46 - عنايت داشته باشيد كه مخلَص بودن مقام است و مقوله‌اي است وجودي و تشكيكي؛ و شديد و اَشد در آن جاري است و لذا اگر صفات مطرح در امثال زيارات براي اهل البيت به نحو اَشد مطرح است براي ساير انبياء به نحو شديد مطرح است و در آنجا نيز موضوع تشكيكي بودن جاري است.

مباهله و نتايج آن

چقدر خوب است كه انسان در اعتقاد حقي كه يافته خيلي محكم باشد. ما بحمدالله يقين داريم مقام يك عده‌اي زير اين آسمان عين عصمت است پس بايد چشم خود را از آن ها برندا شت و در امور زندگي - اعم از زندگي فردي يا اجتماعي و اقتصادي- خط كلي را از آن ها گرفت. از يک طرف آيه‌ي تطهير يعني آيه‌ي 33 سوره‌ي احزاب مي‌گويد اهل‌البيت عليهم‌السلام عين پاكي و عصمت‌اند. از طرف ديگر جريان مباهله كه سوره‌ي آل عمران متذكر آن است روشن مي‌كند فقط عده‌اي خاص در مقام جعل لعنت خدا بر كاذبين بودند، پس بايد جايگاه اين عده‌ي خاص را از بقيه جدا كرد. در آيه‌ي مباهله كه خداوند به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌گويد حال كه مسيحيان نجران محكوم شدند و باز دين اسلام را نپذيرفتند آن ها را دعوت به مباهله و نفرين به همديگر كن. مي‌فرمايد: «فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»[47] پس هركه پس از روشن‌شدن مطلب باز با تو محاجّه كند، بگو بياييد پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جان‌هايمان و جان‌هايتان را فرا خوانيم سپس مباهله

47 - سوره‌ي آل عمران، آيه‌ي 61.

كنيم و لعنت‌خدا را بر دروغگويان قرار دهيم و در اين نفرين لعنت خدا بر كاذبين را جَعل نمائيم. تا حقانيت هركدام كه حق‌اند، روشن شود. پيامبر امام حسن و امام حسين را به عنوان أبناء آوردند و تنها يك زن يعني فاطمه‌زهرا را به عنوان نساء آوردند. در حالي كه اگر يك زن ديگر زير اين آسمان بود كه شأنش، شأن جعل لعنت الهي بود و پيامبر نياورده بودند، نعوذ بالله پيامبر از حكم خدا سرباز زده بودند، چون خدا نگفت يكي از زن‌ها را بياور، فرمود زن‌ها را بياور، اما پيامبر فقط يك زن، آن هم حضرت زهرا را آوردند، و اين نشان مي‌دهد كس ديگري نبود كه در مقام جعل لعنت الهي بر كاذبين باشد و قلبش مسير جعل لعنت الهي بر دشمنان توحيد باشد، و نيز خداوند واژه‌ي «أنْفُس» را به‌كار برد، يعني جان‌هايتان را بياوريد و نه جانت را. در حالي كه پيامبر فقط اميرالمؤمنين◆ را آوردند. اين نشان مي‌دهد زير اين آسمان اَحدي در حدّ جان پيامبر نبوده است. و غير از اين چند نفر كسي شايستگي مقام جعل لعنت خدا بر آن‌هايي كه خداوند اراده كرده بر آن‌ها لعنت بفرستد را نداشته است. اگر كس ديگري بود، با توجه به رخصت و دستوري كه خداوند داده بود و به صيغه‌ي جمع آورده، حتماً پيامبر مي‌آوردند، پس فقط اين‌ها مقامشان مقام

مخلَصين بوده و قلبشان مسير جعل لعنت خدا بر كاذبين بوده است.[48]

عنايت فرموديد: در آيه‌ي تطهير مي‌گويد: اهل‌البيت‌ﷺ در مقام تطهيرند، چون فرمود: «اِنَّما يُريدُ‌اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُم الرِّجْسَ اَهْلَ البيت، وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهيراً»[49] از طرفي در عرف اوليه وقتي گفته مي‌شود، اهل‌البيت پيامبرﷺ شامل زنان آن حضرت هم مي‌شود چون زنِ هر كس جزء اهل خانه است، اما در جريان مباهله، حضرت‌پيغمبرﷺ زنانشان را نياورده‌اند. پس معلوم است آن‌ها مستجاب‌الدّعوة و معصوم و جزء مخلَصين نيستند. از طرفي در قرآن در آيه‌ي تطهير مي‌گويد كه اهل‌البيت پيامبرﷺ معصومند، پس معلوم مي‌شود اين اهل البيت كه در قرآن از آن نام برده و بر طهارت آن‌ها خبر داده شامل زنان پيامبرﷺ نمي‌شوند[50] وقتي در جريان مباهله تدّبر كنيم متوجه مي‌شويم قلبي مي‌تواند مسير جَعل لعنت خدا باشد كه تماماً در اختيار خدا قرار گرفته باشد و آن صاحب قلب از خود هيچ اراده‌اي جز اراده‌اي كه خدا مي‌خواهد نداشته باشد. در آيه‌ي تطهير نيز موضوع تطهير تكويني را به

---

48 - به بحارالأنوار، ج 10، ص 350، باب 19، مناظرات حضرت رضا◆ با اديان مختلف رجوع شود.

49 - سوره‌ي احزاب، آيه‌ي 33.

50 - بحث آيه‌ي مباهله و آيه‌ي تطهير را به‌طور مفصل در الميزان يا در نوشتار نبوت و امامت دنبال بفرماييد.

ميان مي‌كشد كه بحث آن گذشت و آن را به اهل البيت نسبت مي‌دهد. پس در واقع قرآن علاوه بر اين كه از مخلَصين خبر داده، آن‌ها را نيز معرفي كرده و مصداق آن‌ها را تعيين نموده است. حال آيا عزيزان مي‌توانند بگويند خدا ما را تنها گذاشته است و به خودمان واگذار كرده است، يا همه‌ي راه هاي هدايت را خودش براي ما روشن نموده است؟

طبق آيه‌ي 83 سوره‌ي صاد روشن شد انسان‌هايي هستند كه اين‌ها «مخلَص» اند. و معلوم گشت لازمه‌ي «عباد مخلَص» بودن، اين است كه هيچ‌كس در آن‌ها تصرف و سهمي ندارد و لذا ابليس هم در آن‌ها سهمي ندارد و طبق فرمايش قرآن ابليس هم اقرار كرد در آن‌ها تصرفي نمي‌تواند داشته باشد. وقتي متوجه شديم لازمه‌ي مخلَص‌بودن چه نوع شخصيتي است و چنين اشخاصي چه خصوصياتي خواهند داشت، تلاش مي‌كنيم مصداق چنين افرادي را بيابيم زيرا يافتن چنين افراد و ارتباط با چنين افرادي - اعم از ارتباط علمي يا قلبي- بزرگ‌ترين كاري است كه انسان در زندگي‌اش مي‌تواند انجام دهد.

هنر شيعه در اين است كه با تدبّر در قرآن؛ اولاً: متوجه شده مخلَصين يعني چه، پس به دنبال هركس راه نيفتاده است. ثانياً: با تدبر در قرآن و توجه به راهنمايي هاي آن متوجه شده اين مخلَصين همان اهل‌البيتي هستند كه در

سوره‌ي احزاب، آيه‌ي 33 خداوند اراده كرده است از هرگونه پليدي پاك باشند و لذا اين‌ها افراد خاصي هستند.
ثالثاً: شيعه توانسته است به كمك ادعيه و زيارات و به كمك خودِ مخلَصين، فرهنگ ارتباط با آن ذوات مقدس را به‌دست بياورد. و در اين راستا هركس به اندازه‌ي همّت خود با آن‌ها ارتباط پيدا مي‌كند و در راستاي فهم وجود مقدس مخلَصين است كه در دعاي ماه رجب مي‌گويد: هيچ فرقي بين آن‌ها و خدا نيست - چون آن‌ها از خود چيزي ندارند، بلكه مظهر خواست خدايند- مگر اين‌كه آن‌ها بنده‌ي خدايند؛ خطاب به حضرت پروردگار عرضه مي‌داري «لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَها اِلاّ اَنَّهُمْ عِبادُكَ وَ خَلْقِك»؛ سپس در ادامه با اين نكته‌ي عميق موضوع را خوب روشن مي‌كني كه «فَتْقُها وَ رَتْقُها بِيَدِك»؛ يعني تمام شخصيت آن‌ها در دست تو است، رتق و فتق آن‌ها را تو در دست داري، كه اين جمله در واقع معني حقيقي مخلَص‌بودن آن‌هاست. به همين جهت شيعه، در فراز هاي آخر زيارت جامعه‌ي كبيره، فهم و شعور خود را اظهار مي‌كند كه خدايا! حالا كه اين ذوات مقدس از خود چيزي ندارند و تماماً مظهر حكم و امر توانند، خطاب به ائمه مي‌گويي: «مَنْ اَطاعَكُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللهَ وَ مَنْ عَصاكُمْ فَقَدْ عَصَياللهَ وَ مَنْ اَحَبَّكُمْ فَقَدْ اَحَبَّاللهَ وَ مَنْ اَبْغَضَكُمْ فَقَدْ اَبْغَضَاللهَ»؛ چون لازمه‌ي مخلَص‌بودنِ كسي آن است كه حرف او حرف خدا است و دشمني با او دشمني با خدا

است. اي ائمه‌ي دين؛ هركس شما را اطاعت كند، خدا را اطاعت كرده و هر كس شما را معصيت كند و با شما مخالفت كند، خدا را مخالفت كرده و هر كس محبت شما را دارد به واقع به خدا محبت ورزيده است و هر كس بر شما كينه‌ورزي كند، مسلماً به خدا كينه‌ورزي كرده است. چون آن‌ها چيزي جز نمايش حق در موطِن نظام هستي نيستند.

حال كه فهميدي مخلَصيني هستند، و فهميدي شناخت آن‌ها يك كمال عقلي و قلبيِ فوق‌العاده مي‌خواهد. در آخر زيارت جامعه دست توسل به خود حضرت حق دراز مي‌كني و عرضه مي‌داري «اَسْئَلُكَ اَنْ تُدْخِلَني فِي جُمْلَةِ الْعارِفينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومينَ بِشَفاعَتِهِمْ»؛ خدايا! از تو درخواست دارم، اولاً: مرا از جمله كساني قرار بدهي كه توانسته‌اند اين مقامات و اين ذوات مقدس را بشناسد. ثانياً: متوجه حق آن‌ها بشوم كه جايگاه آن‌ها در جامعه و سياست و اقتصاد و تعليم و تربيت كجاست و فكر و انديشه‌ي كساني غير از آن‌ها را به جاي آن‌ها انتخاب نكنم. ثالثاً: از جمله‌ي كساني باشم كه از طريق ارتباط قلبي و عقلي با آن‌ها از طريق شفاعت آن‌ها مورد رحمت قرار گرفته‌اند.

«والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته»

منابع
قرآن
نهج البلاغه
تفسير الميزان، علامه طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه»
اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمة‌الله‌عليه»
فصوص الحكم، محي الدين
محي الدين ،«فتوحات مكيه»
انسان‌شناسي در انديشة امام خميني، مؤسسة تنظيم ونشر آثار امام خميني
بحار الأنوار، محمدباقر مجلسي«رحمة‌الله‌عليه»
الكافي، ابي‌جعفر محمدبن‌يعقوب كليني«رحمة‌الله‌عليه»
مثنوي معنوي، مولانا محمد بلخي
روح مجرد، آيت‌الله‌حسيني‌طهراني«رحمة‌الله‌عليه»
احياء علوم الدين، ابوحامد غزالي
كليات شمس تبريزي، مولانا جلال الدين محمد بلخي
ديوان حافظ، شمس‌الدين محمد شيرازي
مصباح الهداية الي الخلافة و الولاية، امام خميني«رحمة‌الله‌عليه»
تفسير انسان به انسان، آيت الله جوادي آملي
اسماء حُسني، آيت الله محمد شجاعي
مقالات، آيت الله محمد شجاعي
اسرار الصلاة، آيت الله جوادي آملي
نصوص الحكم بر فصوص الحكم، فارابي، آيت‌الله حسن‌زاده آملي
شمس الوحي تبريزي، آيت‌الله جوادي آملي
كشف المحجوب هجويري، علي‌بن‌عثمان الجُلابي هجويري
سلسله مباحث امام‌شناسي، آيت‌الله حسيني تهراني
غرر الحكم و درر الكلم
متّقي هندى،كنز العمال،
آيت الله حسن زاده ، ممد الهمم.
تفسير علي بن ابراهيم

«مصباح الشريعه»، ترجمه عبد الرزاق گيلانى
ابن شعبه حرانى ،تحف العقول
آيت‌الله حسيني تهراني، معادشناسي توحيد صدوق
شيخ حسن ديلمى ، إرشاد القلوب إلى الصواب
شيخ حرّعاملي ، وسائل الشيعه
آيت الله جوادي‌آملي، امام مهدي موعود موجود
امام خمينى، چهل حديث ، مؤسسه‌تنظيم ونشرآثارامام‌خميني
شيخ عباس قمي ،مفاتيح الجنان
بهاء الدين خرمشاهى- مسعود انصارى ، پيام پيامبر،
شيخ صدوق و شيخ مفيد، اعتقادات اماميه.
اصغر طاهرزاده ، معاد؛ بازگشت به جدّي‌ترين زندگي
اصغر طاهرزاده، هدف حيات زميني آدم
امام خميني، شرح حديث «جنود عقل و جهل»
شيخ صدوق ،علل الشرائع
محمد تحريرچي، مدرسه‌ي عشق، ترجمه‌ي بخش‌هايي از فتوحات مكيه
محمد تحريرچي، ادب آداب دارد، ترجمه‌ي بخش‌هايي از فتوحات مكيه
ويليام چيتيک، عوالم خيال(ابن عربي و مسئله‌ي كثرت ديني)
محمد بديعي، احياگر عرفان
مستدرك‌الوسائل، حسين نوري طبرسي
كلمات مكنونه فيض
نورٌ عَلى نور، حسن‌زاده‌ي آملي

كشف اليقين فيفضائل أمير المؤمنين◆
الحكم الزاهرة با ترجمه‌ي انصارى
ينابيع المودة، قندوزي
مشارق الدراري، فرقاني
ديوان ابن فارض
روح مجرد، آيت‌الله حسيني تهراني
امالي صدوق
«صلوات بر پيامبر♂؛ عامل قدسي‌شدن روح»، طاهرزاده
صراط مستقيم، سيد حسين بروجردي
احتجاج- ترجمه‌ي غفارى مازندرانى
«ادب خيال و عقل و قلب»، طاهرزاده
شرح فصوص(قيصرى)
كنزالعمال، متقي هندي
صحيفه‌ي امام خميني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه»
كشاف زمخشري
تفسير فرات، ابوالقاسم فرات بن ابراهيم بن فرات كوفي
مسكن الفؤاد عند فقد الأحبّة و الأولاد، شهيد ثانى
احياء العلوم، غزالي
فضائل الشيعة، شيخ صدوق
الخصال، ابن بابويه
فلاح السائل، سيدبن طاووس
من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق
خصائص الحسينيه، شيخ جعفر شوشتري
اعتقادات اماميه، شيخ صدوق
الإحتجاج على أهل اللجاج، احمد بن على طبرسى
شرح مقدمه‌ي قيصرى، آشتياني
تفسير اطيب‌البيان، آيت‌الله سيدعبدالحسين طيب اصفهاني

طرائف الحكم، ميرزا احمد آشتيانى
فضائل پنج تن در صحاح ششگانه اهل سنت، محمد باقر ساعدى
فرائد السمطين، شيخ الاسلام حموئى
تفسير كبير، فخر رازي
تحف العقول عن آل الرسول
كنز الفوائد: ابو الفتح كراجكي
عقبات الانوار في امامة الأئمة الأطهار
المناقب، ابن المغازي
الفين، علامه حلى، ترجمه‌ي وجدانى
آل بيت النّبي و آله في مصر، احمد ابوكف

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقيح اسفار جلد 8 و 9)
- گزينشتكنولوژي از دريچه بينش توحيدي
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتي با خدا ازطريق آشتي باخود راستين
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دريچهاي به عالم معنا
- ده نكته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه يگانه شدن با خدا
- كربلا، مبارزه با پوچيها (جلد 1و2)
- زيارت عاشورا، اتحادي روحاني با امام حسين◆
- فرزندم اينچنين بايد بود
- فلسفه حضور تاريخي حضرت حجت♑
- مباني معرفتي مهدويت
- مقام ليلة القدري فاطمه♓
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صديقين و حركت جوهري)
- جايگاه رزق انسان در هستي
- زيارت آل يس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنيته و توهّم

- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی‌ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا
- جایگاه و معنی واسطه فیض